لطایف الکلام

لطایف الکلام

کوچوکه فقط بر حکایت از سفتن اوچ ایدیسیک

ا ب ج د ه و ز ح ط ی
١ ٢ ٢ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠

ک ل م ن س ع ف ص
٨ ٦ ٤ ٢ ساقط ١٠ ٨ ٤

ق ر ش ت ث خ ذ ض
٤ ٨ ٢ ٢ ٨ ساقط ٤ ٨

ظ غ
ساقط ٤

٢٤

٦٧٤٠
٨٦٨٨٦

١٨
عالم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
چنین گوید محرر این سواد اضعف العباد محمد الحسینی المدعو بسید المنجم که مسوده این است
در معرفت قانون احکام مسمی بلطایف الکلام فی احکام الاعوام
چه بر صاحب این فن واجب و لازم است که مدلولات بروج و کواکب را
نیکو معلوم داشته باشد تا بوقت حکم کردن فکر او متوقف نگردد و بابت فنی
از دلیل بر مدلولات استدلال تواند کرد و چون مؤلف متاثر بقاعده ضبط کرده
باشد و مانع و معطل است ادراک این معنی بروی سهل ماید و کسی که این ضابطه را
معلوم نبود و در نیمی خوض کند تقلید دیگران همچنان بود که کسی در بیابان راه
نداند و دیگری را نشان راه دهد بیکن که راه گم کند و بمقصد نرسد و نشان
خطا دادن آنست که مؤلف حاذق نبوده باشد یا ناقل بهنگام استنساخ
سهوی کرده باشد پس بر احکام آن اعتماد نبود و ما مدلولات بروج و کواکب را
اینجا بیان کنیم بتفصیل ان شاء الله تعالی که بر ضابطه و حافظ مبارک و مفید بود
مدلولات برج حمل حمل برجیست ملکی منقلب بهیمی میانه آواز بریده اندام
خانه مریخ است و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزدهم درجه و هبوط
زحل در بیست و یکم درجه او و سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان شمس
سیم ازان زهره و مذکر و بهاریست طبعش گرم و خشک از خلطها صفرا
از عناصر آتش طعمش تلخ از فصول بهار از جهات شمال از حواس ... عضو بیت کاخ و دست
کم ... از حیوانات چهارپایان انسی و وحشی که سم شکافته باشد اول بیت قویست

وزاید آخرش ضعیف و ناقص از اندامها آنچه در سر بود و از امراض سرو روی
کلی و پیسی و جرب و تغیر لون و کم شدن آواز از پیشها حسن کودکی او لیش
ولیلت ربویی که از گوش آید و آخرش بوی که از زیر زانو آید از اجناس
تاج و کمر مرصع و آلات حرب از مردم سپاه زده و صناع زر و سیم و حدادان
پیکران و شبانان و قصابان و سرهنگان و شجاعان و گشاده
روی و کم دانش از جواهر پس آهن و سرب از نباتات دارچینی
و زنجبیل و فلفل و شیلطرج و قرنفل و کبابه از امصار پس ورودی
شکلش مربع صورتش میانه بالا و موی انبوه و جعد و سبز چشمی که
سیاهی زند بلند بینی بزرگ گوش فراخ دهان دراز روی و زنخ نیمه بالاش
غلیظ و نیمه زیرش باریک از شهرها بابل و فارس پس آذربایجان و الان
و ساریه و شام و فرنگ و دریای ان و طوس و نیشابور و عراق و کابل
و جرجان و خوارزم و سمرقند مدلولات برج ثور برج ثور شمالی
ثابت بهیمی میانه آواز بریده اندام خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
قمر در سیم درجه سه وجه دارد اول ازان عطارد دوم ازان قمر سیم
ازان زحل ماده است و شبی و خاکی و سرد و خشک سودایی طعم ترشی
نکاح دوست عقیم کم فرزند مولد پسرها و زاید اولش قوی و زاید و آخرش
ضعیف و ناقص از امراض آنچه در گردن و حلق باشد چون خناق و خنازیر
و کلف و بوی بغل و بینی و انگشتان پای از حیوانات گاو و شتر و فیل
و آهو و لیلت برزیگران و مزرعها از مردم مزارعان و کیالان و حفاران
و آبادداران و خیاطان از اعضا گردن و مهره و شیبها صورتش
بلند بالا بزرگ پیشانی و چشم با سیاهی باریک ابرو نظر تیز بینی و فراخ

دهن سطبر لب وگردن سیاه موی بزرگ شکم خویش بلادت وکم
عقل ودروغ گفتن ومکر وحیله وحماقت وکد وتلون لونش گندم گون
ابلق که بسفیدی زند از اجناس آنچه بزنان منسوب بود چون طوق
وخلخال وقلاده از شهرها قبرص وجزایر روم وقسطنطنیه واسکندریه
وغزنه ونواحی طرسوس وآمد وقیساریه وگرج وعمان وماچین واکراد
واهل جبال وهمدان واصفهان وری وهراة وترمد وحلوان
وفرغانه وسجستان وشام وعراق عجم واردبیل دلولات برج جوزا
جوزا برجیست انسی ذو جسدین وخانه عطارد ووبال مشتری وشرف
راس در سیم درجه وهبوط ذنب درهمان درجه سه وجه دارد
اول ازان مشتری دوم ازان مریخ سیم ازان شمس مذکر ونهاری
دلیلست بربادهای خوش وگرم وتر بادی مزاجی بطبع خون
وبطعم شیرین طفلی بهاری صورتش تمام بالا درست اعضا گشاده
ابرو وشهلا چشم باریک گردن از امراض زلات ونقرس واندک کلف
از طبقات ملوک واهل دیوان ومحاسبان ومعلمان وصیادان ونقاشان
وخیاطان وارباب ملاهی وآلاتی که بدین طایفه منسوبست ومرغان اهلی
وصیدی ودرختان میوه دار وبلند ومیوهای مغزدار وعطرها وداروها
از اعضا دوشها وبازوها ودستها وخوب صورت مناسب
الاعضا مطبوع هیات سبک روح روحانی مزاج خوشبوی کریم اخلاق
ساکن طبع با ادب لطیف امین زیرک لهو ولعب دوست میانه عفت وبذل
لونش زردی که بسرخی زند از شهرها طرابلس وبرقه وحمص ومصر وارمنیه
وبربت وگیلان ودیلم وطبرستان وخوارزم ودموقان واصفهان

ومازندران

ومازندران وکرمان وقزوین دلولات برج سرطان سرطان منقلب است
وبی آواز ومیانه فرزند خانه ماه است ووبال زحل وشرف مشتری
در پانزدهم درجه سه وجه دارد اول ازان زهره دوم ازان عطارد
سیم ازان قمر مونث است وشبی بطبع سرد وتر وبلغمی بطعم شور صیفی شتایی
از حیوانات سوامها وحیوانات آبی وملخ از مواضع ساحلها وجویها
آب خوش ومزرعها وعبادتگاهها برجی ضعیف وبسیار علل چون نزله
ونقرس وسرطان ودرد پهلو وکلی ولالی وقوبا وبرص وبرش وبواسیر وگرانی
در دست وپای از طبقات مردم ملاحان وغواصان وآب داران وبازرگانان
دریا از نباتات نیشکر وبرنج از اعضا دل وسینه ومعده وپهلوها
وسپرز روشش سیاه چرده باریک موی وجعد دردست اعضا سطبر ومنی
استخوان کوچک چشم بت نظر کج بینی ودندان نیمه زبرش غلیظتر از
نیمه بالا فراخ دوش کوتاه پشت دراز دست وقدم بزرگ پیشانی
خویش متلون وساکن طبع دانا ازخال مردم بلند نکاح دوست از شهرها
ذربیجه وبربر زمین ومیافارقین وبیت المقدس وبعضی از زمین وآذربایجان
وگیش وبحرین وروم وارمنیه کوچک شرقی خراسان وهراة وبلخ ونواحی
سجستان وزنگ وچین دلولات برج اسد اسد برجیست شبی
ثابت بزرگ اندام میانه آواز ونکاح کم فرزند عقیم شرقی خانه آفتاب
ووبال زحل خالی از شرف وهبوط سه وجه دارد اول ازان زحل
دوم ازان مشتری سیم ازان مریخ تابستانی شبانی مذکر ونهاری
گرم وخشک صفرایی طعم تلخ از حیوانات آنچه ناب ومخلب دارد
وجانوران موذی ودرندگان خویش مهیب غضوب لطیف وغیور

از مواضع کوهها و قلعها و قصرها و بناهای عالی از جواهر نقره و آلات
اوانی که از نیها پلنگی سپاز زمولد کرمی و ظلمت سوا از مردم ملوک و سلاطین
و امرا بزرگ و حکام و اهل شوکت و خداوندان شر و مکر و حیل اولش
قوی و زاید آخرش ضعیف و ناقص بسیار مرض خاصه در معده و چشم
و پهلو از اعضا پشت و پهلو و سینه و معده و دل صورتش مطبوع
میانه بالای خمیه بالایش غلیظتر از نیمه زیرین بود و مهیب صورت فراخ سینه
باریک ساق سرخ چهره که مایل بزردی بود از شهرها جزیره صقالیه و روم
و عسقلان و دمشق و ملاطیه و کرمان و هراة و خراسان و سند و ارمنیه
و ترک و باب الابواب دلولات برج سنبله برجیست ذو جسدین
انثی بلند آواز درست اندام کم نکاح عقیم اندک فرزند ذلیلی سه وجه دارد
اول ازان شمس دوم ازان زهره سیم ازان عطارد خاکی سرد و خشک
و سوداوی بطعم ترش شبابی تابستانی برنگ سبز و چیزهای مختلف الالوان
از حبوبات گندم و جو و برنج و نخود و انواع حبوبات و میوهای خشک چون فندق
و پستی و بقول و درختها و مزرعها از طیور بلبل و طوطی و مرغان ناطق و مار
بزرگ از امراض پیچ و وجع بطن و ظهر و ریختن موی و لاغری و کم عقلی از طبقات
مردم وزرا و کتاب و ارباب صنایع و اصحاب علم و دواوین و تجار و
اهل طرب و آلات آن و مقامهای ایشان و مواضع فرخناک از اعضا
شکم و روده ها و جای بها صورتش معتدل قوی نفس درست اعضا میانه بالا
بزرگ سر نیکو روی و قامت صبیح الوجه بزرگ ریش نیکو چشم بازوی اندک
و موی اندک خویش سخاوت و حکمت و راست گفتن و سبک روح و بسیار
اندیشه موقوب با طرب بلون اسمر از شهرها شام و اندلس و فارت

و جرامنه

و جرامنه و حبشه و صنعا و کوفه و موصل و بعضی از فارس و یمن و سند
و سیستان دلولات برج میزان میزان برجیست منقلب انثی درست
اندام بلند آواز کم فرزند اندک نکاح خانه زهره و وبال مریخ شرف زحل
در بیست و یکم درجه هبوط شمس در نوزدهم درجه سه وجه دارد اول ازان
قمر دوم ازان زحل سیم ازان مشتری هوایی مذکر نهاری حار رطب
موی کهولی بطعم شیرین خریفی مولد بادهای مختلف ابریشم و نخل و اشجار
از انچه برسر کوهها روید و عمارتها و قصرها رباطین و عبادت خانها
و درختان پستان بدو منسوب از طبقات قدما و ادبا و بزرگان و ارباب
صناعات و اهل طرب و سازها و حکما و تجار و زنان از حیوانات
مرغان و پلنگ از اعضا میان پشت و زیر شکم و ناف و عورت
و کرده و خصیه شکلش خوب صورت میانه بالا معتدل مزاج شهلا چشم
باندک زردی بلون اسمر تیز شهوت از امراض با دقیق و لواسیر
و زرد شدن روی و ورم و کجی در بینی خویش کریم النفس نیک اخلاق
نیکو فکر مصنف لهو و لعب دوست از بلاد نواحی مغرب و صعید مصر
و مکه و مدینه و بعلبک و روم و هرات و طالقان و بلخ و بخارا
و تبت دلولات برج عقرب عقرب برجیست ثابت بی آواز و کم
نکاح بسیار فرزند درست اندام خانه و فرح مریخ و بال زهره هبوط قمر
در سیم درجه و سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان شمس سیم
ازان زهره مائی و لیلی و آبی و سرد و تر و بلغمی شور کهولی خریفی عصوب خاین
تمام شریر کذاب متلف ترش روی و وقاح نهاب احمق کاهل بدخوی
عفیف و حق زبان از مواضع تنجانها و مزرعها و اراضی سنگلاخ نیابت

زر و درخت انجیر و انار و امرود و به **از حیوانات** وحوش و حشرات موذیه
و زنبور و حیوانات آبی **از جواهر** انچه از آب بیرون آید چون مرجان
و مروارید و سنگ عقرب بسیار علت چون لالی و کری و کوری و کلی و
بوی بغل و سرطان و قوبا و اکله و برص و حصر البول و سنگ مثانه و انچه
در ذکر و فرج بود و تاریکی چشم **از اعضا** ذکر و مثانه و عجز و دبر **شکلش**
خوب صورت گرد روی کوچک روی بسیار موی اقطس فراخ دهن خرد
چشم ابرو دوش و سینه دراز دست و ساق بزرگ و سر پای کج و نیمه
بالایش کوتاه تر از نیمه زیر علامتی بر پشت **لونش** سفیدی که بزردی زند
مولد رعد و برق **از بلاد** مدینه رسول صلی الله علیه و آله و زمین حجاز
و یمن و بصره و طرابلس و شام و دیلم و آمل و سپاری وری و خزر و موصل
و تبریز **مدلولات برج قوس** برجیست ذو جسدین درست اندام
میانه آواز نیمه اولش انسی و نیمه آخرش بهیمی میانه نکاح اندک فرزند
خانه فرح مشتری وبال عطارد شرف ذنب سیم درجه و هبوط راس
بهمان درجه سه وجه دارد اول ازان عطارد دوم ازان قمر سیم ازان
زحل مذکر و روزی آتشی گرم و خشک صفراوی بطعم تلخ کهولی خریفی مولد
باد اولش قوی و صحیح آخرش ضعیف و سقیم میانه بیماری **از مردم** ملوک
و اوساط الناس و سوارداران **از مواضع** بساتین و خزاین سلاح
از سلاح تیر و کمان و سایر اسلحه و سفالینه **از جواهر** طلا و آهن
و قلعی **از امراض** نزله و نقرس و کوری و افتادن از بلندیها و آفت
از سباع **از مردم** ملوک طبع زود حرکت دراز دارکریم نفس مکار
مبغض متعصب بسیار فکر خاص در باب معاد و داننده حساب هندسه

وطب **از حیوانات** اسب و استر و خر و بعضی از مرغان **از اعضا**
رانها **صورتش** خوب روی باریک موی تمام بالا بزرگ شکم و ساق دراز
ران سفیدی که بسرخی گراید **از بلاد** قهستان جرجان باب الابواب دینور
و نهاوند بغداد و اصفهان و روس و مغرب زمین **مدلولات برج**
جدی جدی برجیست منقلب خاکی سرد و خشک زمستانی شرقی مونث
شبی سوداوی و ضعیف و از نکاح کثیر الولد مولد سرما و ظلمت خانه
زحل شرف مریخ در بیست و هشتم درجه و هبوط مشتری در پانزدهم
درجه وبال قمر بطعم ترش سه وجه دارد اول ازان مشتری دوم ازان
مریخ سیم ازان شمس **از مردم** قلعه داران و اهل جبال و خادمان
و پیران و مزدوران و سپاهیان و مزارعان ایوانها و بستانها
و کشت زارها و آتشکدها و گورخانها و قرضها و دار الغربا و سنگلاخها
از معدنیات سرب و سنگ خاره و گچ و نوره و بوره و شوره **از نباتات**
انچه حیوانات خورد و ماز و بلوط و چوب آبنوس و درختهای بی میوه
و گیاه بی تخم **از حیوانات** گوسفند و بز کوهی و ملخ و ماهی بزرگ و روباه
و شغال و انواع حشرات **از اعضا** زانو و پیوندها و عصبهای پای
از امراض کری و لالی و ضعف چشم و خنازیر و سرطان و نقرس
و داء الثعلب و ورم و اکله و نزله و کلی **شکلش** بزرگ روی خشک اندام
نیکو بالا سبز چشم تیز نظر باریک ساق و ران و سپیک رو **خویش**
فراموشی و حیلت و رازداری و خشمناکی و حکمت و لهو دوستی
لونش اسمری که بسیاهی زند **از شهرها** حبشه و کوفه و بحرین و عمان
و قیساریه و شرقی روم و اسطخر و اهواز و طبرستان و کابل و دیلم

وچیلان وهند **مدلولات برج دلو** دلو برجیست ثابت مذکر روزی
گرم وتر وز میستانی و موی سوای شتوی آتشی بلند آواز مولد بادهای
مهلک وسرما واندک فرزند عفیف درحق زنان خانه زحل وبال شمس
سه وجه دارد اول ازان زهره دوم ازان عطارد سیم ازان قمر
از مردم علما وحکما ومشایخ وطریقت وبندکان ومسخرکان وکورها ان
وآبکینه سازان وخاران وغریت کران **مواضع** کرمابها وآنجاها
ودارفتی وکاریزها وشیان مرغان وکنشت یهودان **از اجناس**
مهرهای رنکین وقلاوه دواب وباد مهره **از نباتات** ساج وآبنوس
وهلیله وخیار شنبر وتمر هندی **از حیوانات** مرغان بزرگ چون شترمرغ
ونسر وعقاب وپیل آبی وسمور وسنجاب وماران بزرگ **از اعضا**
ساقها **از امراض** یرقان رزد ونقرس ونزله ومواد سوداوی ودرد
چشم وبوی بدن واشادن از بلندیها **از هیات** تمام خلقت سلیم
اعضا مربع بالا بزرگ سر سیاه چشم سطبر لب بزرگ بینی **خویش** سخی
وعفیف زینت دوست نظیف شیرین سخن خوش محاوره وپاک
خورش **از شهرها** حبشه حجاز وراس العین وبروع وکرمان وبعضی
از فارس وکوفه وسند وهند **مدلولات برج حوت** حوت برجیست
ذوجسدین شبی آبی سرد وتر زمستانی مرمی بلغمی خانه مشتری
وبال عطارد وهبوط او در پانزدهم درجه وشرف زهره در بیست وهفتم
درجه سه وجه دارد اول ازان زحل دوم ازان مشتری سیم ازان
مریخ نکاح دوست بسیار فرزند تیز شهوت میانه عفت بی آواز مولد
باران **از مردم** سادات وقضات وعلما واشراف الناس وغواصان

وملاحان ومالوسان **از مواضع** اماکن شریفه وسراهای عالی وآنجاها
از جواهر دانه در وصدف و... وخلاخل ومشک وکافور **از حیوانات**
آنچه در آب متولد شود چون مرغ وماهی ودد آبی **از نباتات** سیب وآبی
وشفتالو وپنبه ونیشکر ومیوهای خوش طعم **از اعضا** پایها **از امراض**
تشنج ورعشه وسستی اعصاب ونقرس وافلاج وریختن موی
شکلش بزرگ سر نکین میانه بالا تنک پیشانی فراخ سینه سیاه چشم نرم
اندام **خویش** کریم طبع خوشخوی نیک رای کردان وحیلت ورزان شی
وجرات **از بلاد** طبرستان ومازندران وسمرقند وبخارا ومصر واسکندریه
تا حد یمن وبحرین وبصره وسمنان وجزر وبر وسواحل وبباید دانست که
هرگاه این برجها ضعیف کردد بحلول نحوس ووقوع کسوف وخسوف
خاصه اگر بعقده ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد ونحسین
ویا باحتراق کوکبی درو خاصه نحس دلیل ضعیف وآفت مدلولات
آن برج باشد خاصه که دلیل دیگر باشد دال بر ضعف مدلولی از مدلولات
این برج حکم باید کرد واگر مانعی بر ضد آن باشد حکم کردن جایز نبود ونکیف
که مانع قوی تر باشد واگر برجی قوی حال باشد بحلول سعد وقران ایشان
وقران عطارد وسعدین وسقوط نحس پس دلیل قوت سعادت مدلولات
آن برج باشد خاصه که دلیل دیگر با آن یار شود واگر دلیل بر ضد این
در ان حال اتفاق افتد حکم نشاید کرد **بیان مدلولات کواکب
وعقدتین** زحل نحس اکبر است سرد وخشک است شصت درجه علوی مذکر
ونهاری ومشرقی وسوداوی خاکی بطیء عفص ترش رنگ سیاه بوی
ناخوش است **از ملمس** درشت وسخت **از مردم طبقه** پیران وبندکان

وسپاهان و دهقانان وزاهدان پی علم وخسیسان وحفاران
وارباب وخانهای قدیم و اهل قلاع وجبال ازاعضا اسپخوان وورود
وسپرز وپشت وزانو وگوش راست وناخن وموی وبراز وبولها
ماسکه [illegible] ازامراض جذام ونقرس وقروح واسهال وسعال وبرقان
وسل و دوبان وقولنج ووجع ارحام وحمی ناقص ودرب واستسقا
ونزلات ووجع سپرز وسرین وامراض مزمنه وهرچه از سردی وخشکی
تولد کند ازاخلاط سودا وبلغم لزج صورتش پوستها برو سیاه وموسطبر
خشک اندام بزرگ سر فراخ سینه دهان آب دروی چند بالاکریه لقا
گران حرکت سخت آواز خویش مکر وحیلت وخداع وبیدل وبخل وحقد
وتوحش ووسوسه وکثرت ووقار وبدخویی وشتیزه کاری وکاهلی
وبسیار خفتن و دعوی حکمت حالش فقر وغربت وعزلت وتعطیل
وتحمل ورنجهای عظیم کارش نوحه کردن وگریه وتخریب وظلم وزندانبانی
ونگاه داشتن چیزهای کهن سنش پیری وآخر عمر ازمردم آبا واجداد و
برادران بزرگ ازحیوانات گاو وفیل وخر وبز وزاغ وپرستوک ومگس
وشب پره وهرچه در زیر زمین جای کند چون مار ومور وموش ازملتها
دین یهودی وکفر صرف ازاجناس موینه وپشمینه وآنچه کهنه وخشن باشد
ازنباتات قسط وفلفل وزیتون وزعرور وانار ترش وشاهدانه
وعدس وماز وبلوط وهلیلج وآنچه پی تخم بود ازمعدنیات آهن وسرب
وسنگهای سیاه ازمواضع خرابها وستورخانها وغارها وچاهها وبناها
قدیم وقلعها وبت خانها وکوههای پی گیاه ازبلاد اقلیم اول ازشهرها
خوارزم وبخارا ونیشابور حبشه وسند وهند ویمن وقبط وبنط وبربر

مدلولات مشتری

مدلولات مشتری مشتری سعد اکبرست علوی گرم کهیل درجه ورطب آب
پی درجه مولد خون معتدل چون خون ال ذکر وبهاری وشمالی ودموی وهوایی
وطعم شیرینی ازبوها بوی خوش لونش سپید که بزردی زند گندم گون
رخشان ولمس نرمی باعتدال شکلش نیکو قامت شهلا چشم با هیبت
موقر ومتکلم ازاخلاط خون طبیعی نطفه ومغز ازعناصر هوا ازاعضا گوش
چپ وبازو وپهلو وشریانات وحلق ومعده وجگر وشکم وناف
ورانها وتمامی جانب راست ازقوی قوه نفسانی ونامیه وغاذیه
سلاطین عادل ووزرای کبار واشراف وعلما وقضاه وزهاد وتجار نامی
واغنیا خویشش علم وعلو همت وحرص برعمارت وسعی درخیرات وخوش
خلقی وکریمی صادق القول باامانت وحریت وصفای فهم ورویت
کارش امر معروف ونهی منکر واصلاح ذات البین وتقویت دین
واظهار شرف وبسیاری نکاح ومزاح وخنده وتانی درکار وکسب مال
ونثار ازمردم فرزندان وفرزند زادگان حالاتش بزرگی وغنا ودرآ
آمدن کارها ازحبوبات گندم وبرنج ونخود وجو وکنجد وارزن وسیب وانار
شیرین وگل ازاجناس دیباهای قیمتی آنچه حریر وقطنی بهم آمیخته باشد
ورنگ کبود ازمعدنیات زر وسیم وقلعی وبرنج والماس وسنگهای
شریف امراض ربو وذبحه وتشنج وسکته ودردل وصداع
وامراض هرچه ازریح متولد شود ازعلمها بیع سیم وطلا وتعبیر خواب
وعبادات وصفات خوب ازحیوانات دراج وطاوس وحمام
وگوسفند وگاو وشتر ازملتها نصرانیه ازمواضع مساجد ومدارس
وخزاین واماکن شریفه متبرکه اقالیم اقلیم چهارم وگویند دوم آدا

چهارم و گویند دوم او راست از شهرها دیالمه و طبرستان و اذربایجان
و سمرقند و تره و ارمنیه و کوه لبنان و خراسان و بیت المقدس از مواضع
معدنها و قصرهای عالی و مقرسه سلاطین مدلولات زهره زهره سرد
بچهل درجه و تر است به پنجاه درجه جنوبی و سفلی و مونث و لیلی طعمش
شیرینی و آنچه لذیذ باشد لونش سفیدی روشن و گندم گونی و سبز رنگها
از بویها بوی خوش از لمس آنچه بغایت نرم بود و تر از طبایع هوایی تر و آب
از قوی رطوبت غریزی و فقرات ظهر و ناف و جگر و گرده و فرج و رحم و عانه
و دعای منی و پیه از اعضا سن بلوغ از مردم زنان و امردان و جوانان
و مخنثان و اصحاب زینت و تجمل و اهل بیا ز و طرب خویش خوشخوی
و عشق و لهو لعب و طرب و سخاوت و لطافت و ظرافت و عجب و تکلف
و شرم و عدل و نماز و تدین و شفقت و مخالطت با همه کسی عملش مطربی
و می خوردن و قمار باختن و دوستی و نکاح و چرب زبانی و بکار داشتن
عطرها و پیرایه و لباس زیبا و خنده و شادی و تجارت و نقاشی و خیاطی
و صباغی و بازی نرد و شطرنج از نزدیکان زن و شوهر و مادر و فرزندان
خورد صورت او نیکو روی سفیدی که به سرخی زند و سیاه چشم و فربه و خرد دندان
و گشاده روی و سطبر ساق و نازک بدن از ملتها دین اسلام از نباتات
میوه‌ها مثل انگور و سیب و به و خرما قسب و ترنج و گلهای یاسمین
از جواهر زبرجد و جزع و مروارید و سنگ سرمه و اوانی که از زر و سیم سازند
از حیوانات بلبل و ستمری و فاخته و کبوتر و خرگوش از الوان آنچه ملون
باشد و بناهای تفیحی و جامه‌های منقش و منقش و رخها و ابریشمینه از مواضع
جایها که آراسته جا که تماشا و عیش توان کرد و مقامهای بلند و عبادت خانها

از امراض ضعف دل و دماغ و گرده و مثانه و علت عشق و مقعد
و هر چه از رطوبات و برودت پدید آید از اقالیم اقلیم پنجم از شهرها
بابل و جبال و خوارزم و اردبیل و سمرقند و بخارا و روس و ارمنیه
کوچک مدلولات عطارد عطارد گرم است بده درجه و سرد است بیست
درجه و تر است به پنج درجه و خشک است بسی درجه سفلیت بذات مایلست بسعادت
و نهاریت و ذکوریت اما با هر ستاره که بیامیزد مزاج او گیرد و اگر هیچ
کوکب متصل نبود مزاج آن برج گیرد که در وی بود از طعم ها و بویها و
لمسها و شکلها و آنچه مرکب و آمیخته باشد از چند چیز خصوصا رنگهای فاخته و
آسمان گونی از عناصر باد از اخلاط سودا و خون تباه از حسها ذوق از قوتها متفکره
از اعضا زبان و ساق شراین و بلی از سن کودکی از مردم وزرا و کتاب و تجار
و اهل بازار و اصحاب دواوین و غلامان زیرک و ارباب فضل و حکمت
صورتش تمام بالا و ملیح و کوچک چشم و فراخ دهان بزرگ گوش پیوسته ابرو
و سبز رنگ خرد دندان دراز پای باریک موی و جرو و خط و حاضر جوابی و دین داری
و حسن زیرکی و شفقت و کسب ثنا و علم و راستی و بددلی و کینه داری و فکر
در معاد و رسیدن بفنون چیزها و دزدی و دروغ و حیلت در حالت نحوست
از فنون ادب و تعلیم علوم هندسه و شاعری و رسیدن باسرار مردم
و اتلاف مال و تحمل از دشمنان و تواضع و کتابت و نقاشی و کارهای باریک
و کهانت و شعبده و مساحت جایها از مردم برادران خرد از نباتات پنبه و کتان
و سرو شان و آنچه ساق ندارد و هر چه بویش تیز باشد از حیوانات خر وحشی
و اهلی و استر و سگ شکاری و روباه و شغال و کبوتر و طوطک و هزار از
معدنیات سیماب و کهربا و فیروزه و بسد و مرجان و هر چه منقوش بود

از امراض صرع و لکنت زبان و دیوانگی و ریختن موی و یرقان سیاه
و براند اختن خون و وسواس و مالیخولیا و سپرز و قی از مواضع مواضع منقش
و عبادت خانها و بازارها و مدارس از علوم ترسای و فلسفه از اقالیم
اقلیم ششم و گویند سیم او راست از شهرها دیلم و جیلان و طبرستان و مکه و مدینه
و هرات و عراق و دشت قبچاق و سرای برکه مدلولات قمر قمر برد
و قوت بی درجه و رتبت بجیل درجه سعد بنظر و نحس بذات و ماده و شبی
طعمش شوری و بی مزگی و اندک ترشی لونش سپیدی که بسبزی زند
یا بزردی یا بسیاهی یا درخشان بود و آنچه غلیظ باشد و تر از عناصر
آب از اخلاط بلغم از اعضا باصره و ذائقه از قوی قوت طبیعی و نامی از اعضا
چشم چپ مردان و راست زنان و دماغ و عنق و پستان و معده
و سپرز و شش از سنها سن طفولیت از امراض فالج و لقوه و خلع اعضا
و امراضی که بزهره منسوبست از مردم ملوک و عوام الناس و اشراف
و اغنیا و اطفال و زنان اصیله و حامله و قصاران و پیکان و جاسوسان
شکلش گرد روی و پیوسته ابرو و درشت بدن و بزرگ چشم و نیکو موی
و تیز سخن و گشاده دندان و ممکن که اندک احول بود و در پیکر کجی دارد
لونش سپیدی که بسرخی زند یا بزردی با اندک کدورت از مردم مادر و
همزادگان بزرگ و دایه خویشی نیک نفسی و سلیم طبعی و آمیزش با
هر کس و حرکت بسیار و کب نتا و فراخ عیشی و حریص بزنان و دروغ
گویی و سخن چینی و بسیار گفتن و فراموشی و قلت مباشرت کارش
تعلیم علوم علوی چی سبعه و وکالت و رسالت و جاسوسی و کاهنی و دلالی
و کارهای آب و ملاحی و حباری از نباتات حنا و ترد و کتان و خیفه

و البقول و نی و گندم و جو و انار و انگور و هرچه او را بروز فروشند از حیوانات
گاو و گوسفند و استر و پیل و کلنگ و بط و شتر مرغ و ماکیان و گنجشک
و دراج و بوتیمار از معدنیات بلور و نقره و مروارید خرد و منج و زاج
سفید و مهرها از البسه جامهای تن و انگشتری و منادیل از مواضع صحرا
و مواضع آب و جویها و درختستان از اقالیم اقلیم هفتم از شهرها خزر و قندهار
و زابل و مولتان و بعضی از آذربایجان و شام و موصل و جیلان
مدلولات راس راس سعد است و طبیعت او مرکب است از طبیعت
مشتری و زهره دلالت کند بر قوت و سعادت و ملک و مال و صحت
و حصول حاجات و صلاح امور و هرچه در وی خیری باشد و مزیدات
در همه احوال با سعدان زیادت کند در سعادت ایشان و با نحسان زیادت
کند در نحوست ایشان اما ذنب نحس است و طبیعت او مرکب است
از طبیعت نحسین دلیلست بر ضعف و فقر و بیماری و تعویق در کارها
و ماده او شر و فسادست منقص است از سعود سعادت کم کند و از
نحوس نحوست و از اینجا گفته اند که راس سعد است با سعود و نحس است
با نحوس و ذنب نحس است با سعود و سعد است با نحوس بدانکه هرگاه
این کواکب قوی حال و مسعود باشند دلیل قوت و سعادت مدلولات
ایشان باشد خاصه که دلیل دیگر معطی گردد بر یک مدلول یا بیشتر و اگر مانعی
اتفاق افتد و آن مانع قوی باشد حکم نباید کردن و اگر مانع ضعیف
بود حکم بر وسط کنند و قید بر یکی و تحمل و شاید که چنین شود باید کردن
و اگر ضعیف و منحوس باشند مدلولات ایشان از آفت و نکبت رسید
خاصه دلیلی دیگر با آن یار گردد که آنرا معطی و مقوی خوانند و اگر

دلیلی دیگر بر ضد واقع شود که آن را مانعی و مضعف خوانند پس آنچه اقتضا
کرده باشد از ضعف بفعل نیاید و اگر آید آن بواسطهٔ ضعف مانع
باشد اما زود سپری شود و اگر مانع قوی تر باشد منع کلی کند و از قوت
یکی که چیزی ظاهر شود اکنون غرض من در ادراک این معانی باید که خبیر و بصیر
بود تا احکام او اکثر بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنگام حکم کردن
از محبت و منفعت خالی و عاری باشد زیرا که حکم از تعدیل قوت و ضعف
دلیل خیزد چنان که اگر در [illegible] پس حکم کند باید که با یکی دوستی داشته
باشد و با دیگری دشمنی چه این میل خاطر باشد و حکم که کند در جهت محبت
در خیر افزاید و در شر بکاهد و هر آنچه اقتضا کرده باشد در واقع و
جهت مبغض از خیر بکاهد و در شر بیفزاید لاجرم آن حکم زیاده و کم واقع
شود یا آنکه بر مدلولی حکم کند و در آن باب غرضی داشته باشد مانند آنکه خواهند
طرف نقیض گیرند حکمی را که دیگری در آن باب کرده باشد و غیر این بر این
طریقه حکم کردن روا نیست و اکثر خطا افتد دیگر باشد قوی ولی مانع
و زمان و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل متوقع شده باشد
آنگاه حکم شاید کردن و ما قوت و ضعف و مانع و معطی بجای خویش
باز نماییم ان شاء الله تعالی و بهتر احکام کسی را راست آید که عاقلتر
و سلیمتر و متمکن و امین و متانه و متین و زاهد باشد و فارغ از
علایق و عوایق و اساس معاش و متوجه بمبدأ و معاد و کم خوار
و کم آزار و خلوت نشین و دانندهٔ علم طبیعی و علم اخلاق و مستحضر
دلایل و خادم و تاثیر بود و اکثر اوقات بمطالعهٔ کتب این فن مشغول
و شناسندهٔ قواعد و قوابل و با وجود این فضایل و کمالات باید که

از قوت ص

[illegible]

هر جا حکمی که کند جزم نکند که آن معنی البته چنین خواهد بود یا چنان
زیرا که احکام نتیجهٔ حدس است نه محض علم پس قید باید کردن که غالب
ظن این است که غلبهٔ ظن قابل صدق و کذب است چنانچه منجم میان خفته
و مرده و رگ زده و زخم خورده دشوار تواند فرق کردن در
بیان دلالت بیوت اثنی عشریه اما درجهٔ طالع آن جزوی بود که از فلک
البروج در وقتی معین بر افق مشرق باشد و هر آینه جزوی از معدل النهار
با آن جز بر افق خواهد بود و آنگاه تا سی درجه از معدل النهار طلوع کند آنچه
از درجهٔ طالع با آن سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد مجموع در حکم
طالع باشد و بعد از آن آن سی جزو دیگر از معدل النهار بمقدار که از فلک
البروج طلوع کند درجات خانهٔ دوم باشد باقی برین قیاس باشد تا دوازدهم
و هر یکی ازین خانها را حکمی و اثری باشد جداگانه خانهٔ اول دلیلست بر زندگانی
و نفس و آغاز کارها و کیفیت عمر در سعادت و شقاوت و فرح عطارد
درین خانه است و دال بر سروری خانهٔ دوم دلیلست بر مال و معاش
و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب و دلیل بر کردن خانهٔ
سیم دلیلست بر برادران و خواهران و اقربا و نقل و حرکت نزدیک
و علم و دین و اسرار و اخبار و عبادت خانها و فرح ماه درین
خانه است و دلیل است بر دوستی [illegible] خانهٔ چهارم دلیلست بر پدران
و ملک و مقام و جدان پدری و ضیاع و عقار و دفن اموال و کیفیت
اینها و عواقب امور و دلیلست بر سینه و پهلو و معده خانهٔ پنجم دلیلست
بر فرزندان و لذتها و رسل و هدیه و عشقبازی و ملبوسات و شرفها
و شادی و اخبار و کیفیت اینها و فرح زهره درین خانه است

دلیلست ص

خانهٔ ششم دلیلست بر عیوب و امراض و جواری و غلامان و خدام و حیوانات خرد و سلامتی از آفات و کشده و کر کجهٔ و لقمت و فرح مریخ درین خانه است و دلیلست بر ناف و شکم **خانهٔ هفتم** دلیلست بر زنان و تزویج و شرکا و اضداد و دزدان و خصومتها و ظفر و نیت و مقصود مسافران و ارزانی و گرانی و دلیلست بر سرین و زیر ناف **خانهٔ هشتم** دلیلست بر موت و خوف و میراث و مال زنان و خصمان و اندوه و نکبت و فقر و شدت دلیلست الیتین و آلات شهوت و مقعد و رحم **خانهٔ نهم** دلیلست بر علم و اعتقاد و دین و عبادات و وفا و سفر و خواب و رای و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و فرح آفتاب درین خانه است و دلیل بر رانهاست **خانهٔ دهم** دلیلست بر عزت و سلطنت و رفعت و معروف و مشهور شدن و نام در صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و ثبات و زوال هر یک و دیگر زانوها **خانهٔ یازدهم** دلیلست بر امید و سعادت و نثار و دوستان و عاشقی و وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان او و فرح مشتری درین خانه است و دلیلست بر ساقها **خانهٔ دوازدهم** دلیلست بر شقاوت و اعدا و خسارت و چهار و گرفتاری و بند و زندان و خون و دین و نکبت و غرامت و بیماریها و ستوران بزرگ و فرح زحل درین خانه است و دلیلست بر قدمها و سبب این جمله در شرح سی فصل خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه و الرضوان گفته شده است و بعد از ین تالیفی کامل تر از ین در خاطر هست در اینجا نیز بیان کرده شود انشاء الله تعالی وحده العزیز این رساله عجالة الوقت است **و باید دانست** که طالع قران اعظم اصل جمیع طوالع است و فرع او طالع قران

اکبر

و فرع طالع قران اکبر

اگر طالع قران اوسط و فرع طالع قران اوسط طالع قران اصغر و فرع او طالع سال است و فرع طالع سال طالع فصول و فرع او طالع اجتماع و استقبال و فرع این طالع وقت و همچنین طالع سقوط نطفه هر کسی اصل باشد و طالع ولادت و طالع اختیار فرع طالع تحویل از ین تقریر معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد به نسبت با طالعهای قرانها و سالها زیرا که که قران یا سال دلیل بود بر خسف مرضی یا قتل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع یا تلف خلایق یا امراض مخوفه چون طاعون و وباء و تلف اموال مردم به نهب و غارت پس بسیاری از مردم فوت شوند در یکزمان بیک دفعه با وجود تفاوت اعمار ایشان بحسب اقتضاء اوائل طوالع ایشان یعنی اگر طوالع اصل اقتضا کند طالع فرع او را مانع و دافع نتواند بود پس دانستن این امر از واجبات است **و هرگاه** که خانه از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل یا در وقت معین دلالات آن خانه را در مدت آن طالع که حکم از و میکنند رنج و آفت رسد از جوهران نحس خاصه که اصل و فرع موافقت کنند و اگر مسعود و قوی باشند دلیل سعادت و راحت باشد از جوهران سعد خاصه که دلایل اصل و فرع اتفاق کنند بر سعادت **و از ین قانون** که ذکر رفت معلوم میشود که احوال ملوک و سلاطین از غیر نوبت و درجه عاشر باید دانستن **احوال** اعوان انصار و اموال و خزاین ایشان را از مشتری و بیت حادی عشر **احوال** وزرای کبار و اشراف و صدور و مدبران و خزانه و اموال سلطانی را از مشتری و درجه یازدهم **احوال** زهاد و عباد و متصوفه از مشتری و درجه نهم **احوال** تجار و تمامی اغنیا و کبار از مشتری و درجه دوم **احوال** قضاة و علما و ائمه و اشراف از مشتری و درجه سیم **احوال** ...

ابواب البر از مشتری و درجه چهارم احوال امرا و لشکریان از مریخ
و درجه یازدهم احوال حواشی محرمان از زهره و درجه دهم احوال بواب
و حجاب و مخادیم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خازنان
از عطارد و درجه یازدهم احوال زنان از درجه هفتم و زهره احوال اهل ملاهی
و طرب و ساده و مخنثان از زهره و درجه پنجم احوال صیادان و جهابذه و اهل
معادن از مشتری و درجه دوم احوال رعیت و عوام الناس از قمر و درجه طالع
احوال فیوج و رسل و مخبران از قمر و درجه پنجم احوال کوتوالان و اهل صحرا
و اطراف بعیده و صیادان و دهاقین و پیران از زحل و درجه هفتم احوال
تجار و اهل بازار و بیاعان از عطارد و درجه دوم احوال غلامان و خادمان
از زحل و درجه ششم احوال گدایان و منافقان و شب‌دزدان از زحل و
درجه دوم احوال مردم اوباش و راه‌زنان و مفسدان از مریخ و درجه
نهم احوال مسافران از قمر و درجه نهم احوال کودکان از عطارد و درجه پنجم
احوال رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و انصاف را از مشتری و سهم الغیب
و عطارد گیرند احوال ارتفاعات و نباتات و عمارات و زراعت از زحل و
درجه چهارم احوال دواب بارکش و عداوتها و قروض از زحل و دوازدهم
احوال کسب و معاش و دخل و خرج خلایق از مشتری و سهم السعادت
و خانه دوم و باقی برین قیاس **امّا** و در استحکام احکام کردن صاحب
و مستولی بر خانه را باید دید و تحقیق حال ایشان کردن و آن کوکب که
در آن خانه باشد و همچنان سهم هر غرضی را شریک ساختن و قوت و ضعف سهام
تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی باشد و در هر حال هر یک ازین دلایل
نیکو تامل باید کرد و بهره و قوت و ضعف هر یک را شناختن و با هم امتزاج

بایستی دادن تا کدام یک از ایشان قوی‌تر است فعل او ظاهرتر باشد

در بیان حدود کواکب و احوالی که بسبب آنها از ایشان اتفاق افتد

نور جرم هر کوکبی بمقدار معین پیش از وی و پس وی می‌افتد و آنرا حد جرم آن
کوکب گویند **مثلا** علویین را نه درجه و مریخ را هشت درجه و آفتاب را
پانزده درجه و سفلیین را هفت درجه و قمر را دوازده درجه باشد غرض ازین
حد آنست که هر گاه دو کوکب را شعاع جرم بر اجزای صحیح فلک بهم باید پیوست
چون بعد میان ایشان بمقدار نصف جرم هر دو باشد در قران یا زیادت
برین مقدار بر اجزای صحیح یا کم ازان در اتصالات گویند آن دو کوکب
متصل اند و حد اتصال بحقیقت آن است که بمقدار جرم کمتر باشد تا نور
جرم هر یک بمرکز یکدیگر پیوسته باشد و این آغاز قوت اتصال تا آنگاه
که درجات ایشان متساوی گردد و آن کمال اتصال باشد بعد ازان مبدا
انصراف باشد تا آنگاه که بعد بمقدار مذکور شد **مثلا** قوس تثلیث **قک**
درجات و مجموع جرم زهره و مشتری **یو** درجه نصفش **ح** درجه
پس حد تثلیث ایسر **قکح** درجه باشد و قوتش در فلکی درجه و چون میان دو
قیب درجه بعد شود کمال تثلیث باشد و اگر حد تثلیث ایسر **قح** درجه شود
یا حد تثلیث ایمن **قکح** از یکدیگر بتمامی منصرف شده باشند و حد مقارنه
ایشان **ح** درجه و قوتش **د** درجه و حد انصراف ایشان همین مقدار
و حد احتراق کواکب **و** درجه است از هر طرفی و اگر زیاده ازین باشد
تحت الشعاع خوانند نه محترق تا آنگاه که ظاهر شوند و باز این اتصالات
بانواع مختلف اتفاق افتد بسبب قوت و ضعف کواکب و غیر این و ما بعد
ازین بیان قوت و ضعف علی التفصیل باز نمایم ان شاء الله وحده العزیز

و دانستی که همیشه کوکب سبک رو و گران رو و پیوندد و در حالت اتصال تدبیر
سبک رو را دافع خوانند و گران رو را قابل تدبیر پس قمر قابل تدبیر
نتواند بود و نیز دانستی است که حظ پنج است اول خانه دوم شرف
سیوم مثلثه چهارم حد پنجم وجه بزرگترین حظها خانه است و از روی قیاس
گفته اند که خداوند خانه را پنج قوت و خداوند شرف را چهار و خداوند
مثلثه را سه و از آن حدود و از آن وجه یکی و قوت را شهادت نیز
خوانند و مستولی را شاهد و مزاعم از آن انواع مختلف یکی دفع تدبیر است
یعنی هرگاه که کوکبی بکوکبی متصل گردد بمودت دفع تدبیر او کرده باشد
و بدشمنی نتواند و بعد ازین دفع قوت چنان باشد که کوکبی در حظ خود
باشد و متصل گردد بکوکب دیگر قوت او را دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند خود
هر یک قوت خود دیگری را دهند چون زهره در میزان و مشتری
در قوس تسدیس کنند و این را دفع قوتین خوانند دیگر دفع طبیعت
یعنی کوکبی از حظ خود کوکبی دیگر بد و متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این
قبول نیز خوانند و اگر هر یکی در حظ دیگری باشند هر یک طبیعت خود
بیکدیگر دهند چون زهره از جدی و زحل از ثور تثلیث کنند و این را
دفع طبیعتین خوانند یا آنکه کوکبی از حظ کوکبی دیگر بد و متصل شود در آن
کوکب را نیز در آن مکان حظی باشد چون پیوستن زهره از حوت
بمشتری یا آنکه دو کوکب نهاری بروز بالای زمین و بشب بزیر زمین
متصل گردند و دو کوکب لیلی بروز بزیر زمین و بشب بالای زمین
و دفع طبیعت قوی‌تر است از دفع قوت زیرا که قوة جزو طبیعت است
و این جمله دلیل موافقت و بر آمدن حاجت و تمام شدن کارهاست

کوکب از وبال یا هبوط به کوکبی دیگر متصل شود ۱۲
دیگر انکار است یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر بدو متصل شود
یا آنکه هر یک از وبال و هبوط بیکدیگر پیوندند و درین صورت انکار از
هر دو جانب باشد دیگر رد است یعنی کوکبی در حالت رجعت یا احتراق
یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر بدو متصل شود متصل به او را رد کند
از عجز و ضعف خویش و شاید که این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد چنانکه باشد
عطارد که در پانزدهم درجه حوت در میانه رجعت باشد و این دلیل تعویق و
فساد کارها و اگر هر یک در تدبیر یا میل او باشند و اتصال نوعی از قوت یا طبیعت دفع
باشد عاقبت آن کار بصلاح انجامد و اگر دافع در زایل بود و مدفوع در وتد
یا مایل او یا هر دو در زایل مطلق دلیل فساد کارهاست خاصه که اتصال
بر وجه انکار و رد باشد جمع نور است یعنی شاید که چند کوکب بکوکبی متصل گردد ستاره
که از ایشان گران روتر باشد آن گران رو نور ایشان را جمع کند مثال
آن باشد که آن کواکب مجموع بیکدیگر متصلند دیگر منع است و این بر دو نوع است
یکی آنکه سه ستاره در برجی باشند سبک رو در اول برج و میانه رو در میانه
برج و گران رو در آخر برج چون سبک رو نور بر گران رو افکند
میان رو او را منع کند تا اول با او اتصال کند دوم آنکه آن گران و
سبک رو در یک برج باشند و سبک روی دیگر در برج دیگر ناظر بود
چون آن سبک رو ناظر خواهد که بگران رو پیوندد و سبک رو مقارن
منع او کند تا تحت خود قران کند بفضیلت مقارنت و این نوع قوت بوصلت
مانع باشد و ضعف ممنوع فوت است یعنی سبک روی بگران روی در آخر
برجی خواهند که متصل شوند گران رو از این برج بیرون رود و سبک رو
به دیگری پیوندد و پیوستگی گران رو بد و فوت شود و این دلیل فوت شدن
کاری

کارها باشد **انصراف است** یعنی کوکبی سبک رو در آخر برجی باشد
وگران روی درمیانه برج و میانه روی در اول همان برج میانه رو خواهد
که بگران رو متصل شود پس از و سبک رو راجع گردد و بگران رو
متصل شود و درگذرد و بدان میانه رو نیز متصل شود ~~پس از و سبک رو~~
~~راجع گردد و بگران رو متصل شود و درگذرد و بدان میانه رو نیز متصل شود~~
باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از گران رو و این دلیل باطل شدن
کارها باشد **قطع نور است** و این دو نوع باشد یکی آنکه سبک روی
در اول برجی باشد و میانه روی درمیانه ~~روی درمیانه~~ آن برج و گران
روی در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه رو رسد میانه رو بگران رو
پیوندد و درگذرد گران رو قطع کند نور سبک رو را از میانه رو **نوع
دیگر** آنکه سبک روی درمیانه برجی باشد وگران روی در آخر برج و میانه
روی در اول برج دوم راجع چون سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد
میانه رو راجع بازگردد و بگران رو پیوندد و قطع نور سبک رو کند از گران
رو و این دلیل ناامیدیست **دیگر انتکاثست** یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی متصل
شود پس از آنکه اتصال تمام گردد آن کوکب اگر راجع باشد مستقیم
گردد و اگر مستقیم باشد راجع شود و اگر سریع‌السیر باشد
از و بطی‌تر گردد و اگر از و بطی‌تر بود پس سریع‌تر گردد و آن اتصال باطل شود
و این دلیل بود بر ناتمامی کارها **نقل نور است** یعنی کوکبی متصل شود بدیگری
و هنوز انصراف تمام نشده باشد یکی از آن دو کوکب ثالثی پیوندد و دوم
اول را بدین کوکب نقل کند همچنان باشد که آن دو کوکب نیز با هم
اتصال کنند اگرچه بظاهر متصل نباشد **رد نور است** یعنی دو کوکب

با اثر یکدیگر راجع شوند و بهم متصل گردند و آن دلیل تراجع امور بود خاصه که نظر
بروجه قبول باشد و اگر هر دو با اثر یکدیگر مستقیم گردند بوقتی که راجع بوده باشند
و اتصال کنند دلیل استقامت کارها باشد خاصه که یکدیگر را قبول کنند
نعمت و مکافات است یعنی کوکبی در وبال یا هبوط یا در حد نیز باشد
و متصل گردد بکوکبی محظوظ و قوی حال و میان آن دو کوکب دوستی بود آن
کوکب قوی حال کوکب ضعیف را مدد کند همچنان باشد با انعامی کرده باشد
مادام حق این نعمت بران کوکب باشد تا آن وقت که کوکب قوی همچنان
ضعیف شود و آن کوکب ضعیف قوی و با هم متصل و این کوکب درین وقت
مکافات آن نعمت کند پس این نوع نظر از وجهی از انعام باشد و از
وجهی مکافات و این دلیل نجات از مهالک و ما دوستی و دشمنی کواکب
بعد ولی باز نمائیم **دیگر مستعلی است** و آن چنان بود که کوکبی فوق الارض
در وتد باشد یا مایل وتد و متصل شود بکوکبی تحت الارض گویند آن کوکب
مستعلیست بر آن کوکب دیگر یا آنکه کوکبی در عاشر کوکبی باشد یا آنکه
عرض یکی صاعد باشد در شمال یا جنوب و آن دیگر هابط یا آنکه در وقت
قران کوکبی بذروه تدویر از دیگر باشد یا بذروه اوج و این نوع از همه
قوی‌ترست **حصار است** یعنی کوکبی منحصر شود میان دو کوکب سعد یا نحس
یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم یا بشعاع و این محصور بین السعدین یا بین
النحسین باشد و یا ممتزج میان سعد و نحس و این حالت در یک برج
باشد یا در دو برج باشد که پس و پیش برج او باشند ~~وحشی السیر~~ خالی السیر
یعنی کوکبی منصرف شود از کوکبی در اول برج و بهیچ کوکبی دیگر متصل نشود
مادام که در آن برج باشد **خالی السیر است** یعنی کوکبی در برجی درآید

[illegible]

ویرون شود بهیچ کوکب نه پیوندد و این خاص باشد بقمر و این دلیل
وحشات و نفرت **وحشی السیر** یعنی دو ستاره بهم متصل شوند
که خانهای ایشان برابر یکدیگر باشد و این دلیل تغیر هوا باشد مناسب
وقت جدول اینست

یر	یط	جط	ه	مه	ل	ل	ابوه	[illegible]
لجح	ب	که	له	سح	عح	ک	[illegible]	[illegible]
ر	حی	ک	که	سح	ل	له	[illegible]	[illegible]
	مرد	لک	سن	هک	سرک	عحد	[illegible]	[illegible]
رد	العطا	الزهره	المریخ	المشتری	القمر	الشمس	الکواکب	[illegible]

چون باشد شمس و زهره با میان دو کوکب که خانهای ایشان باشرفهای
ایشان باهم نظر عداوت باشد چون ل و مه و ح و ب با خلق یکی
مخالف خلق دیگری باشد چنانکه خلق مشتری عفت و دیانت است و فعل
زهره فسق و فجور یا خانه یکی دشمن خانه دیگری باشد و حال دوستی بعکس
اینست **اما نور عارضی** آنست که کوکبی در عاشر کوکبی دیگر باشد یا در
یازدهم و دوازدهم و دوم و سیم و چهارم اگر دوست باشد مخلص گردد و
اگر میانه حال بود دوست گردد و اگر دشمن بود میانه حال گردد و اگر بر
خلاف این خانها باشد عکس این باید تصور کردن والسلام علی
من اتبع الهدی **بیان قوی و ضعف کواکب** آنچه اکابر این فن از قوة و ضعف
کواکب حصر نموده اند صد و هفتاد و هفت عدد است نود و سه عدد
قوتها شصت و چهار عدد ضعفها یعنی از بعضی ذاتی باشند و بعضی عرضی
ذاتی آن بود که بتغیر طوالع و اوقات متغیر نگردد چون خانه و شرف

دوازدهم

خلاف نور

عدد قوتها عدد ضعفها
جمع قوة و ضعف

و عدد سرعت سیر و ماننده اینها و عرضی آنکه بحسب طوالع و ازمان مختلف
حکمش باطل شود چون اعتبار او تاد و مایل و زائل و فرح و ترح و رجب
اقبال و ادبار و ربع مذکر و مؤنث و قس علی هذا و این قوة و ضعف
کوکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه الاثر و حقیر الاثر و باز
هر یکی از این اقسام سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی پس سه در
سه باشد لاجرم بهره صنفی از قوت و ضعف بحسب مرتبه او باشد و آن از
یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد او را نه بود از قوت و ضعف
پس برین تقدیر عدد بهرهای قوت و ضعف کواکب نهصد و پنجاه و شش ۹۵۶
باشد چنانکه معلوم خواهد شد **و منجم باید که** برین ادله نیکو مطلع و متبحر باشد
استحکام احکام در ضبط آرد و بطریق مقابله و مخالطه احکام انگیزد تا حکمش
استوار بود نه همچنانکه منجمان حشوی که احکام نقل و قالب کنند هرگز موافق
نمی افتد و از صواب نیک دور می باشند و این صنعت لطیف امر دو و سازند
و نداند که تقصیر از کجاست حضرت عز اسمه همه را جاده مستقیم و ات
زاید و حجاب غفلت از پیش ابصار ایشان بر دارد تا ادراک حق کنند
و بر باطل احتراز نمایند تا اهل از نااهل و صدق از کذب ممتاز گردد
اما اصناف قوتها قسم اول سی و چهار عدد است به پنج عظیم الاثر اعلی مراتب
اول خانه دوم درجه شرف **سیم** اثنی عشر یعنی بودن کوکب در قوی تر
خانه از بیوت طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع
و خامس خاصه که نظر مشتری از کواکب بد و باشد و کمال آن تر از الکا...
که با وجود این حال در خطی از خطوط خود باشد و دور از رجعت و احتراق
و بعضی با رجوع و ضعف و بال و هبوط گیرند هر چند که این ضعف نشاید

واو ... بهره بود و ... از ...
... بهره ... بنمی ...
و ... علیم ...

... ابن ... الطایفه ...
... ان ... خوانند

به پنج ...

زیراکه هیچ عرض با ذات برابر نباشد اما بهتر از آن باشد که در دو کرّه بود
چه اینها دلیل خمول و سقوط‌اند چهارم تصمیم یعنی دوری کواکب از آفتاب
مقدار شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد از همه قوی‌تر باشد زیراکه کسب جوهر
آفتاب کند او چون صمیمی بود او را آفتاب دوم خوانند و تصمیم دلیل
عزت و عظمت و جاه باشد پنجم جرم ثابته سعد یعنی درجه یا مرکز کوکبی
موافق درجه مجری و مرکز کوکب سعد باشد از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه
حشویان پندارند و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه نه باشد از قوت
و صفت و هر یکی را بهره باشد فعظم از اوسط مراتب ۱ برج شرف
۲ استقامت سیر ۳ اعتدال یعنی فلک آن کوکب بالای فلک
آفتاب بود ۴ دستوریت و این چهار نوع بود دیگر آنکه کواکب علوی
در خانه و شرف خود باشند و آفتاب نیز همچنین و متصل هم باتصال
میمنه گویند فلان کوکب در دستوریهٔ آفتاب قوی‌تر آنکه نظر تربیع باشد
زیراکه هر یک در وتدی باشند از طالع‌ها از یکدیگر و اوسطش آنکه از تسدیس
باشد و اضعفش آنکه از تثلیث باشد و دستوریه کواکب از قمر همچنین
باشد اما باتصال میسره و شاید که کوکبی در دستوریه هر دو نیر باشد
چنانکه هر یک در حیز خویش باشند و بهم متصل و آن کوکب در غایت
قوت و سعادت باشد از نیرین و اگر ماه با آفتاب متصل شود
از میمنه او یعنی از میسرهٔ خود آفتاب در دستوریه ماه باشد و اگر از
میسره او و میمنه خود متصل شود ماه در دستوریهٔ آفتاب باشد بشرط
حیز و سفلیین هرگز باین نوع در دستوریهٔ آفتاب نباشند و اگر دو کوکب
انتقال کنند و هر یک در خانه و شرف خود باشند آنگاه گویند که کوکب خنس

در دستوریه کوکب ثقیلت و بهترین آن بود که هر یک در وتدی باشند
و نظر تربیع باشد یا مقابله دوم اگر کوکبی در یکی از دو خانه خود بود و دوری
آواز یکی نیز چون دوری او باشد از خانه آن نیز مثلا مشتری در
قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد سیم کمال تشریق و تغریب بسیار است
و آن بعد کواکب علوی باشد از آفتاب بمقدار درجه او و سفلی را آخر سرعت
سیر باشد چهارم اگر صاحب طالع در عاشر و صاحب عاشر در طالع و بهم
ناظر باشند و دستوریه و این دلیل سعادت و خیر عظیمت پنجم استعلات
و آن نظر کوکبیست برجی که او در آن برج خطی باشد از خطوط خمسه مذکوره
باتصال نظر یا محل و اتصال نظر بر جهت جایز است و اگر بدرجه باشد
بهتر و اتصال محل که آن را تناظر خوانند جز بدرجه نشاید و تناظر از اجزای
باشد که بعد ایشان از اول نقطه بروج منقلبه متساوی بود و کوکب
ناظر را مراعم خوانند یا شاهد و در سابق معلوم شده است که صاحب هر خطی را
چند قوتست اگر خداوند خط در برج خط باشد قوت او مضاعف گردد
پس هر کوکب را که بهره قوه بیشتر باشد مستولی او باشد و دیگران شریک او
ترتیب قوت از آن روی که در درجه نباید که پنج مراعم جمع آیند از آنکه اجزای
قوت بیشتر او را بیشتر دارند و دیگر را از شریک سازند مثلا خواستیم
که بیست و پنج درجه حوت را مستولی بدانیم مشتری رب بیست است در باردوم
درجه حوت و زهره بر درجه مذکور و درین وضع مشتری مستولی باشد و زهره
شریک او زیراکه قوت مشتری را ده چهارده جزو است و قوت زهره
هشت جزو اما اگر زهره درین برج نبودی لیکن ناظره داشتی قوه
مشتری پنج جزو و قوت زهره چهار جزو بودی چون در بیست و جزو خطند
توفیقهای ایشان مضاعف گشت و اگر زهره درین درجه باشد مشتری

از برج دیگر ناظر مستولی زهره باشد و مشتری شریک و برای انکه قوت
مشتری پنج جزو و قوت زهره هشت جزو باشد باقی برین قیاس باید
کرد و اگر چند کوکب در قوت برابر باشند آنرا که اتصال قوی تر باشد
بجزو مطلوب مستولی او بود و دیگران شریک ششم حلب است
یعنی بودن کواکب نهاری چون زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی
که دلیل کند بر ذکوریت بروز بالای زمین و شب زیر زمین در برج مذکر
بود و بودن کواکب لیلی چون مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلیل
کند بر انوثت بروز زیر زمین و شب بالای زمین در برج مؤنث و تذکیر
و تانیث عطارد یا بحسب برج باشد یا بحسب ممازجت کوکب و نیز در
تشریق مذکرست و در تغریب مونث هفتم طریقه نیره است یعنی
در جائی که این شرف نیرین باشند و آن پانزده درجه است از نوزده
درجه حمل باشد یا سه درجه ثور و بهره هر یکی ازین اصناف دراین مرتبه هشت
باشد از قوت و هیبت و دو عظیم اثرا دنی ترست اول تشریق علوی را
و تغریب سفلی را دوم حب اقبال یعنی وتد سیم درجه عاشر چهارم
درجه طالع پنجم منطقة البروج دوازده برج هفتم ذروه و بدو بر وسطی هشتم
خیر یعنی بودن کوکب نهاری در نیمه روز و لیلی در نیمه شب نهم دفع
قوت دهم دفع طبیعت یازدهم قبول مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ
خویش قوی حال دوازدهم ذوالیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح
شعاع هر دو و تربیع او بالای زمین هر چند که انوار کواکب جمیع جهات
فلک را شامل است اما ابعادی که مواقع تاثیر است آن ابعاد قوائم
بود و در صناعت احکام آنرا مطارح اشعه یا مطارح الانوار خوانند

ششم ذروه اوج

سیزدهم قمر در قران یعنی انکه مستعلی باشد در قران کویند مر اورا است چهاردهم
ممازجت سعود پانزدهم حد شانزدهم مکان سهم السعادة هفدهم ظهور کوکب یعنی
تحت الشعاع نباشد هجدهم جمع نور نوزدهم رد نور یعنی میان دو کوکب
که اتصال بوده نقل نوران اتصال تازه کردد بیستم نقل نور بیست و یکم
درجه ثابته سعد بیست و دوم استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه هفت باشد از قوت والله اعلم اما اصناف قوتهای قسم دوم
چهل و چهارست ده میانه اثرا اعلی مراتب اول اقامت برای استقامت
دوم سرعت سیر یعنی سیرش زیاده از سیر وسطش باشد سیم حد سعد چهارم
مثلثه اولی پنجم صعود در فلک اوج ششم صعود در فلک تدویر یعنی در
نطاق سیم و چهارم باشد ازین دو فلک هفتم صعود در شمالی هشتم
بودن کوکب بالای زمین نهم بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث
در برج مونث دهم بری از نحوس و بهره هر یکی از اصناف درین مرتبه
شش باشد در قوة هفدهم میانه آنرا اوسط مراتب اول استعلی یعنی
بودن کوکب در دهم یا یازدهم دیگری دوم ربع مستقبل یعنی میان عاشر
و طالع و نظیر او سیم عرض شمالی چهارم زیادت نور پنجم زیادت قدر
و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادت
نور ماه وقتی بود که از تربیع اول درگذشته باشد و به تربیع دوم نرسیده
باشد ششم زیادت سیر یعنی سیرش در تزاید بود هفتم زیادت عدد
یعنی حاصه که معدله کمتر از شصت درجه باشد هشتم زیادت حساب
یعنی بتعدیل محکم زایه بود بر وسط نهم درجه سعادت دهم درجه نیره یازدهم
مظلمه زحل را فقط بحسب مناسبت دوازدهم مثلثه اولی سعد سیزدهم ربع ذکر مذکر را

هو
از درجه طالع الی درجه
هفتم فوق الارض ست
از درجه هفتم الی درجه طالع
تحت الارض
۱۲

یعنی آن برج که میان عاشر و طالعست و نظیر او برج مونث مونث را یعنی
آن برج که میان طالع و رابع است و نظیر او چهاردهم وجه یازدهم
مثلثه ثانیه سیزدهم دوازده بهر و بهرهٔ هر یک را ازین اصناف درین مرتبه شانزدهم
پنج است ۷ اول پیت مایل دوم پیت فرح سیم پیت قوت یعنی قوت
شمس در عاشر است و قوة ماه در رابع و قوت زحل در ثامن
و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوه زهره در سابع
و قوه عطارد در تاسع چهارم پیت مذکر مذکر را و پیت مونث مونث را
یعنی هر خانه که عدد آن فرد باشد مذکر است و عدد زوج مونث پنجم پیت
سعد ششم مثلثه ثانیه سعد هفتم نصرت یعنی قوت صاحب صاحب پیت
چه خداوندان خانه یاوران کوکب باشد و دلیل عاقبت او هشتم اعانت
نهم استعانت یعنی مشتری زهره را اعانت کند و از قمر استعانت خواهد
و زهره ماه را و زحل را معونت کند و مریخ آفتاب را معونت کند و نه استعانت
خواهد و این نسبت باعتبار اشراقست یعنی رب پیت شرف معین آن
کوکب باشد که شرفش در خانه اوست دهم ثمت یازدهم مکافات دوازدهم
حصار میان دو کوکب سعد سیزدهم بودن کوکب روزی بروز تحت الشعاع
و کوکب شبی بشب این قوه خاص آفتاب راست چهاردهم تامن کوکب
از آفتاب یعنی در نصف لیلی از فلک پانزدهم دریجان شانزدهم ازدحام
هفدهم هفت بهره و هر بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهارست
از قوة اما اصناف قوتها قسم سیوم یازده است سه حقیر از اعلی مراتب
اول وجه سعد دوم نه بهر سعد سیم اثنی عشریه سعد و بهرهٔ هر یک ازین
اصناف درین مرتبه سه باشد از قوت پنج هفت حقیر از اوسط

مراتب اول دریجان سعد دوم ازجان سعد سیم منقبهر سعد چهارم
درجه مذکر مذکر را و مونث مونث را پنجم نصف صاعد از طالع ششم
برج موافق براج ششم برج موافق خوی و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه دو باشد از قوت پنج حقیر از ادنی مراتب اول نیم بهره و این
خاص است با آفتاب و ماه و در دیگر کواکب چنان باید که برود در نیم بهر ماه
دوم برج شمالی سیم برج دوات چهارم برج مستقیم الطلوع پنجم ولایت
آفتاب و ماه را خاص و بهرهٔ هر یکی از اصناف درین مرتبه یکی باشد
از قوه اما اصناف ضعفهای قسم اول سی و پنج است هفتش عظیم از
اعلی مراتب اول وبال دوم درجه هبوط سیم احتراق چهارم کسوف
آفتاب را پنجم خسوف ماه را ششم کسوف کواکب هفتم جرم ثانیه
نحس و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین مرتبه نه باشد از ضعف
و شش عظیم از اوسط مراتب اول برج هبوط دوم رجعت
سیم تحت الشعاع چهارم طریقه محترقه نیرین را خاص پنجم انحطاط فلک
یعنی فلکش زیر فلک شمس باشد ششم مقدم بر دو تربیع او و بهرهٔ هر یکی
ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد از ضعف پیت و دو عظیم
از ادنی مراتب اول تغریب علوی را و تشریق سفلی را دوم دوری از
منطقه سیم استقبال فلک یعنی درجه هفتم چهارم درجه رابع پنجم پیت
ثامن ششم نقطه حضیض اوج هفتم نقطه حضیض اوج نقطه حضیض هفتم
تدویر ششم وذالیپا رین یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع هر دو
تربیعش زیر زمین نهم انکاه دهم پیت ادبار یعنی پیت زایل و
ساقط کذشتن زیر قمر نحسی دوازدهم ممازجت نحوس نظر عداوت سیزدهم
یازدهم کذشتن زیر قمر نحسی

قطع نور چهاردهم منع نور پانزدهم اعکاث شانزدهم اعراض هفدهم عقده
جوزهرین نیرین را خاص هیجدهم نحوست آفتاب بطلوع نحسین پیش از و
ونحوست ماه بطلوع نحسین بعد از و نوزدهم حد نحس بیستم ضرر یعنی ضرر
زحل مشتری را وضرر مشتری عطارد را وضرر آفتاب وعطارد زهره
و زهره را ضرر زحل وضرر قمر و مریخ یکدیگر بیست ویکم درجه ثانیه نحس بیست
درجه سهم قاطع و بهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه هفت است از ضعف
اما ضعفهای قسم دوم یازده است نه میانه از اعلی مراتب اول
اقامت برای رجعت دوم بطوء سیر حد نحس سیم هبوط در فلک اوج چهارم
هبوط در فلک تدویر پنجم هبوط در جنوب ششم بودن کوکب زیر زمین هفتم
برج مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را هشتم مثلثه اولی نحس
نهم غریب در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت
وضعف چون آفتاب در سنبله و بهره هریکی ازین اصناف درین
مرتبه شش باشد از ضعف وسیزده میانه از اوسط مراتب اول برج مذکر
و آن از طالع است تا رابع و نظیر او دوم عرض جنوبی سیم نقصان نور چهارم
نقصان قدر و این هر دو وقتی بود که کوکب در نطاق اول وچهارم باشد
ونقصان نور ماه وقتی بود که میان تربیع دوم و اول شمس باشد پنجم نقصان
عدد یعنی خاصه معدله بیشتر است از صد و هشتاد درجه ششم نقصان سیر
یعنی سیر در تناقص باشد هفتم نقصان حساب یعنی تعدیل حکم از وسط ناقص
بود هشت درجه هشتم درجه سیر نهم مثلثه ثانیه نحس دهم برج مذکر مؤنث را
و برج مؤنث مذکر را یازدهم خلاف محل یعنی بودن کوکب نهاری بروز و لیلی بشب
زیر زمین و عکس دوازدهم وحشت سیر خلای سیر و بهره هریکی ازین اصناف درین

مرتبه پنج است از ضعف و ده میانه از ادنی مراتب اول هبوط زایل غیر ناظر
دوم هبوط تربیع سیم هبوط ضعف یعنی نظیر هبوط قوت چهارم هبوط مذکر مؤنث و هبوط
مؤنث مذکر را پنجم هبوط نحس ضعف عدا و ندحاره ششم مناکرت یعنی بودن کوکب
نهاری در خانه کوکب لیلی و عکسش هفتم حصار میان دو نحس نهم عقده
جوزهر متحیره دهم متیاسر بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره
هر کوکبی این اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف اما ضعفهای قسم سیم هشت است
نحسش حقیر از اعلی مراتب اول درجه نحس دوم نهبهر نحس سیم اثنی عشریه نحس
چهارم درجه مظلمه پنجم درجه تیره رحل را خاصه و بهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه
سه است از ضعف و نه حقیر از اوسط مراتب اول دریجان نحس دوم از دجان
نحس سیم هفت بهره نحس چهارم درجه قسمة پنجم درجه مؤنث مذکر را و درجه
مذکر مؤنث را ششم بودن نیری در درجات والله علی العالمین هفتم بودن کوکب
در نصف هابط از طالع هشتم برج مخالف مزاج نهم برج مخالف خود و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد از ضعف و سه حقیر از ادنی
مراتب اول برج جنوبی دوم برج دشمن سیم برج معوج الطلوع و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از ضعف همچنانکه مخفی نبود و هیچ
وقتی که قوت و ضعف او باهم آمیخته نباشد همچنان هیچ کوکبی نباشد در هیچ
موضعی که قوت او ممزوج نبود بضعفی و ضعفش ممزوج نبود بضعفی و ضعفش ممزوج
بقوتی ازین بحث لازم می آید که هرگاه باحکام مشغول شوند قوت و ضعف
کواکب را بتمامی ضبط کنند خاصه آن دلیلی را که مدار حکم بروی باشد انگاه
آن قوی و ضعف را با یکدیگر مخالطه کنند و مقابله کنند تا از آن میان نتیجه
خاص جدید آید که حکم بر آن مزاج مخصوص باشد و یک قوت و ضعف حکم

ازینجا تا اینجا

کمتر بدرست آید چنانکه منجمان حشوی کنند از آنست که اکثر خطا می افتد
و ما در آخر مثال بنماییم تا ادراک آن آسانتر باشد **بیان رباعات**
دوم اگر کواکب از آفتاب کواکب علوی را از وقت خروج ایشان از تحت الشعاع
شرقی و متیامن خوانند و لایزال برین حال باشند تا انگاه که بعد ایشان
از آفتاب سی درجه شود و بعد از آن مشرقی ضعیف خوانند تا انگاه که رجوع کنند
و درین وقت دلیل کنند بر تذکیر و یبوست و از وقت رجوع تا وقت مقابله
آفتاب که میانه رجعتشان باشد شرقی راجع خوانند درین وقت دلیل کنند
بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت غربی راجع خوانند
و متیاسر دلیل کند بر تانیث و رطوبت و از وقت استقامت تا انگاه
که بعدشان از آفتاب سی درجه شود غربی ضعیف باشند بعد از غربی قوی
تا انگاه که مختفی شوند در شعاع آفتاب و از زمان استقامت تا اختفا
دلیل کنند بر تانیث و برودت و چون زیر شعاع ناپدید گردند مغمور خوانند
و مادام همچنین باشند تا انگاه که بعدشان از آفتاب شش درجه شود گویند
محترق اند تا از وقت که بعدشان شانزده دقیقه گردد و صمیمی خوانند
چنانکه در پیش ذکر رفت و لایزال درین حال باشند تا آن وقت که از
آفتاب بهمین مقدار متفرق شوند انگاه در حکم احتراق باشند تا بعد ایشان
از آفتاب بمقدار شش درجه شود بعد از آن مغمور و تحت الشعاع باشند
تا هنگام ظهور که مشرقی خوانند و معاودت نمایند بر آنچه در اول بودند
اما سفلیین از وقت بیرون آمدن ایشان از تحت الشعاع آفتاب در ناحیه
دلیل کنند بر تانیث و رطوبت غربی و متیاسر خوانند و مادام برین
حال باشند تا بوقتی که راجع باشند مشرقی آفتاب و از وقت رجعت

مقارن شدن شمس دلیل کنند بر حرارت و از آن گاه منصرف شوند
از وی رجعت و ظاهر شوند در ناحیه شرق متیامن و مشرقی خوانند و دلیل
کنند بر تذکیر و یبوست بعد از آن چون بغایت بعد رسند و مستقیم شوند
و سریع السیر و در شعاع آفتاب مختفی گردند بر طبیعت ایشان برودت
غالب آید و لایزال برین منوال باشد تا انگاه که با آفتاب ملحق شوند و سابقا
گفته شد که حد احتراق شش درجات پس از آفتاب و پس از آفتاب
چون ازین مقدار زیادت گردد محترق نخوانند بلکه تحت الشعاع باشد و حد
شعاع یازده درجه گرفته اند چون کوکب از شعاع آفتاب بیرون آید و
بهیچ کوکب متصل نشود گویند کوکب منو در نفس خویش است اما قمر چون
از زیر شعاع بیرون آید تری کند تا تربیع اول و انگاه گرمی کند تا مقابله
بعد از آن خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا انگاه که باز مختفی شود
در شعاع آفتاب و این جمله را امزاج اربعه خوانند **بیان ادلائی که هوا را تغییر کنند**
تفصیل دلایل حرارت شمس و مریخ و مشتری و عطارد هرگاه که متصل
باشد باین کواکب یا در بروج حاره باشد و این جمله را کواکب حاره
نامند و جاسده را پس با این کواکب و بروج ناری و هوایی **و تشریق**
مریخ خاصه در وقت حلول آفتاب بسرطان **و کثرت** مکث عطارد در بروج
ناری **و بودن** کواکب حاره در وتد عاشر از طالع سال و فصول و اجتماع
و استقبال مقدم بر سال و فصل که ما این سه طالع را طوالع ثلثه نام کردیم
خاصه که متصل باشند بیکدیگر و قوی تر آنکه صاحب این طالعها باشند
و مناظرت صاحب طوالع ثلثه مریخ یا کواکب حاره مطلقا خاصه از بروج ناریه
حلول کواکب حاره در بروج حاره خاصه مثلثه ناریه **انصراف** مریخ

از مقابله زحل و مریخ در برج آتشی وبودن قمر در مرکز دوم وحلول
عطارد با کواکب حاره در بروج وحدود و منازل حاره واتصال
ایشان ازین مواضع و سرعت سیر در همه کواکب وسعود در فلک
تشریق وربع وذکر وجهت ذکر واثر این دلایل وقتی درست آید
که برطبع ومزاج خویش باشند ومکان وزمان نیز مقتضی حرارت
باشند ومکان چون مواضع سیر گرم سیر وزمان موسم گرما چون
حقیقت بهار وتابستان وبعضی از خزان واگر در زمستان اتفاق
افتد در مواضع سردسیر از سرما کم کنند وحکم با اعتدال باید کردن
وچون زمان ومکان قابل باشند ومانع معدوم دلیل شدت گرما
باشند خاصه که دلیل از یکی تا دو زیاده باشد واگر اشعه کواکب بارده
با ایشان ممزوج گردد از فعل این دلایل کم کنند خاصه که جرم ایشان در مواضع
بارده باشد چه دلایل حرارت وبرودت مانع یکدیگراند تفصیل دلایل
برودت واتصال اشعه کواکب بارده یعنی زحل وزهره وقمر وعطارد
اگر بدیشان متصل باشد یا در بروج بارده باشد یعنی مثلثه خاکی وآبی چنانکه
که اتصال ازین بروج باشد یا حدود یا منازل بارده وممازجت ذنب با این
کواکب یا طوالع مثلثه ازین برج‌ها باشند یا صواحب طالع‌ها کواکب مذکوره
باشند یا اتصال صواحب طوالع مثلثه بکواکب بارده از مواضع بارده
باشد وکثرت مکث عطارد یا کواکب بارده در مواضع بارده وتشریق
زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی وممازجت صواحب طوالع ثلاثه
بزحل یا بکواکب بارده خاصه از مواضع بارده خاصه مثلثه ترابی وبودن
کواکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثه بوقت تحویل وبودن قمر

در مرکز چهارم وبطو سیر وهبوط فلک وتغریب وربع مونث
وجهت مونث وچون عطارد برین حالها باشد که ذکر رفت
فعل آن از دیگر کواکب که درین اثر دال اند ظاهرتر وقوی‌تر باشد
واین حکم آنگاه راست آید که این جمله بر طبیعت خاص خود باشند
والا اگر اشعه کواکب حاره یا شعاع ایشان آمیخته بود یا در این مواضع
بود از برودت کم کنند بقدر قوت ومزاج هر یک ووقوع این اثر در
وقتی بیش باشد چون فصل خزان وزمستان واوایل بهار
خاصه که مکان نیز قابل باشد دلیل شدت سرما باشد وسخت‌تر
آنکه مانع موجود نبود واگر در حقیقت فصل بهار وتابستان بود از
حرارت هوا کم کنند وسوار را با اعتدال باز آید فکیف که چند دلیل جمع آیند
برین صفت ومعلوم که دلایل گرمی مانع دلایل سردی باشد
وبعکس تفصیل دلایل رطوبت از کواکب اشعه زهره وقمر ومشتری
وعطارد وهرگاه که با ایشان بود یا در بروج آبی وبادی باشد
یا در حدود ومنازل رطب یا رطوبت بر مزاج وی غالب شده باشد
بحسب عوارض که اسباب رطوبت اند چون بطو سیر وهبوط
در فلک وشمالی وربع مونث وجهت مونث واین حالات
مزاج جمیع کواکب را برطوبت مایل گردانند واز مواضع بروج مذکوره
خاصه مثلثه آبی وحدود زهره ومشتری ومنازل رطب وبودن قمر
در مرکز اول وبودن عطارد در مثلثه آبی خاصه که در وی بطی ورجع
وبودن کواکب مذکوره در مواضع مذکوره خاصه ممازج یکدیگر واتصال
زهره ومریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد وبودن طوالع مثلثه

ازین برجها یا صاحب طوالع کواکب مذکوره باشند یا صاحب طالعهای
مذکوره متصل باشند بکواکب مذکوره نکیف ازمواضع مذکوره و بطو سیر
و عرض جنوب و جلب شی و رجعت و هرگاه که کواکب برین حالها باشند
دال ان رطوبت باشد چون زمستان و بهار و بعضی از حت و یکم درجه
عقرب کبیره تا حت و یکم درجه ثور و مکان نیز قابل باشد مانند سواحل
و مواضعی که بر هوای آن رطوبت مستولی باشد و مانع قوی نباشد
هر آینه حکم شاید کردن و قوی تر آنکه دلایل این معنی مترادف و اقع شوند

تفصیل دلایل یبوست کواکب که بر مزاج ایشان خشکی غالب
بود چون نحسین و آفتاب و عطارد که متصل باشد بایشان یا در مواضع
یابسه باشد چون مثلثه آتشی و حالیکه و حدود و منازل یابسه
و اتصال این کواکب ازین مواضع خاصه صواحب طوالع ثلثه باشد
یا ناظر بصاحبان این طالعها یا طوالع مذکوره یکی ازین برجها باشد
و کواکبی که دلیل رطوبت اند درین مواضع باشند و کواکبی که دلیلند
بر یبوست در مواضعی باشند که دلیل اند بر رطوبت و کثرت مکث عطارد
در بروج یابسه و صعود در فلک و هبوط در شمالی و صعود در جنوب و سرعت
سیر و جلب روزی و حت در برج مذکوره و چون کواکب برین حال باشند
در موسم خشکی مانند تابستان و خزان و مواضعی که قابلیت خشکی
دارند چون بادیهای خشک و کم سیر ها و مانعی نباشد هر آینه دلیل
خشکی باشد شاید حکم کردن و این جمله دلیلند بر انفراد بعد ازین ثمه
بطریق ترکیب از تغییرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع
ثلثه از کواکب باران باشد و در برجهای باران یعنی مثلثه آبی و اسد

و دلو یکی منجرت و دیگر معصر و متصل بکوکبی که هم ازان کواکب باران بود
دلیل کند بر بسیاری باران کی خاصه در اوانش اگر آن کوکب ماه باشد
باران کی عام بود چنانکه اکثر مواضع را شامل بود و اگر زهره بود باران کی
سخت بود و نافع تر و نرم و تاریک و اگر عطارد بود باران اندک و غیم با ظلمت
هوا باشد و اشتغال عطارد از برجی ببرجی در تغییر هوا اثری تمام دارد
یک زمان حاضر و گاه سیرش بطی کرده مدتی باران کی و تاریکی بود
در هوا خاصه در وقتش و او در برج آبی و اگر ماه از زهره یا مریخ منصرف
شود و بدیگری پیوندد دلیل نم و باران بود و اگر از مشتری یا عطارد منصرف
شود و بدیگری پیوندد دلیل کدورت و پستی و خشکی هوا بود و اگر بزحل
پیوندد دلیل سرما و نم و برف باشد و اهل روم را آسیتاسیا
باشد در تغییر هوا و آن مراکز بحران هوا باشد مانند اوقات انداز بیمار
و تغییر در هوا الجب زمان خاص بود و اول بران از نقطه اجتماع باشد
بعد ازان بر بعد دوازده درجه ازوی که مبدء ظهور ماه بود از زیر شعاع
آفتاب پس مه درجه پس ص پس قله پس قع پس
قف پس قصب پس کر پس کح پس شیه پس شع
پس جزو اجتماع در مره ثانیه و در وقت تحریر این ابعاد در اول یک
بیت کنند شد چت ...
مرکز بحران بود بر جزو اصلش کن مزید ... هرگاه که جزو تاسیس
در برجی تر واقع شود و قمر متصل بود بکوکب زحل و قمر در موضع تاسیس
باشد و منتج الباب اتفاق افتد دلیل باران باشد خاصه که موضع
تاسیس در برج مذکور باشد اتصال ماه بزهره از خانه عطارد دلیل

۲۳

ابر و باران بود خاصه که عطارد متصل زهره بود تقریب زهره در حالت
استقامت در اول زمستان دلیل بسیاری بارندگی باشد واگر
راجع یا محترق بود دلیل کمی باران بود واگر در اول زمستان شرقی
بود و راجع دلیل قلت بارندگی باشد تا آنگاه که مستقیم شود و با آفتاب
نزدیک آید در آخر زمستان بارندگی سخت شود حلول یکی از نیرین در وتدی
از طوالع ثلاثه خاصه عاشر و در وی مختلط بود دلیل تغییر و فساد هوا
و تاریکی باشد واگر سعدین برین صفت باشند اعتدال و خوبی
هوا باشد و صلاح زرع و اشجار بودن مریخ در وتدی خاصه دهم در برج
بادی و متصل بعطارد و سعود از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و
برق و بارانهای مضر سریع الانقطاع و فساد هوا و بسیاری ملخ
واگر برین صفت در وتد چهارم بود در برج خاکی دلیل بر زلازل
و احتراق ارضی و خسوف و فساد معادن واگر برج آتشی باشد دلیل
سوختن زرعها و جواهر زمین باشد و آفت از برق و صواعق و ظهور
آتشها از زمین واگر برج آبی بود دلیل نقصان چشمها و آب کیرا و رودها
بود و آفت حیوانات آبی و عزت سماین واگر سعود ناظر باشند
بقدر کیف مضرت کنند حلول عطارد در وتدی از بروج هوایی خاصه عاشر
و منحوس دلیل کثرت بادهای موذیه باشد و برگشتن هوا بودن
زحل در برج بادی فوق الارض خاصه دهم و سعود از وی ساقط و عطارد
بوی متصل دلیل کند بر فساد هوا و بادهای سخت و بارندگی بی نفع
واگر برج آبی باشد همان اثر کند و زیادتی سرما و یخ بندو برف واگر
تحت الارض باشد خاصه در چهارم بر صفت مذکور دلیل زلزله و خسف و خرابی

بقاع و حصارها و ظهور ابرهای سیاه و فساد گیاه و حیوانات آبی و کشتها
و زرعها باشد واگر در برج آتشی باشد فساد جمیع جواهر زمین و نظر سعود
باز دارد ضرری که متوقع بود بودن سعدین در بروج هوایی دلیل صحت
بیماران و اعتدال هوا و سلامتی کشتها و درختان و جستن بادهای نافع بود
و در برج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیسه و رونق معادن و زدن درمهای
خالص و عزت نقود و در برج آبی دلیل سلامتی کشتها و مردم
دریا بار و بسیاری بها و حیوانات آبی و در برج خاکی دلیل کند بسیاری
عمارت و سلامتی مزرعها و نباتات بود اتصال عطارد بزحل و مشتری
و کواکب در حدود و وجوه بارده و مرطبه در فصل زمستان دلیل افراط
برق و سرما باشد خاصه که زهره در حوت و در حد خویش و درجه وجه
زحل بود اتصال یکی از سفلیین در برج آبی و کثرت مکث او در وی برجعت
و بطو و متصل شدن بیکدیگر خاصه از حد خویش یا از حدود یکدیگر و از
کواکب بایه ساقط دلیل باران باشد خاصه که وقت مستعد باشد
بسیاری پیوستن شعاع عطارد و مریخ دلیل کثرت حرارت هوا است
و اراجیف هوا و اخبار متلون و انگیختن سپاه بجرب خاصه که وقت
مقتضی باشد بودن مریخ در اول زمستان در سرطان موجب اعتدال
هوا باشد که در وی بسیار بماند چه در شب طلوع کند و حافظ هوا
باشد از برودت و بودن عطارد در قوس همین حکم دارد مجازبت صاحب
طالع بمریخ از بروج آتشی زیاده کند در گرما و موثر کم کند در سرما مجازبت
او بزحل از بروج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این فعل در بهار
بروج ظاهر بود اما در آنها که گفته شد ظاهرتر بود مجازبت دلیل باران زحل

میان طالع و عاشر یا در بیتی که نظر ادباشد دلیل بسیاری آبها باشد
دران سال یا فصل یا اگر برضد این بود دلیل نقصان آبها باشد و هر گاه
که مریخ صاحب طالع باشد و او در دهم یا میان طالع و عاشر در برج آبی
و کوکبی که از کواکب باران بدانو نظر کند بسوی او دلیل بود افراط
امطار و بتخصیص اگر زحل برین صفت باشد و هابط در فلک اوج و اگر
یکی از سعدین یا قمر بدین صفت باشد همین این کند اما کم ضرر باشد
و اتصال ماه بزهره و عطارد از تثلیث خاصه از بروج آبی دلیلست بر
باران رعد و برق و قوی تر آنکه قمر باجد در برج یا در حد مریخ یا زحل باشند
و بودن قمر با عطارد در حد و زحل سرا کنند مقابله ماه با آفتاب یا زهره
یا زحل دلیلست که باران آید خاصه بوقت تحویل در وقت تحویل آفتاب
بمیزان یا در بیست و یکم درجه عقرب و ماه متصل باشد یکی از سفلین دلیل
کثرت باران باشد دران سال و اگر مجموع باهم در برج باران باشند از
آفتاب مشرقی باران در اول سال باشد و اگر مغربی باشند از وی در آخر
سال بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد و یکی مشرقی و هر دو در برجهای آبی
باشند هم در اول سال و هم در آخر سال باران کم و ضعیف خصوصا
که قمر متصل باشد بهر دو یا یکی از هر دو و دلایل باد بروج بادیست
و مشتری و عطارد و اتصال این دو کوکب خواه بذات و خواه بتبعیت
خاصه از برجهای بادی یا هر یکی در حد خود باشند یا در حد یکدیگر و اگر
مریخ با ایشان باشد برف و صاعقه و بادهای شدید باشد خاصه در وقت
و اگر زحل باشد بادهای مخرب و سرد وزد و در اثر هاله و قوس قزح
و دوایر نجوم هاله آن دایره باشد که برگرد ماه و آفتاب پدید آید و گاه

تاریکی سپر ما و رعد بود مشتری دلیل ... بود مریخ برف و بخار و باد و آفتاب
خشکی زهره بسیاری باران عطارد باران ساکن و نقص باران
شد و ناگاه و اگر دلیل باران در سرطان باشد بارانی بود با کدورت
هوا و اگر در اسد باشد بخار بود و اگر در عقرب بود باران سخت بود
و ظلمت هوا و اگر در دلو باشد باد و غبار کبر و زیاد از باران و در حوت
سرما پس از باران بود ممازجت زحل دلیل بادهای خراب کننده و زدو سرما
و اگر ممازجت با مریخ بود بادهای سخت وزد و گرم با سرخیها و اگر
با مشتری بود بادهای معتدل وزد و باران آید و اگر با زهره بود بادهای خوش
وزد و نرم و معتدل مایل بخشکی و نمناکی و قمر را حکم همین است و اگر با عطارد
بود بادی قوی جهد و اگر مریخ نیز با ایشان باشد رعد و برق و شدت باد
باشد و جهت باد جهت عرض کواکب بود بودن زحل در وقت تحویل در مثلثه
آتشی از گرما کم کند و مریخ بیفزاید و بودن در مثلثه خاکی در سرما بیفزاید
و مریخ کم کند و در مثلثه هوایی هوا را تر سازد و مریخ خشک کند و در
مثلثه آبی هوا را سرد کند و مریخ گرم کند حلول زحل در برج بادی و آبی
سرما و جلید و بخارها و ابرهای غلیظ مظلم حادث کند حلول مشتری بادهای
مفید معتدل پدید آید حلول مریخ بادهای گرم و سموم مفسد پدید آید و حلول زهره
بادهای معتدل و سریع الانقلاب بود و از عطارد بادهای سخت و ابر و باران آید
و انتقال زحل از برج خاکی دلیل سرما و برف و جلید باشد و در موسم ... کلّه
صاحب طالع اجتماع و استقبال بخداوند سابع با ممازجت ایشان بنقل ... کج
دلیل بارندگی است خاصه که زمان قابل باشد هر گاه که وقت تحویل قمر
زاید بود در سیر و صاعد در اوج یعنی در مرکز دوم و چهارم باشد و او

دو محو ور

باشد که بر گرد ستارگان بزرگ نیز بدید آید و ابر اخرمن ماه نیز خوانند
و آن در اکثر اوقات دلیل باران است واگر خرمن آفتاب رنگارنگ
باشد یا لونش بحمرت زند و شعاع آفتاب کشیده باشد دلیل بادی
سخت بود و در خرمن ماه نظر کند اگر غلیظ و کثیف گردد و هاله باطل شود
و ماه از نظر غایب گردد در عقب آن بزودی باران قوی بارد
واگر بیکجانب آن باطل گردد و چرخ آسمان بدید آید بر عقب آن باد محکم
جهند واگر بتمامی مضمحل گردد دلیل صحو بود چند روز اما قوس قزح
که آنرا کمان رستم خوانند و قزح نام دیویست که کمان را بدو اضافه کنند
و آن عکس شعاع نیری باشد که هوایی تر و لطیف افتد و همیشه بر عکس جانب
نیر بود واگر پیش از آن باران بوده باشد دلیل گشادگی هوا بود و اگر
پیش از باران بود دلیل بارندگی باشد و بیشتر مر اگر بری اربعه به روز
نگرند اگر ماه صافی و درخشان بود دلیل صحو است واگر سرخ بود یا چنان
مینماید که حرکت میکند و آن بسبب تموج هوا باشد دلیل باد باشد
و اگر سیاه نماید یا سبز بنزده باران آید اگر کوکب که از ثوابت
بزرگتر از آن نماید که هست باشد باد جهد اما بوقت فرو شدن آفتاب و بر آمدن
او اگر در هوا ابرهای سرخ بدید آید طولانی هم باد اما ذوات الذنب
آن ستارگانند که زیر فلک قمر بدید آیند اکثر آنند که روز بدید شوند انهارا
شهب خوانند و بعضی را نقای بود و هر یک بشکلی بدید آیند مانند حوضی یا سری
یا نیزه‌ای یا چون قرص آفتاب قندیلی آویخته یا سری یا گیسوی یا با دم و دیگر
انواع و نام هر یک مناسب آن شکل باشد القصه ازین جمله دو نحایت
نحس اند و مؤثر ترند یکی اگر شعاع او بسوی آسمان بود و آنرا ذو ذوابه خوانند

ذو گیسو دار

بی

یعنی گیسو دار و دیگر اگر شعاع او بسوی زمین بود و او را ذو ذنب خوانند
یعنی دم دار و این هر دو دلیل شر و فتنه و خرابی و قحط و قتل
و فقد و اعاظم و اشراف و تاراج و بیماریها و وبایی و خشکی آبها
و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع شداید و محن
باشد و آفت مدلولات آن برجی بود که جرم در وی بدید آید و آن
مملکتی که بسمت سر ایشان باشد و هر کس که ایشان را دیده است از
اکابر مجموع گفته اند که اینها دلیل شر اند آنچه بنده دیده است
در سنه ثلاث و ثمانمائه الهجریه ذو الذنب ظاهر شد بسمت الراس
روم امیر تیمور گورکان انار الله برهانه لشکر بدان جانب برد و ایلدرم
بایزید را بگرفت و ناچیز کرد و قتل و غارت و خرابی و اسیر بسیار فرمود
و قریب ده سال در ان مملکت بعد از ان نهب و قتل بود میان فرزندان
او تا عاقبت بر یکی قرار گرفت و چون این علامت ماده دخانی است
و ماده دخان بسبب یبوست هوا و یبوست هوا سبب غلبه خشم
بر طبیعتها و استیلای امراض در بدنها و قلت آبها و غلبه خشم سبب فتنه و
آشوب و استیلای امراض سبب هلاک و فساد خلایق و نقصان آبها
سبب آفت نباتات و قحط بود واگر شکل دیگر بدید آید و از ذوات الذنب گردد
در ان ناحیت که دیده باشند البته ملکی بزرگ رود و فتنه پیدا شود و باد

اینجا ماندم

و اما دلایل اسعار از غلا و رخص و احوال بضاعات و چگونگی هر یکی از کواکب
متبر و مستولی در صورت طالعها و قمر و صاحب طالع و صاحب شرف و مواضع
این پنج کوکب و خداوند خانه هر یکی کرده و مزاجات عطارد بدین جمله چه او
مقوی مزاجات و مواضع سهام و صواحب بیوت و اشراف مواضع ایشان

ونظر سعود ونحوس پس ایشان هرگاه که ادلا قوی حال باشند خاصه بقوتهای ذاتی دلیل کند بر عزت و رواج آن جنس متاعی که بایشان منسوب
بودن دلیل در او تا دو او را در وی قوت ذاتی نیز بود چون خانه وشرف وغیر ها دلیل فراوانی آن متاع باشد اما عزیز و
مردم طالب آن باشند در وی مبتلا بضعفی باشد
آن متاع خوار و پی اعتبار بود وخلایق بر و التفات کمتر کنند
وکم بحاصل آید و در ما یل میانه حال باشد و در زایل خاصه ساقط
و بی قدر عزت وخواری و خواری از قوت وضعف توان دانست
اما اگر کوکب صاعد باشد در فلک اوج یا تدویر و همچنین در عرض
وزاید در سیر نرخ آن متاعها روز بروز متزاید گردد واگر هابط و راجع
وبطی باشد روز بروز متناقص گردد در برجی که قوی حال و سعود باشد
آن جنس متاعی که بدو منسوب بود عزت یابد و بر عکس و در قوانین
بروج و کواکب متاعها مدلولات ایشان است از معدنی و نباتی
وحیوانی وصناعی گفته شده است واگر چند دلیل بر یک جنس متاع
دلیل شوند باتفاق آن متاع در کفت و کوی افتد بارزانی یا گرانی
واگر اختلاف افتد چنانکه بعضی بگرانی دلالت کنند و بعضی بارزانی
مزاج هرکدام که قوی تر باشد حکم بر وی باید کرد واگر نیکو نتوان تمیز
کردن در توقف باید داشتن اما بدانکه مثلثه آتشی دلیل است
بر فلزات وانچه از وی سازند و جرات و چهار پایان و مثلثه
خاکی بر نباتی که مزاج زمین بر وی غالب باشد و حیوانات و معدنیات
ومثلثه بادی بر حیوانات چون برده و طیور و پستور و حریر و اجناس

صناعی

صناعی و مثلثه آبی بر اجناس بحری از حیوانات آبی و نباتی که مزاج
آبی بر وی غالب بود واگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود
مقدم باشد بر دیگر طالعها واو مستولی بر ان طالع و متصل بر طالع
یا بزهره و چهارم و صاحبش بری از نحوست و دوم و خداوندش مسعود
بر ت طالع حاجت دلیل ارزانی و فراخی نعمت باشد واگر این دلایل
منحوس و ساقط باشند از یکدیگر بیشتر دلیل غلا و قحط باشد زیرا که
طالع و رب وی دلیل خلایق است و دوم و رب وی و سهم السعاده دلیل
مال و معاش و چهارم و رب وی دلیل کشت و ارتفاعات و پنجم
و رب وی دلیل غلا و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط و قوت
هر یک دلیل قوت مدلول او باشد و بر عکس وچون در طوالع ثلثه مشتری
مستولی باشد و نیک حال دلیل خصب است واگر زحل بود دلیل قحط
عظیم است و گویند که حمل و اسد و دلو وجدی دلیل قحط اند و تباهی ها
وجوزا میانه است و باقی بروج دلیل خصب و برجهای ارضی و ثابت
دلیل غله و طعام اند چون مسعود باشند دلیل فراوانی است واگر منحوس
بوند دلیل کمی وچون رب طالع و مشتری و مستولی و علویان وقت
تحویل در عقده ذنب باشند دلیل قحط است خاصه در شهرهایی که
بدان برج منسوبست که عقده در وی باشد زحل در طالع ... دلیل رنج
وتعب خلایق است خاصه که مع ذنب باشد واگر اثنی عشریه
زحل و مریخ در یک برج افتد دلیل رنج و قحط و در ناحیه آن برج
دلایل گرانی برج بودن دلیل جنس است بوقت مطلوب
در طالع یا عاشره یا حادی عشره خاصه که در درجه وتد باشد

وبودن ویست در شرف خاصه در درجه شرف وصعود ویست
در شرف خاصه در درجه شرف وصعود ویست در فلک اوج یا فلک
تدویر وسرعت سیر وزیادت نور وقدر وعدد وحساب وعرض
شمالی وبودن در برج مستقیم الطلوع وخروج وی از تحت الشعاع
و دلیل ارزانی بودن کوکب ولست برابهم وسیم وهبوط خاصه
درجه هبوط وهبوط بودن درفلک اوج وتدویر وبطوء سیر
ونقصان نور وقدر وحساب وعرض جنوبی وبودن وی معمور
وبرج معوج الطلوع اما بودن دلیل در دوم و وازدهم وهفتم
وهشتم دلیل توسط برجاست ودرچهارم دلیل ثبات وهرگاه کوکبی
موصوف باشد بصفات غلاوبهی در وتد یا مایل در بیت یا شرف
آن کوکب افتد متاعی که بدان سهم منسوب بود گران گردد وهرگاه
سهم در زایل باشد یا ساقط بود از طالع ودر هبوط کوکبی خاصه بر درجه
هبوط وصاحب بیت یا هبوط وی موصوف بصفات ارزانی بود
نیران جنس متاع ارزان گردد واگر کوکب دلیل در طالع باشد
سبب گرانی فعل خاره مردم باشد واگر در دوم بود سبب جمع
آوردن بود جهت گرانی ودر پنجم سبب کثرت خریدار بود ودر ششم
وهشتم سبب تباه شدن متاع باشد ودر سیم ونهم سبب نقل
بود بجای دیگر ودر چهارم سبب منع مانعی بود ودر هفتم سبب خریدار
بیرونی باشد ودر دهم سبب سلطان بود یا براسطه او ودر
یازدهم سبب عزت متاع بود ودر دوازدهم سبب قلت متاع
باشد چون شمس بنوزدهم درجه میزان در طالع آن وقت نظر کن

او سعود

اگر

اگر ماه با قابل تدبیر او فلکیف که رب طالع رب بیت قمر
باشد میان رابع وسابع بود و دلیل ارزانی واگر ماه در تحت
الارض باشد دلیل بر گرانی خاصه که متصل باشد بکوکبی که دال
بود بر غلا واو در وتد بود خصوصا که ماه طالع و رابع بود واگر فوق
الارض باشد دلیل کند بر ارزانی خاصه که میان عاشر وطالع بود
قوی تر آنکه متصل باشد بکوکبی که اول باشد بر رخص وبودن
زحل در بروج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود مایل بگرانی ودر
بروج ثابت گرانی کند خاصه در ثور ودلو ودر ذوجسدین ارزانی
کند در طعام خاصه در حوت وسنبله مشتر واگر قابل تدبیر کوکب
دلیل قوی حال باشد ونظر را از دافع تدبیر قبول کند وموصوف
باشد بصفات غلا گران شود متاع منسوب الیه واگر ضعیف بود
ونظر در آرد کند ارزان شود خاصه که موصوف بصفات رخص
باشد واگر صاحب طالع در اوتاد تا مایل او مشرقی بود ودر ضوء
نفس خویش خلایق طلب طعام کنند بحرص تمام وهرگاه که ماه در
بروج کثیر المطالع باشد نرخها بالا گیرد واگر در بروج کوتاه مطالع باشد
برعکس بود اوتاد دلیل زر وثمن اند ودیگر دلیل بضاعت واگر
اوتاد مسعود باشند زر عزیز گردد وبضاعت خوار واگر منحوس باشند بضاعت
عزیز گردد وزر خوار واگر سعود در غیر اوتاد باشند بضاعت عزیز شود
وزر خوار واگر نحوس در غیر اوتاد باشد زر عزیز گردد وبضاعت خوار
چون مشتری راجع گردد طعام عزیز شود وچون مستقیم شود طعام
ارزان گردد خاصه در بروج ارضی هرگاه که قمر منصرف شود از اجتماع یا استقبال

دلیل کرانی غله وارزانی اسعار

اینجا نمانده

دلیل عزیز شدن خوراکی وارزانی عیب

که پیش از تحویل باشد و متصل کردد و سعدی بضایع کران کردند
و اکر بنحسی پیوندد ارزان شوند حلول زحل بمیزان کران شود هر چیزی
که آن را بکیل و ترازو فروشند زحل مادام که میان شرف و هبوط باشد
کرانی کند و در نصف دیکر ارزانی حلول زحل در بروج آتشی نرخ
چارپایان زیادت کردد اکر زاید باشد در سیر و حساب و الا
ناقص شود بهاء ایشان کوکبی که دلیل باشد بر کرانی اکر در طالع
باشد اثر در بهار کند و اکر در دهم باشند در تابستان و اکر در
هفتم باشد در خزان و اکر در چهارم باشند در زمستان چون دلیل
غلا بصاحب طالع متصل کردد سعود بالا کیرد در روز اتصال خاصه که
هر دو دلیل کنند بر غلا و اکر بکوکبی متصل شود که دلیل کند بر رخص
یعنی رب طالع سیر کاهد شود خاصه که هر دو دلالت کنند بر رخص
پرسش صاحب طالع یا صاحب بیت او بکوکبی که در وسط السما باشد
دلیل کرانی است و سخت تر اکه هر دو زاید باشند در سیر و حساب و اکر
ناقص باشد نرخها اندک زیادت کردد اتصال ماه بعد از اجتماع
و امتلا از زحل و او صاعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم بود که بعد از اتصالات
باشد دلیل کران شدن چیزهاست که برج زحل و زحل منسوب باشد
هرکاه که دلیل کرانی بدرجه عاشره رسید یا بدرجه شرف یا مستقیم کردد
یا سبک رو شود یا انتها سیر وی بدرجه شرف یا بدرجه عاشره رسد یا بدرجه
قابل یا بدرجه زایل یا بدرجه ساقط رسید یا بدرجه ... رسد یا در اوج کردد
یا کران رو شود یا انتهای سیر وی این درجات رسد یا بدرجه قابل ... نرخ
نرخ چیزها ارزان شود و هرکاه دلیل بمرکزی رسید از مراتب خود احوال نرخها

تازه کردد و اکر در این وقت متصل شود بکوکبی که موصوف باشد بصفات
غلا کرانی کند و اکر موصوف باشد بصفات رخص ارزانی کند
و حال قمر نیز چنین باشد یعنی چون بمرکزی رسید از مراکز او بعد
در نرخها تغییری پدید آید مکان کرانی و ارزانی نرخها شهرها
نرخی بود که دلیل در وی بود و اقلیم و شهرها کوکب و ناحیت مثلثه
آن برجها که در قانون معلوم شده است و این دلایل اکر بوقت قرانها
باشد آثار ایشان عظیمتر و مدت آن بیشتر بود مانند قحط مصر زمان یوسف
علیه السلام و جهت سالها بیان دلایل امراض علل و صحت و کیفیت
هر یک طوالع ثلاثه و ششم و هشتم و صاحبان ایشان و قمر و عطارد
اکر این جمله منحوس باشد دلیل بیماری عام بود خاصه که نحوست
باحتراق یا بهبوط و رجعت باشد و اکر مسعود باشد دلیل صحت
و سلامتی خلایق باشد نحوست طالع ششم و هشتم بسیار و ثابته
و ذنب دلیل بیماری و حرکت خاصه که نحوس صاحب ششم و هشتم باشد
و هرکاه که قمر و رب طالع بهم منحوس کردند و متصل بخداوند ششم دلیل
بیماری باشد و اکر بخداوند هشتم متصل کردند موت عام بود خاصه
که رب طالع و قمر هر دو در ششم و هشتم منحوس کردند نظر زحل
بسهم الغیب و سهم السعاده بعد از دلیل حرکت سلامتی عطارد دلیل
علاج پذیرفتن بیماران مرض و موت از مزاج صاحب ششم و هشتم
بود چون منحوس کردند و کوکب نحسی که در این دو خانه باشد و اکر
زحل بود از ظلم رسکی و امراض منفرد و مزمن باشد و اکر مریخ بود از
قتل و طاعون بود و امراض دموی و اکر هشتم خانه زحل بود موت

پران و سپاهان و بندگان و ددنان و ستوران باشد و اگر خانه زهره بود موت
زنان و مطربان و ساده رنگان باشد و اگر خانه عطارد بود موت کودکان و مردم
زیرک و طیور بود و دیگرها را قیاس چنین باید و اگر ششم برج حمل بود امراض در سر
و دماغ باشد و در گوسفندان و اگر ثور باشد امراض در حلق و گردن و گاو باشد
و اگر جوزا باشد امراض در دستها و بغلها بود و در بوخاستگان و سایر بروج را
همین قیاس کن و اگر ذنب درین برجها باشد همین اثر متوقع است و اگر در وقت
قرانها حکم کنند بعینه طریق اینست و اگر وقت بیماری و موت الخاه بود که انتهای طالع
سال یا انتهای طالع در بروج قران ششم و هشتم رسد و رسیدن تسییر دلایل این
معنی بجرم نحوس و رسیدن صاحب ششم و هشتم بدرجه طالع رسیدن انتهای
نحسی با جرم نحس باین دو خانه و رسیدن انتهای یکی ازین دو خانه و بزرگتر دلیل بیماری
و صحت مزاج هواست پس مراعات دلایل هوا واجب بود خاصه مراعات
عاشر زیرا که عاشر دلیل هواست پس همچنان دلیل بیماری و صحت نیز باشد
بیان دلایل حرب وفتنه و امن و آرام و کیفیت هر یک دلایل آشوب نحسین و عطارد
و نظرها و عداوت میان این کواکب خاصه مقابله نحسین دو سهم حرب و موضع
فتنه مکان این دلایل و مدعی که دعوی کند و مریخ دلیل فتنه و حرب و زهره دلیل
صلح و امن و قمر دلیل رسل و عطارد دلیل مکاتبات و مکر و حیله و مقوی مزاجها
و زهره مزاج مریخ را ضعیف کند اگر متصل باشد بوقت حرب بواسطه تناقض
مزاج پس هرگاه که مریخ در زمان قران یا در طالع سال قران یا در طالع
عالم یا فصل یا اجتماع و استقبال که سابق باشد برین طالعها قوی یکی از
علویین در حد یکدیگر دهد و عطارد ناظر بود و مریخ و زهره ساقط از وی در مدت
آن طالع حربی قایم گردد میان ملکی از ارباب بیوتات قدیم و خارجی که دعوی
حق کند

ز حل دلیل سلطانات باشد
و زحل ملکی که خانه ... قدیم باشد
مشتری حاجب ... خارجی

حق کنند اگر مشتری نیک حال بود و الا بر باطل باشد خاصه که مریخ در وبدی
باشد بنظر عداوت زحل را ببیند چون این دلیل واقع شود نظر کن اگر مریخ
بذات خود نور مشتری بزحل میدهد آغاز حرب از ملک بود بذات و اگر این
نقل بواسطه کوکب سفلی بود مانند آنکه سفلی اول مریخ را ببیند پس یکی علوی را پس دیگری را
آغاز بواسطه کسی بود که از جنس سفلی بود و اگر سفلی دو باشند و هر دو مریخ را ببینند
پس یکی نور زحل بمشتری دهد و بدیگری نور مشتری بزحل آغاز رفته از هر دو جانب
بود لیکن بوسایط آن دو کس که از جنس آن دو سفلی باشند و اگر اتصال مریخ
بزحل دفع قوت طبیعت باشد ظفر ملک را بود خاصه که زحل قوی حال باشد
بقوتهای عظیم الاثر و قوتها ار مخت و ظهور چون وتد خاصه عاشر و افق مشرق و شرف
و صعود در افلاک و کمال تشریق و مستعلی بود بر مشتری بنوعی از انواع استعلا
یا در خانه خیری باشد یا مقبول بود از هر دو نیر یا از صاحب عاشر خود یا از صاحب
عاشر طالع چه این مجموع دلیل غلبه و فیروزی اند و اگر اتصال مریخ بزحل دفع قوت
یا دفع طبیعت باشد ظفر ملک را بود خاصه که زحل قوی حال باشد بقوتهای عظیم
الاثر و قوتها ار مخت و ظهور چون وتد خاصه عاشر و افق مشرق و شرف و صعود
در افلاک و کمال تشریق و مستعلی بود بر مشتری بنوعی از انواع استعلا یا در خانه خیری
باشد یا مقبول بود از هر دو نیر یا از صاحب عاشر خود یا از صاحب عاشر
طالع چه این مجموع دلیل غلبه و فیروزی اند و اگر اتصال مریخ بزحل اتصال رد و انکار
بود ملک مغلوب گردد خاصه که زحل ضعیف بود بضعفهای عظیم الاثر و ضعفهای حسیت
و خمول چون سقوط از طالع و نیرین و هبوط و وبال و زوال از اوتاد و افق
مغرب و در هفتم مانند اینها و درین حال بدتر آن بود که متصل بود بصاحب ثامن
یا رابع خویش یا از آن طالع و اگر در دوازدهم بود گرفتار گردد و در سیوم و نهم
بگریزد و در ششم باطل گردد و اگر مریخ در خانهای مشتری بود و قوت خارجی تا بود در

خانهای زحل قوت مقیم را بود اگر نظر مریخ بزحل بعداوت باشد کشتش در
ملک بسیار واقع شود واگر بمودت بود کشش کمتر بود و حرب بروی آسان تر بود
واگر زحل در بروج کثیر المطالع بود یا بسیار یا قمر در شب بدو پیوندد تا شمس بروز
لشکر ملک بیشتر بود خاصه که خداوند برج متصل بود بوی واگر عکس این حال باشد
حال بر خلاف این بود واگر زحل در برج ثابته بود یا در وتدی باشد یا قمر بپیوندد
ازین مواضع ملک در حرب پایدار بود واگر نه بگریزد واگر عطارد ناظر زحل و نور مریخ
آمیخته با ایشان ملک مکر و حیل کند اگر آن نظر قبول باشد آن مکر و حیلت
بجایی برسد والا نرسد واگر زحل در بروج ذوجسدین باشد خاصه در قوس
و مریخ از وی منصرف گردد ملک با تجربه باشد واگر زحل شرقی باشد یا در ربع
شرقی یعنی میان طالع و عاشر ملک جوان بود واگر مغرب بود یا در ربع غربی
باشد ملک پیر بود چون حال ملک دانستی از زحل حال خارجی از مشتری باید دانست
و همین طریقه که گذشت بعینه واگر مریخ در برج ثابت بود یا در وتد باشد حرب دراز
کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت باشد و هر دو گران رو باشند واگر در برج
ذوجسدین باشند حرب مکرر گردد واگر در برج منقلب باشند زود سپری شود
خاصه که مریخ سبک رو باشد و سرعت سیر مریخ دلیل کند که آغاز حرب زود باشد
واگر بطی بود دیر شود و دلیل زیادت شدن حرب زیادت شدن مریخ است
در قدر و نور و عدد بودن او در بروج دراز مطالع و شمالی و دلیل نقصان حرب ضد
این صفتهاست دلیل شهرت حرب صعود مریخ است در افلاک و افق مشرق
و قران وی با رأس دلیل خمول حرب هبوط وی است در افلاک و افق مغرب و مجاسده
او با ذنب دلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ و مجاسده یا تثلیث و تسدیس اتحاد
حرب را بی محابا دلیل صلح اتصال مشتری و زحل است بمودت نظرات یا نقل کوکبی
کوکبی سعد و سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن مزاج سعود خاصه مزاج زهره در

اوتاد

اوتاد و اتصال عطارد با ایشان و قوی شدن حرب بودن مریخ است در اوتاد
و خاصه که راجع باشد و اگر در طالع بود قتل رعیت باشد اگر در عاشر بود
قتل سران سپاه باشد اگر در هفتم بود غارت و اسیر کنند بسیار اگر در چهارم
بود هراس و هزیمت مردم بود اگر در هنگام حرب آفتاب ببرج سوند(؟) قتل بسیار
بود اگر سهمین حرب در اوتاد باشند بنظر عداوت با نحسین دلیل بسیاری قتلست
صاحب طالعی از طالعها قران یا طوالع ثلاثه بمثابت ملک مقیم است و مردم شهر
و صاحب هفتم دلیل خارجی و خصم حال هر دو را با مریخ همچنان کوشش باید داشتن که حال
مریخ با زحل و مشتری لیکن هر آینه ازین دو یکی سفلی باشد و سفلی را در حرب آن اثر نیست
که علوی را بدان سبب که از امور دولت است ابن حکیم در کتاب اساس الحکمة آورده است
که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب
جنوبی و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربی و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالی
و چون مریخ در ربع ازین ارباع باشد اهل آن ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ
یاری دهد ایشان را چنانکه قمر در ربع مقامری باشد در قمار باختن او غالب آید
و ابونصر مظفر اغنی که از علمای احکامست میفرماید که من بسیار تجربه کرده ام این حکم
راست آمده و بنده در دو حرب آزموده همچنین بود و یقین که سخن انبیا خطا نشود
مقابلهٔ نحسین همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل قوی تر آنکه از بروج منقلب
باشد واگر مریخ سال الخذاه باشد یعنی رب طالع سال چون راجع گردد بهیچ
سعدی ناظر نبود بهیچ فتنه کند واگر عداوت مریخ با سهم السعاده و سهم الغیب یا باد
و سهم حرب فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها ظاهر گردد واگر زحل باشد بجای
مریخ وبا و تنگی و ظلم پدید آید واگر هر سه علوی در یک برج باشند بوقت تحویل
در شهرها که بدان برج منسوب باشد حرب و آشوب خیزد و مدلولات آن برج را جهت

بخمسین دارد

رسد ثانیه بامتزاج مریخ بر درجه طالع افتد یا بر درجه عاشر یا بر درجه مریخ فتنه و حرب
ظاهر گردد **دور حرب** حال ملوک را از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت
و طالع اختیار ایشان نگرند یعنی ازین دلایل فتنه و اگر در اوتاد ازین طالعها یا
با انتهاء طالع جلوس او نحسی رسیده بود خاصه مریخ دلیل اضطراب دولت
انکس است **بودن** مریخ در تحت الشعاع بوقت تحویل شبیخون و قتلهای
نهانی بسیار بود **مکان حرب** شهرها برجی که مریخ دران باشد یا ناظر بود بنظر
عداوت یا ناحیه ربعی که نحسی در وی باشد **ایج** مشرقی از طالع است تا
عاشر و جنوبی از عاشر تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع
و آغاز حرب از جهت ربع مریخ باشد و عرض وی یا از ربع قابل تدبیر مریخ
زمان حرب وقت رسیدن انتهاء طالع قران یا برج قران یا طالع سال بجرم
مریخ یا به نحسین خاصه بعداوت و وقت رسیدن مریخ است بدرجه وتدی
خاصه طالع و عاشر **رسیدن** بانتهاء قران و بمقابله نحسین است بجرم
یا بمقابله و تربیع یکی ازان دو نحس اگرچه زحل زودتر رسد از آنکه مریخ مگر که
راجع باشد یا بوتدی از اوتاد طالع و حرکت تسییر انتهاء اینها مثل حرکت
وسط آفتاب باشد بر توالی **باب احکام انتهاءات** و برج قران در پیش گفتیم که
طالع قران اصل اصلست بنسبت با طوالع ثلاثه پس دلایل او اصل باشد
بنسبت با این دلایل و هر سال طالع و برج قران از یک برج حرکت میکند
جهت انتهاء صاحب آن برج را سالخداه خوانند و او را اثر عظیم باشد در احکام
سال **و مجمعی** صاحب دور را یعنی از سال قران ابتدا کنند صاحب برج
قران و طالع قران سالخداه باشد و هم صاحب دور را سال دوم سالخداه
کوکبی بود که صاحب برج دوم باشد چه انتها بدوم رسیده باشد و صاحب دور

[illegible]

کوکبی

کوکبی باشد که فلکش زیر فلک آن دو کوکب **منحوس** سال سیزدهم انتها بهمان
برج رسد و سالخداه همان کوکب باشد در سیم صاحب دور همان کوکب
اول تا آنگاه که قران دیگر واقع شود **و فایده** دانستن این دلایل آنست که نظر
کنند در زمان قران در کواکب و بروج و بیوت و سهام و دیگر دلایل و سعادت
و نحوست و قوت و ضعف هر یک را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال
همان دلایل را باز خوانند که موافق اصل آید یا مخالف و آن اگر موافق باشند
انچه در زمان قران اقتضا کرده باشند دران سال در غایت کمال باشد
از نیک و بد و اگر مخالف باشند بقدر مخالف آن اثر تفاوت کند مانند آنکه اگر
سعد و مسعود بوده باشند و دران سال نیز همچنان باشند دلیل کند بر کمال
تفاوت مدلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال بوده باشند و اکنون
و اکنون بدحال باشند بقدر ضعف و بدحالی منسوبات آن دلایل رنج و اندوه
کشند و بفساد روند و اگر در اصل بدحال بوده باشند و دران سال نیکو حال
باشند بقدر قوت و نیک حالی راحت و فایده بینند و بصلاح باز ایند زیرا که
انچه در اصل اقتضا کرده باشد چون فرع نیز بآن اتفاق کند آن معنی ظاهر
تر شود و استوارتر باشد و اگر مخالفت فرع با اصل دران چیز نقصان پدید آید
یا در قوت بماند و بفعل نیاید ظاهرتر زمانی برای این معنی آنگاه بود که انتهاء برج
قران یا طالع قران بآن برج یا بدان دلیل رسد و آن کوکب که دلیل بود
سالخداه گردد یا صاحب دور **و نیز** میگویند که اگر انتهاء آن دلیل که مطلوب باشد
برج قران یا بآن یا طوالع مذکوره رسد زمان ظهور یا تازه شدن آن چیز
باشد که اقتضا کرده باشد و وقت موجود شدن آن مواعید بود که در اصل
وعده کرده باشند **و بعد** از تقدیم این مقدمه هر گاه که کوکبی مستعلی یا مستولی

بر جزو قران باطالع قران سالخداه گردد یا صاحب دور دلیل قوت ملوک و اکابر
باشد که دران قران ظهور کرده باشد خاصه که بوقت تحویل نیز قوی حال باشند
و مسعود و ثانیا اگر زحل مستعلی بوده باشد و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت
و شوکت ملوک و اهل آن دولت خاصه که درین وقت نیز قوی حال باشند و در اوج
نعمت و آسایش مردم بود کیف که مسعود بدو ناظر باشند و اگر درین وقت
ضعیف باشد و بنظر عداوت مریخ ناظر دلیل اندوه سلاطین آن دولت
باشد و رنج اکابر و حیرت خلایق از فتنه و تنگی و قتل و حرب و انواع محنتها خاصه
که در اصل نیز ضعیف بوده باشد و اگر مشتری مستعلی بوده باشد و در اصل
و فرع نیکو حال دلیل ازدیاد دولت و جاه صاحب دولتان باشد و
رفاهیت و ایمنی خلایق و آسانی معیشت و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل
بد حال بوده باشد دلیل نقصان دولتها باشد و پریشانی مردم خاصه که
درین وقت نیز ضعیف گشته باشد در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توسط
کنند و قوی تر آنکه انتها باز باصل رسیده باشد و اگر جزو قران برجی رسیده
باشد و کوکبی بوقت تحویل آنجا باشد و از منسوبات آن کوکب یکی از معارف
و اهل آن دولت را آسیب رسد چنانکه اگر مریخ باشد از امرا و لشکریان
و اگر زهره باشد از خواتین و زنان و اگر مشتری باشد از وزرا و اعیان
و اگر آفتاب باشد از ملوک و حکام و اگر عطارد باشد از کتاب و اهل
دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان و اگر کوکب مستعلی باشد
بصاحب دولت آسیب رسد و در جمیع قرانات احکام بهمین ضابطه باید
کرد لیکن هر چند قران بزرگتر حکمش نیز قوی تر باشد چون انتها بدوم رسد

برج

و برج دوم مسعود باشد در اصل و فرع یا سالخداه قوی حال و صاحب دور
سعد و نیکو حال خاصه موافق و دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب
مردم باشد و فراخی در معیشت و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و معاونت
مردم با یکدیگر و سلامتی احوال خلایق و رسیدن غایبان و اگر هر سه دلیل
بد حال باشند حال بر ضد این بود و اگر انتها بخانه سیم رسد و او مسعود و سالخداه
و صاحب دور نیک حال باشد دلیل سازگاری میان برادران و خویشان
و کثرت نقل و تحویل بر وفق خاطر و حسن اعتقاد خلایق و تجارتها با نفع و میل
مردم بخیرات و طاعات و مایل شدن بتحصیل علوم و رونق ارباب البر و علما و اگر
بد حال باشند حکم برعکس بود میان خویشان و پیوند خصومت افتد و انتقالات
بی اختیار و تجارتهای بی نفع خاصه که در اصل نیز بد حال بوده باشند و اگر انتها
بچهارم رسد و دلایل مذکوره سعد باشند و مسعود اصل یا فرع دلیل
بسیاری عمارت و زراعت باشد و سلامتی نباتات و ارتفاعات و آسودگی
مردم در اماکن و مساکن و آبادانیها و اگر بد حال باشند در اصل یا فرع دلیل
خرابی مواضع و فساد ارتفاعات و مردم بسیار جلا وطن کنند و آنها را رسد
از جوهر نحس و نحس کننده و اگر انتها به پنجم رسد و دلایل قوی حال باشند
دلیل بسیاری توالد و تناسل بود و آمدن فرزندان و حبل و رسیدن اخبار
نیک و تردد رسولان جهت مصالح و بسیاری غلات و کثرت میوه‌ها و نثار دیبا
و اگر بد حال باشند برعکس این بود و اگر انتها بششم رسد و دلایل نیکو حال
بود دلیل صحت خلایق بود و علاج پذیرفتن بیماران و بسیاری بیع و شری
برده و چهارپایان و بیرون آمدن خلایق از غم و اگر بد حال باشند حکم
برعکس بود و اگر انتها بهفتم رسد و دلایل نیکو حال باشند دلیل بسیاری تزویج

بود بر رضا و رغبت و موافقت میان ازواج و شرکا و صلح میان خصمان
و رسیدن خلایق بمقاصد خویش و اگر دلایل ضعیف باشند حال بر
خلاف این باشد و دیگر خانها برین قیاس باید کردن برجی که انتها بدو رسد
باید دیدن که از کدام مثلثه است بر حسب طبیعت آن مثلثه احکام باید کردن
مثلا اگر بادی بود در حالت سعادت بادهای خوش وزد و میوها بسیار بود
و بیماران صحت یابند و مردم مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و اگر بد حال بود
حکم نقیض این باشد و دیگرها را قیاس چنین باید کردن و دیگر آنکه در تحویل قران
یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوف واقع شود یا یکی از ... طالع
خسوف و کسوف افتد یا در آن جا بها قران نحسین شود یا یکی از دو نحس بتیر
رسد ملوک و سلاطین را مکروهات رسد و ارباب آن دولت رنجور خاطر
گردند و مردم را زحمات رسد از هر نوع و چون بوقت قران در هر برجی که تیر
بوده باشد چون انتها بجا رسد دلیل از دیاد قوت و رفعت ملوک آن دولت
بود و از آن اکابر و توانگران حکم سهم السعادت همین است و اگر سهم الغیب
بود و او مسعود دلیل اصابت تدابیر و رایهای پسندیده و وقوع عدل و انصاف
بود در حکام و اگر منحوس بود اظهار ظلم و ستم باشد و در تدبیرها خطا کنند و رایها
خلاف واقع آید باب دوم در دلایل احکام کسوف بعضی بر انند که خسوف و کسوف تحت الارض را
اثری نیست و زعم ایشان آنکه اثر ایشان بواسطه انقطاع نور بعینیت
از زمین یعنی هر جا که ایشان را نبینند اثر نکنند و این مذهب آن کسانیست که
میگویند شعاع کوکب تابع جرم اوست و خطا اینجا کرده اند و این ظنی فاسدست
و خطایی صریح چه شعاع تسدیسات و تثلیثات نیرین مرکز قطع نکنند بلکه مزید اند
در عطایا اگر خداوند مر کاه که با ایشان باین اشکال شاکل باشند و جرم ایشان

باتفاق

باتفاق جمهور ساتع و قاطع است پس چگونه شعاع کوکب تابع جرم او باشد
از اینجا معلوم شد که ایشان بذات موثر اند چنانکه اگر کسوفی در طالع شخصی
واقع شود یا در خانه از خانهای طالع شخص انعکس یا بمدلول آن خانه مضرت
رسد و همچنین برجی که واقع شود منسوبات آن برج را آفت رسد خواه این معنی
زیر زمین باشد یا بالا زمین اما آنکه فوق الارض بود تاثیر آن ظاهر تر
و حکمش عام تر بود خاصه آنکه در وسط السما باشد باز بهر افق که نزدیکتر باشد
اثر او در آن جانب بیشتر بود بعد از تقریر این مقدمه در معرفت احکام محتاج
میشویم بشناختن فاعل و قابل و کیفیت و کمیت و مکان و زمان و معظم زمان
فاعل آن کوکب بود که در طالع وسط کسوف و خسوف بهتر بود یا مستولی
بر طالع یا بر جزو کسوف و یا خسوف یا نائبه که جزو مذکور در درجه طلوع او
اتفاق افتد یا با آن درجه بدایره نصف النهار رسد و اثر ثوابت زیادت
از اثر علوی باشد و اثر علوی زیادت از اثر سفلی و فعل مقیم قوی تر بود از فعل
سریع و فاعل را مدبر خوانند و اگر مدبر پیش از یکی باشد او را مقدم دارند که قوی
تر بود و دیگر از اشریک او سازند چنانکه در معرفت مستولی گفته شده است
و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مثلا آنکه اگر مدبر زحل بود خلایق را مضرت رسد
از کثرت ظلم و تنگی و خوف و زحلیان استیلا یابند و الم رسانند و خیانتها و حرامیها
پدید آید و بد گشتن هوا و سرما و تاریکی و بیم امراض دیه و فتنه در کوهها یه
و آسیب زرع و زراع و اهالی صحاری ظاهر شدن افعال زحل خاصه که زحل
بد حال باشد و اگر مدبر مشتری باشد مضرت کمتر رسد و خلایق طلب معاش
کنند و بسیاری امر معروف و نهی منکر و وقوع دعاوی شرعیه و رفتن مردم
بدار القضا و تیزی دار الاحتساب و بسیاری جدل میان ائمه و مناقشه در دین

و مذهب و توبه فساق و جستن بادها و اندوه اغنیا و معارف و آسیب رنود
و اوباش **و اگر** مریخ مدبر بود قتلها و خصومتها افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند
و شر انگیزند و حرب قایم گردد و بیماریهای دموی پدید آید و بهاء محرقه ظاهر شود
و آتشها در هوا پدید آید و یبوست هوا و اسقاط حمل و جستن باد سموم و آفت
حیوانات و متاذی شدن خلایق از ناکسان **و اگر** زهره مدبر باشد شهوت و فتنه
کم بود و زنان خیرگی نمایند و مایل شوند مردم بفسق و فجور و طلب شهوت و ناسازگاری
ازواج و بیع و شری برده و ملبوسات و عطریات **و اگر** عطارد مدبر بود هوا
متغیر گردد و اراجیف و دروغ بسیار گویند و کتابها مزور نویسند و بادها مضطرب
جهد و زرق و حیلت بسیار کنند و متعبدان و منافقان ظهور کنند و تهمت و فضیحتها
واقع شود و بسیاری کذب و نمیمه و ناانصافی خلایق و هر کوکب که مدبر باشد
طایفه که بدو منسوب اند استیلا یابند **و اگر سعدین** مدبر باشند کفّ شر و آفت کنند
و کارها بصلاح باز آید **و اگر** نحسین مدبر باشند آشوب و فتنه و تشویش بالا گیرد
و انواع شر و خرابی و حرب و گرانی و ظلم و نهب و تنگی و شدت پدید آید **و اگر در او**
یکی سعد باشد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و خیر و شر
با هم آمیخته باشد و در امور روزگار اضطراب پدید آید و حال مردم دیگرگون شود
و چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون آیند بهر کوکب که متصل گردند
بمدلولات آن کوکب آفت و مضرت رسد **اما** کسوف بذات مضرت رساند
بملوک و سلاطین و فرمان دهان و اعاظم و اماجد و آنچه منسوب بآفتاب
باشند **و خسوف** بذات مضرت رساند بخلفا و نوابان و خواتین و زنان
حامله و اطفال و اغنیا و آن چیزی که ماه دلیل وی بود خاصه که مدبر وی باشد
از متحیره هر آینه مضرت از مزاج آن نیز ظاهر شود **و لیکن** که کسوفی تمام باشد

خاصه

خاصه در برج آتشی و مریخ و عطارد ناظر از ثوانی نجوم یکی ظاهر شود
و آن دلیل شری باشد عظیم و فسادی جسیم خاصه وقتی که روزگار مستعد فتنه
باشد چون وقت قران علویین یا نحسین و مقابله ایشان یا بوقت
تغییر دولتی پس قتلها عظیم افتد و پادشاهان را آفت و نکبت رسد و مملکتها
خراب شود و بیماریها و غارتها پدید آید و حربها قایم گردد و قحط و ظلم قوت گیرد
و آبها کم شود و خلایق آشفته حال و پراکنده شوند نعوذ بالله **اما قال** این مضرت مدلولات
برج خسوف و کسوف و برج مدبر و طالع و وسط هر یک بود خاصه که از یک مثلثه باشند
و آن صورتی از صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر شده باشد بشرط
مذکور یعنی درجه کسوف و خسوف موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد **مثلا**
اگر در حمل واقع شود فساد در حیوانات سم شکافته باشد و آنچه از مردم و معدن
و نبات و غیر آن بدو منسوب بود و بیماریها در سر و روی بود چون دمش و جسبه
و تشویش و ملخها و نقصان چشمها تا بر بیخ حیاس کن **و میگویند** صورتها را خاصیتی
است علیحده چنانکه اگر آن کواکب ثابته که مدبر باشد از کواکب صورتی بود
بری غیر انسی و شمالی خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت جواهر زمین و زلزله
و خسوف باشد **و اگر** آن جانوری بحری بود و جنوبی سیلها خراب کنند آنچه
و بارانهای بی وقت و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها و رنج مردم دریابار
و همچنین برج منقلبه را نیز حد اکانه اثری هست چه اینان اوایل فصول اربعه اند
و هر فصلی را مزاجی و خاصیتی است اگر کسوف در حمل بود و یا مدبر شمس آنجا باشد آفت
شکوفه و محصولات بهاری بود و تشویش انداعد و برق و بارانهای نفع
و اگر در سرطان بود فساد میوه ها و دخلهای تابستانی باشند **و اگر** در میزان
بود هر چه در زمستان بحاصل آید تلف شود چون مرغ و ماهی **و اگر** حمل و میزان

[illegible]

خرابی عبادتخانهای وی ونفی ابواب البر باشد ودر سرطان وجدی عمارتهای
عالی وشهرها خراب کردد وباره مثلثه را حکمی دیگرست و در مثلثه آتشی فساد
معدنها بود وجواهر وفلزات واندوه صیارفه واهل معادن وشده
انکسار سرما هر یک در قوت ومریخ ودر چهارپایان چون کوسفند وبز وآب
وسباع ودر مثلثه خاکی آفت کاو وکاومیش وزراعتها وزنان وخرابی عمارتها
وقلت ماکولات ومای وزلزله وصنف سرما وبدی راهها بود ودر بادی
زحمت خلایق وبدکشتن هوا وآفت حبوبات وحیوانات وطیور واشجار
وجستن بادهای زیان کار وانواع بیماریها بود ودر مثلثه آبی فساد آبها ویخ
مسافران دریا وآب کاران وآبداران وجانوران آبی وجواهر که از آب
خیزد وبارندگی خراب کننده وغرق کشتیها وآفت هوام حکم مقدار سرش عظیم بود
واگر نصفی کرفته شود میانه بود واگر اندکی کرفته شود ضررش اندکی بود وسریع
الزوال باشد اما مکان تاثیر در ربعی باشد که مثلثه برج خسوف وکسوف تعلق
دارد وآن شهرهای که برج وطالع وسط هر یک منسوبست بهدا زمان تاثیرات
از ساعات ابتدا تا از انتها هر یک دانند چنانکه اگر در خسوف باشد هر یک ساعت را
یکماه وهر دو دقیقه یکروز کیرند واگر در کسوف باشد ساعتی را یکسال ودو دقیقه را
شش روز شمارند و معظم تاثیرات در زمان آن یعنی آنچه معظم تاثیر باشد دران وقت
ظاهر شود خلاف آنکه حشویان پندارند که چنانکه حکمی اثر دران وقت ظاهر تر باشد
قوی تر مانند تغیرات یا بیماری این تصور کجست بلکه آنچه حقیر مرتبه باشد زود
تر اثر کند وآنچه بزرک رتبت است دران هنکام که ازا اعظم زمان هر یک خواهند
ظاهر کردد و معرفت استخراج آن چنانست که نصف قوس النهار یا قوس اللیل را در شش
قسمت کنند تا اجزا ساعت معوجه که روز یا شب بیرون آید انکاه ساعات هر یک را

زمان سازند چنانکه فصل میان مطالع طالع هر یک ومطالع جزو هر یک کیرند
آن دایر بود از روز یا شب تا وسط وقوع هر یک بر اجزا ساعات زمانی
از روز یا شب قسمت کنند ساعات معوجه بیرون آید از ابتداء آن روز تا شب
تا زمان وسط هر یک از دوازده قسمت جمیع که میان ایشان باشد نسبت
معظم تاثیر بمدت تاثیر همان باشد بعینه واگر ساعات وسط هر یک را
دایر کنند وبطریق مذکور قسمت ونسبت نهند شاید نوعی دیگر بعد میان جزو هر یک
وطالع هر یک کیرند وقوس بعد نام کنند وصد وهشتاد درجه را قوس کل
هر نسبت که قوس بعد را بقوس کل باشد نسبت زمان معظم تاثیر زمان
هر یک همان بود واگر بطریق عمل خواهند که بدانند بکتب عملی رجوع باید کردن
بیان احکام اتصالات کواکب اتصالات کواکب بر انواع است چون قرانات وتسدیسات
وتربیعات وتثلیثات ومقابلات اما قران که میان زحل ومشتری بود قران
علویین خوانند واگر میان زحل ومریخ بود قران نحسین واگر میان زهره
ومشتری بود قران سعدین خوانند واگر میان نیرین بود اجتماع خوانند
واگر میان مجره وآفتاب بود احتراق آن کواکب خوانند واگر میان کوکب
وعقده بود مجاسده خوانند واگر قران علویین بحسب مراتب مثلثات
بر اقسامست وما قران صغری را که بهر بیست سال واقع شود تقریبا احکام
خواهیم کرد ودیگرها را اگر عمر وفا کنند در کتابی که موعودست شرح وبیان
خواهیم کرد انشا الله وحده العزیز واثر قران اصغر آنست که تازه کرداند ملتی را
که بحسب دلایل قران اوسط پدید آمده باشد یعنی از اهل آن دولت والی
کردد یا قوی کرداند حال آنکسی را که والی باشد واین بحسب موافقت تخصیص
ومخالفت ادلا قران است وقران سابق بران دولت وادلا طالع آن

صاحب دولت اگر موافق باشند از دیاد جاه و دولت همان شخص باشند
که موجود است و اگر مخالفت با او داشته باشند با او در او کنند و دیگری پدید
آید که طالعش موافقت ادلاء قران باشد و امکان دارد که در بعضی مواضع
ملکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت کنند اما قوت و ضعف و مدت و علامت
و صورت و سیرت هر یک مناسب کوکب مستعلی و متبهز و مستولی باشد
و اگر استیلاء زحل را باشد و او بد حال بود صاحب آن دولت مهاب و مخرب
و مفسد و ظالم و بد نفس و غادر و کاهل باشد و اگر مریخ با او باشد یا ناظر
خاصه بعداوت مخذب و مفسد و بیرحم و مفتن و بدخواه و بداندیش بود و در
مدت دولت او مردم در رنج و محنت گذرانند و بر خلایق نامبارک باشد
و آسایش از آن مملکت که او در وی باشد برخیزد و هر یک که در خانه او باشد
با تدبیر خود او راه دهد یا نور آن کوکب بوی منتقل گردد ناحیه یا اقلیمی که با آن
کوکب منسوب بود در تحت تصرف ایشان درآید و ملوک آن ممالک مسخر
و منقاد امر خود سازد و بدعتها بنهد و بداعتقادی و بی آزرم باشد و
پیوسته بفسق و شرانگیزی اشتغال نماید و اشراف در زمان او خوار و بی مقدار
گردند و ارزال مرفه و معتبر باشند و انواع بلاها بظهور رسد مناسب دیگر
دلایل از اصول و فروع مانند بیماریها و تنگی و اگر زحل نیکو حال بود و سعود بوی
متصل هر چند که این صفات در وی موجود بود اکثر بفعل نیاید و کار بمهربانی
و از شر باز ایستد و اگر مشتری در قران مستعلی باشد و نیک حال بود در مدت
آن قران هر که ظهور کند عادل و عاقل باشد و ممیز و متمیز و منصف و نیکوخواه
و رحیم و سلیم عفیف و خفیف و مصلح و پاک اعتقاد و خلایق در ظل دولت او
آسوده و مرفه باشند و فراخی و ارزانی بود و انواع راحتها بمردم رسد و اشرار را

قلع و قمع کند و ابرار غلبه کردند و با عزت و حرمت باشند و از همه باب ارباب
فضل پدید آیند و ابواب البر رونق دهند و مردم بخیرات و طاعات رغبت و سعی
باشند و شفقت و رافت در خلایق پدید آید و اگر ضعیف بود این حالها بر
توسط بود و آن دولت زود سپری گردد باید که دلایل قران اوسط را با دلایل
قران اصغر تطبیق دهند بوقت احکام کردن اگرچه درین روزگار این طریقه متروک
و مندرس است الا نادر است مرتبی مربی و مربی احکام قران نحسین دلیل شر
و فساد است خاصه آنکه در سرطان باشد دلیل بر ضعف حال امرا و لشکریان
و اهل قلاع و جبال و گرفتاری این طایفه و خروج مدعیان و تغلب ناکسان
و مضرت رسانیدن باکابر و اشراف و فتنه بزرگ پدید آید و حرکت سپاه
و غارت و قتل و تلف اموال خلایق و اضطراب حال سلاطین و بزرگان باشد
و خون ناحق و مصادره و خرابی افتد خاصه در شهرها که برج سرطان و مثلثات
آبی منسوب بود و آفت نباتات و غلات از موش و ملخ و در آخر مدعیان و
سفلگان که خروج کرده باشند گرفتار و منکوب گردند و این قران در حد
هر کوکب که واقع شود سبب فتنه الکسانی باشد که بدان صاحب حد منسوب
اند و این طایفه را نیز آسیب رسد و اگر این قران بعد از قران علویین باشد
یا وقت انتقال دولت اثرش عظیمتر و ظاهرتر باشد بعد از آن احکام قران سعدین است
و این دلیل امن و آسایش خلایقست خاصه آنکه در برج حوت واقع شود آن
دلالت کند بر سعادت و سلامت خلایق و ارزانی و امنی و فراخی نعمت و صلح
پادشاهان و رونق ابواب البر و بر آمدن حاجات مردم و صحت بیماران و سیرابی
آبها و خوبی هوا و سلامتی کشتیها و مردم دریابار و زیادتی جاه و عزت این طایفه
مثل اشراف و علما و صلاح ذات البین و توالد و تناسل فرزندان مقبل و کثرت

سور و شادیها و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات و رغبت خلایق
بخیرات و طاعات و همچنین اگر در قرانی یا نزدیک [امت] ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت آن
قران و آن دولت خلایق مرفه الحال باشند و فارغ البال گذرانند و عدل و انصاف
بغایت باشد و بعد از آن قران دیگر کواکب در بروج اثنی عشریه قران کواکب در بروج حمل
قران مشتری و زحل در حمل دلالت کند بر زوال حال دونان و فرومایگان و قوت
اشراف و صدور و ظهور پادشاهان بزرگ و کسانی که دین و آیین شرع تازه
کنند و حادثهای نو پدید آید و نقصان جور و ستم و رونق صوامع و معبدها و بنیاد و نهادن
عمارتهای عالی و انتقال دولتی و فروشدن ملک و حرب و ضرب در جانب مشرق
و اقلیم دوم [ه ح ل در] دلیل کند بر فتنه و حرب در حدود مشرق و اقلیم سیوم و
اجتماع لشکرها و خشکی درختان ولایتها و تنگی طعام و فرو رفتن قومی و ساز دادن آلت
حرب و بیماری بیمار دموی و قتلها و آفت سران سپاه و احتراق مواضع و آفت گوسفندان
و دور شدن راهها و خوف در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و تاریکی هوا و جستن رعد
و برق [ه ه ل د] دلیلست بر سرما و بارندگی اگر وقتش بود و رنج مطربان و زنان
و مخالفت ازواج و دشواری وضع حمل و طرب در پیران و تیرگی هوا و کسادی لباس
و عطریات [ه م ل د] دلالت کند بر ضعف اهل دیوان و تجار و بزرگان و نوشتن
خطوط ناحق و تزویر و خیانت در خلایق و کسادی بازارها و اراجیف و بیماری
دماغی و خرید و فروخت برده و گوسفند و آفت کشتیها و رعد و برق و سرما و تفاوت
نرخها و نهادن تهمت بر خلایق [ه ز ل در] دلالت کند بر تباهی احوال عامه و رسولان
و زنان حامله و اطفال و ملالت خاطرها و اخبار دروغ و بیم از حصبه و سرخچه و در توقف
ماندن مهمات و ابر و باران بی منفعت [ه ح م د] دلیلست بر استیلا احدی بر خراج
وزرا و اعیان و قوت حال اهل سلاح و جدال میان خلایق جهت دین و مذهب

وفتنه

قران الکواکب فی الحمل

هنا قران النحسین

و فتنه میان امرا و اشراف و قصد بزرگان و گرمی هوا در وقتش و عزت آلات
حرب و قتلها بوجه قصاص و بیماریها از حرارت اکثر تاثیرش در مشرق و عراق
و اقلیم سیم باشد [ه ع در] دلالت کند بر کثرت نکاح و سازگاری میان
ازواج و عفت زنان و اهل طرب و میل علما و اشراف بلهو و طرب و بر آمدن
مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و تن درستی بیماران و کثرت خیرات و رونق
عبادات [ه ع در] دلالت کند بر قوت تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور
موحدان و ارباب توحید و تحقیق و راستی در خلایق و رغبت مردم بعلم و در دین
مسافران و اخبار خوش و وقوع معاملات با نفع و علاج پذیرفتن بیماران
و اظهار حق و راست آمدن تدبیرها و رواج کتب و اسباب کتاب و تربیه و صفای
هوا و باد [ه ر س در] دلالت کند بر رونق حال عوام و سلامتی مسافران و رسولان
و امن راهها و خبرهای خوب و کشایش و آسانی وضع حمل و بادهای معتدل و باران اگر
اگر وقتش باشد [ه م د] دلالت کند بر منازعت میان ازواج و وقوع طلاق
و فراق و کثرت فسق زنان و رسوائی ایشان و بیماری در زنان و مطربان و بر
و باران و طرب در اوباش [ه ح ح د] دلیلست بر ساختن آلات حرب و رغبت مردم
بفتنه و خصومت تجار و اهل بازار و خواست از رعیت و برخواستن آوازه اهل و نفیر
و نهادن تهمتها و ظهور گدایان و مناخان [ایلچیان] [ه ز د] فرحت عمال و کتاب و اراجیف و نهبها
در مردم و غلبه دزدان و طراران و قطع طریق و فتنه در مشرق و زدن در رهها قلب و رعد
و برق [ه ز ح در] دلالت کند بر خصومت عوام و بیم زنان حامله و کم خواری سیل و فساد
آبها و مخالفت ازواج و رنج اطفال و بیماری از حصبه و سرخچه و گرمی هوا [ه و د در]
دلالت کند بر نیکوئی حال پیران و صناع و تجار و رغبت خلایق بلهو و کثرت بیع
و شری برده و افتند و تجاران و تاریکی هوا و رعد و برق و رواج بازارها و جنگ و جدل

هنا قران السعدین

میان بازاریان و مخالفت زنان و امردان و بسیاری لواطه ره درا دلالت کند
بر شادی عوام و رسولان و زنان حامله و کثرت توالد و تناسل و بهار نهانی و فتح اخبار
نیک خاصه در حد شرق ه رد درا دلالت کند بر تیزی بازارها و قصابان و بیع
و شری برده و صلاح و نیک گشتن سروری و بزرگی در خلایق و بسیاری خنده و شعبده
و طاری قران کواکب در برج قران مشتری و زحل در ثور دلالت کند بر بزرگی دهقانان — قران الکواکب فی الثور
و دهقانان و ارباب بیوتات قدیمه و بسیاری زرع و آبادانی عمارتها و سیل و نرخها
و گرانی و بیم زلزله و فراخی نعمت و کسادی برده و بسیاری مرگ گوسفندان و گاو و صلح
در جنوب ه ح ل درا دلالت کند بر ضعف حال اهل سپاه و امرا و فتنه و شورش — هذا قران النحسین
و قوت سلطان و آفت بدکاران و قتل و قطع اعضا و تباهی غلات و نباتات
و بسیاری کرم و ملخ و زلزله و هراس در مردم و رعد و برق و سرما خاصه در اقلیم
سیوم ه ل درا دلالت کند بر نرخها و باران و سلامتی زرعها و گیاه و خصومت
انعراج و بدی حال زنان و امردان و ارباب ملاهی و ملاهی و فراوانی چهارپایان
و نشاط در پیران و کسادی برده خاصه در اقلیم پنجم و شهرهای متعلق بثور ه ی
ل درا دلالت کند بر عداوت میان بازاریان و رنج تجار و اهل دیوان و ارباب
و تهمت و غم میان مردم و شدت حال مسافران و فساد زرعها و بیماریهای دماغی
و تفاوت نرخها و گرد و غبار و تاریکی هوا و رعد و برق و سرما در ثور ه ل درا
دلالت کند بر بسیاری ابر و باران و سلامتی نباتات و گاو و گوسفند و اندوه زنان
حامله ه ح درا دلیلست بر منازعت میان بزرگان و زحمت این طایفه از سعیدان — هذا قران السعدین
و فساد اطعمه و آفت نباتات از مور و ملخ و گرمی و خشکی هوا در ثور ه ی درا
دلیلست بر بسیاری نعمت و سلامتی کشتیها و فرح و عشرت در زنان و مطربان
و طرب در وزرا و علما و ائمه و ساختن زینتها و کثرت سورها و بودن نکاحها و صحت

سهاران

باران و خوشی هوا و امن و راحت خلایق و رونق ابواب البر ه س درا دلیلست
بر سعادت فضلا و اهل دیوان و تجار و رونق بازاریان و دیانت در مردم و آمدن
قوافل و خبرهای خوش و انواع بحث در علوم و جستن بادها ه ح درا دلیلست
بر فراخی نعمت و راحت و یافتن دفاین و آمدن اخبار و رسل و بسیاری چهارپایان
و قوت بزرگ زادگان و زنان حامله و آسانی وضع حمل ه ح درا
دلالت کند بر بسیاری فسق و فجور زنان و پدید آمدن دزدان و آفت این زنان
و بسیاری مطربان و زنان و کثرت بارندگی و تاریکی هوا و تفاوت نرخها ه ح درا
دلالت کند بر اندوه تجار و اهل بازار و زیان در معاملات و ظهور گدایان و طراران
و سوختن جایها و خبرهای هولناک و وقوف در مزرعها و دواب و رنج عمال و متصرفان
و بسیاری دروغ و تهمت و بدحالی هوا ه ح درا دلیل است بر اراجیف و خبرهای
دروغ و رنج عامه و زنان حامله و آفت حیوانات و خصومت عوام الناس با اهل سپاه
و تغییر هوا ه ه درا دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و تیزی بازارها و خیر
در معاملات و آمدن اخبار نیک و سلامتی زرعها و ارزانی و رسیدن مسافران
و خوشی فضلا و ارباب دواوین و خشکی باران نافع ه و درا دلیلست بر سلامتی
مسافران و رواج بازارها و بسیاری عمارت و زراعت و خشکی هوا و تاریکی ه ر درا
قران کواکب در جوزا قران مشتری و زحل در جوزا دلیلست بر ظهور علما و حکما و ساختن کتابها — قران الکواکب فی الجوزا
و نهادن آیینها و اجتهاد در دین و مذهب و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم طب
و نجوم و پدید آمدن مردم فصیح و جستن بادهای سخت و فساد در رخنها و عمارتهای
عالی و خروج خوارج و اسیر و غارت و مضرت خلایق و هراس مردم از امراض
مهلکه خاصه در مغرب ه ح ل درا دلالت کند بر تباه شدن هوا و بیماری و مرگی — هذا قران النحسین
و سوداوی و برخواستن حرب و ظلم و ستم و قتل مشاهیر و خشکی هوا و بادهای

محرب وظلمت هوا و آفت اشجار و غارت و خرابی و دست بر آوردن بدکاران خاصه
در اقلیم سیم ه ل در ب دلالت کند بر ناسازگاری ازواج و محنت خواتین و خدام
و دشواری وضع حمل و اسقاط جنین و اندوه ارباب طرب و باران و ژاله و منع
ه ل در ب دلیلست بر کثرت اراجیف و تهمت و خیانتها و رنج عمال و مستوفیان
و بیماری جوانان و کسادی بازارها و اندوه محترقه و بیم از مرگ مفاجات و خصومت
میان خلایق و گرانی طعام و آفت اشجار و جستن بادهای صعب و رعد و برق
و بحث علوم ریاضی و بدی حال اهل قلم و کردن سحرها و افسونها ه ل د دلالت
کند بر تیرگی هوا و ابرهای بی نفع و تشویش عامه و جنگ و بانگ و بادهای مخالف
و ضعف بازارها ه ح م د ر دلیلست بر مخالفت امرا با وزرا و خصومت بزرگان
و بیماری خاصه در اشراف و بی رونقی عبادتخانها و آمدن بادهای گرم و تند
و اراجیف و بدید آمدن آتشها در هوا و قتلهای ناحق و خیانت کتاب و مصادره
هذا قران السعدین
اغنیا و قلت آبها ه م س د ر دلالت کند بر قوت اهل اسلام و بسیاری خیرات
و اجابت دعوات و راستی در خلایق و نکاحها و خبر زادن فرزندان مبارک و قرب
در وزرا و عظما و جستن بادهای خوش و صحت بیماران و کثرت طعام و بارندگی
نافع و سعادت زنان ه م س د ر دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و میل مردم
بخط و بلاغت و علاج پذیرفتن بیماران و سلامتی مسافران و جستن جنوب
و فرح ارباب دواوین و اهل فضل و اظهار حق و نوشتن فتویها و راستی و خوبی
اشجار و اطعمه و بار انهار مفید ه م س د ر دلالت کند بر آمدن خبرهای خوب و صلح و نیکی
زنان حامله و بارندگی و بسیاری نعمت و گشادگی کارها ه ل ح د ر دلالت کند بر
رنج سلطان و فسق و فجور در خلایق و غلبه زانیان و آفت اشجار و آیین نکاحهای بی
رغبت و اسقاط اجنه و مخالفت میان ازواج و رسوایی بدکاران و بیماری رهبانان

وبارندگی

و بارندگی ه ح د ر دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه در پیران و مستوفیان و تاجران
و اهل فضل و بیماری جوانان از صرع و سرسام و حصبه و جدری و درختها و پشه و ناامنی راهها
و بادهای زیان کار و کثرت لواطه ه ح د ر دلیلست بر بدی حال عوام الناس و کثرت
فتنه و دروغ و اراجیف و بادهای ناموافق و ملالت کتاب ه ز ه د ر دلالت کند بر رونق
اهل دیوان و تجار و اهل حرف و امانت در خلایق و تعلق و تعشق میان زنان و مردان
و سلامتی اشجار و اثمار و وزیدن بادهای خوش و رسیدن اخبار درست ه
د ه د ر ب دلیل است بر کثرت نکاحها و توالد و تناسل و شادی در زنان و بادهای
خوش و فرستادن نامها و فرح رسولان ه ل د ر دلالت کند بر تردد رسولان
و مسافران و شادی عمال و مستوفیان و جستن بادها و مکر زنان و افسون و نیرنجات
قران الکواکب فی السرطان
قران کواکب در برج سرطان قران مشتری و زحل در برج سرطان دلیلست بر مخالفت ملوک و سلاطین
و فرو رفتن قومی و غلبه اشراف بر ارذال و طالب دفاین و پیران و آفت کشتیها
و بزرگ شدن بازرگانان و شدت سرما در وقت و خرابی جایها از آب خاصه در سواحل
هذا قران النحسین
و شمال ه ز ل د ر دلالت کند بر فتنه عظیم و غلبه گران مردم سفله و زحمت بزرگان
از دزدان و آفت بدکاران و فساد سفینها و خرابی و غارت دزدان و ارزیه و ضعف
حامل و آفت نباتات از یخ و دزدیها و هلاک سران سپاه و جمع آمدن لشکرها در
آن مواضع و انواع سختی ه ل د ر دلالت کند بر اندوه خاتونان و خادمان و اهل
و غلبه کردن آبها و قوت سرما و ضعف گرما در وقتش ه ل د ر دلالت کند بر اراجیف
و بدی حال اهل دریا و رنج تجار و مردم بازار و ارباب دیوان و تاریکی هوا و شکستن
گرما و بسیاری آبها ه ل د ر دلالت کند بر اندوه زنان و مالداران و کدورت
هوا و سرما بوقت خود و ملالت عوام الناس و خیانت دلالان ه م ح د ر دلالت
کند بر خصومت میان امرا و وزرا و زحمت مسافران دریا و ترحم ملوک و اکابر و محبوسان

هنا قران السعدین

و خیرگی موذیان اشرار برابرار و مغلوب و مخذول گشتن ایشان و نقصان آبها ح د س د
دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل نسب و فرح در خلایق و فراخی نعمت و بسیاری
طرب در زنان نامیه و شادی وزرا و قضات و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامتی
مسافران دریا و بارانهای نافع ح د ت ج و تثلیث بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق
دبیران و منصرفان و صحت خلایق و سلامتی مسافران دریا و خلاصی بندیان و ظهور
موحدان و حق گویان و بادهای خنک ح د س د ج و تثلیث بر بسیاری ابها و بارانهای مفید
و رسیدن مسافران دریا و فرح زنان و بزرگی کردن بر مردان و نکاحهای خیر و بیع
و شری خواهرانی ح د ج ح دلالت کند بر بی شرمی زنان و مشغول شدن بجهل و
و ساقط شدن اجنه و بیماری زنان مطربه و بارانهای سخت و انکسار کرها و تاریکی هوا
ح ح د ح دلالت کند بر بسیاری اراجیف و دروغ و بسته شدن راهها و دست
برآوردن دزدان و فساد نخلها و سستی اعضا و ظهور غارتان و دزدان و کم شدن
آبها و بخارها و سختی تجار و اهل بازار ح ح د ح دلالت کند بر دشواری و طمع حمل و فساد آبها
و تیرگی هوا و دل مشغولی مردم و هراس در خلایق ح د د ح و تثلیث بر رسیدن مسافران
خاصه از دریا و رونق غواصان و ملاحان و خشکی هوا و بارندگی و طرب در خلایق ح ره د ح
دلالت کند بر فرح زنان و مطربان و جمع آمدن ایشان در سورها و جمعیت خلایق
و برآمدن کارها و آسانی و اخبار نیک و بارندگی ح د د ح و تثلیث بر نیکی عوام
و تیزی بازارها و خواندن نظم و نثر و حکایات و حرکت رسولان و کشتیها قران کواکب

قران الکواکب فی الا...

در برج اسد قران مشتری و زحل دلالت کند بر ظهور پادشاهان از حد شرق و اقلیم رابع
و انتقال ملک و نهادن رسمها و غریب و بسیاری سوختن و تاختن و غلبه کردن سباع
و میل خلایق بصید و داشتن وحش و تفاوت نرخها و ملالت بزرگان ح ح ل د ح

هنا قران النحسین

دلالت کند بر فتنه و آشوب در شرق و سوختن جایها و قتلها از بزرگان و نهب و غارت

دفع کرده

و زنان احتراق عطارد در شعاع زحل در بادی دلالت کند بر رونق دیوانها و قوت فضلا و منصرفان
و تجار و اهل بازار و اگر زحل متصل بود بیماری خلایق و بادهای مضر و کدورت هوا
و آفت درختان و ثمار آنها باشد و اگر مشتری بود بادهای سالم و صحت
مردم و آمدن خبرهای خوش و رونق تجار و اگر مریخ بود بیماری و موی و قتل
و شبیخون باشد و اگر زهره بود رنج زادن حامله و فساد مغنیان و خماران
باشد و اگر قمر بود بد شدن هوا و شدت آن و غمها آید و اندوه عامه باشد
احتراق عطارد در شعاع آتش دلالت کند بر آفت کشتها و زیاده شدن آبها و اگر زحل متصل
شود خرابی جایها باشد از آب و آفت نباتات و اگر مشتری بود سلامتی
حال مسافران دریا بود و بارانهای نافع آید و اگر مریخ بود غارت کشتیها و فساد
حیوانات آبی بود و اگر زهره بود رنج زنان حامله و فساد شراب داران و
بسیاری لواطه و خرابی در مردم و اگر قمر بود غلبه آبها و بیم از سیلها و عمارت
کاریز و رونق عامه بیان احکام مجاسده مجاسده زحل و مریخ دلالت کند بر رونق احوال ملوک قدیمه
و دهقانان و پیران و یهودان و بندگان و بسیاری عمارت و زراعت
و آبادانی جایها و حفر زمینها و ظهور زهاد و اهل علم از رستاق و مغرمان و خبر دادن
از مغیبات و قوت ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و اهل صحاری و خلاصی
محبوسان و سلامتی زرع و ستوران مجاسده زحل و ذنب دلالت کند بر خلاف
آنچه گفته شد و بیماریهای دراز از ماده سودا و وقوع جنون و قولنج و استسقا
و یرقان سیاه و جذام و هراس مردم و بسیاری نوحه و زاری و ظهور مکر و ظلم
و تخریب و فساد حیوانات و غلات و گرفتاری مردم کوه پایه‌ها و قلعه داران
مجاسده مشتری و رأس دلالت کند بر نیکویی حال وزرا و ائمه و علما و اشراف و اعیان
و رونق مساجد و مدارس و کثرت عقد و تصدق و امانت و دیانت و صلح

میان مردم و امر معروف و نکاحها و فراخی و ایمنی و بسیاری نقود مجاسده مشتری
و ذنب دلالت کند بر ضد آنچه گفته شد و مصادره توانگران و بیماری اشراف
و اعیان و تزویر منجمان و قضاة و وقوع امور نامشروع و ضعف دین ایران
و نفاق میان بزرگان و بیماریهای سل و بچه و تشنج و درد دل و دماغ و بد گشتن
هوا و گرانی و آفت حیوانات اهلی مجاسده مریخ و راس دلالت کند بر قوت حال امرا
و اهل سلاح و لشکریان و قصابان و شبانان و توبه بدکاران و فرو نشستن
فتنه و ظهور مردم خودستا و زراق و زیرکی جستن سفلگان و اجتماع اهل سپاه
مجاسده مریخ و ذنب دلالت کند بر ضعف حال پیران سپاه و اهل سلاح و آفت
دزدان و بدکاران و رسوائی این طایفه و جنگ میان بدان و دزدان
و زدن راهها و بسیاری فسق و کارهای ناشایسته و برخاستن حرب و
قتل و تشویش مجاسده شمس و راس دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین
و اکابر و ازدیاد جاه این طایفه و عدل و انصاف در حکام و بسیاری زر و سیم
مجاسده شمس و ذنب دلالت کند بر بیماری و خوف اکابر و بهتران هر قومی
و کثرت درد چشم و دل و شکستن اعضا و فنا و نقود و دفاین بلدها
و ستور مجاسده زهره با راس دلالت کند بر سعادت حال زنان و امردان و ارباب
طرب و نکاحها و خیر و سودها و فراخی نعمت و رونق بازار عطرفروشان و زینت
گران و جوهریان و برآمدن حاجات مجاسده زهره و ذنب دلالت کند بر
طلاق و فراق میان ازواج و زنان و مطربان و بیماری زهرویان و کثرت
فسق و فجور و سحرها و بی شرمی ساده رخان و علت آلات تناسل و نکاحهای
بی رغبت مجاسده عطارد و راس دلالت کند بر نیکی حال عمال و فضلا و اهل دیوان
و تجار و اهل بازار و بسیاری بیع و شری و امانت در مردم و گفتن سخنان حق

و موعظ

و موعظ و رونق در عدول و آمدن اخبار صحیح و صحت بیماران و رواج کسب برده
مجاسده عطارد و ذنب دلالت کند بر ضد آنچه در راس گفته شد و ضعف دماغها
و خطای بعضی تدبیرات و ملالت عمال و متصرفان و تجار و اهل بازار و آفت
طیور و ظهور سافلان و کثرت تهمت و نمیمه و بیماریها و گفتن سخنان بیهوده و نوشتن
خطوط مزور مجاسده قمر و راس دلالت کند بر آسانی وضع حمل و برآمدن مهمات و سلامتی
مسافران و بارانهای نافع و سازگاری ازواج و عوام مجاسده قمر و ذنب دلالت کند بر
ضعف حال زنان و اسقاط اجنه و صرع در کودکان و تعویق در کارها بیان احکام اجتماعات
و استقبالات معلوم شده است که اجتماع قران نیرین است و استقبال مقابله
ایشان و امتلا نیز خوانند و این هر دو نظر در امور عالم ترکیب اثر تمام دارد
پس واجبست طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب بیوت و دلایل
آن حکم کنند چنانکه درین نسخه باز نموده ایم و مثال نیز ایراد کنیم انشاء الله تعالی و تقدس
هرگاه در صورت طالع یکی ازین دو فتح الباب اتفاق افتد یا دلیلی که دال
باشد بر تغیرات هوا مناسب آن حکم کنند چنانکه در دلایل حرب و آشوب
و گرانی و ارزانی تامل کنند خاصه آن اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر سال
و فصل و آنچه در خاطر آید بعد از استخراج دلایل از سر فراغت خاطر و فکر درست حکم
کنند قمر چون از اجتماع و استقبال منصرف گردد بهر کوکب متصل شود طبیعت
آن کوکب گیرد و حکم از مزاج آن کوکب باید کردن از سعادت و نحوست
اما اگر در صورت طالع یکی از آن دو فتح الباب بود خاصه که میان رب طالع
و سابع باشد باد و باران و تغیر هوا بود و البته و اگر نحسی در عاشر بود دلیل
بد گشتن هوا بود و اگر در رابع بود دلیل زلزله و آفت مزرعها و خرابی جایها
و اگر نحوس در مثلثه آبی باشند نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرما خاصه

بیان احکام

در وقت تش و اگر در مثلثه آتشی باشند احتراق مواضع و فساد جواهر و معادن بود
و اگر در مثلثه هوائی بود بیماری در نوع انسان و آفت اشجار بود و طیور
و اگر در مثلثه خاکی باشند آفت حیوانات و غلات باشد و بیم زلزله و خسف
و اگر سعود باشند بجای نحوس دلیل صحت و سلامتی منسوبات هر یک باشد
چنانکه گفتیم و اگر قمر بعد از انصراف نحوس رسد اراجیف افتد و مکر و حیلت
و خیانت و کینه و خصومت و غوغا و دونان و گرانی نرخها باشد و اگر بسعود
متصل گردد امن و رفاهیت مردم باشد و عزت اشراف و اعیان و نشاط بها
از هر نوع و فراخی و ارزانی و نعمت در طالع برج باران باشد یا صاحب حیث
از کوکب باران بود دلیل دیگر آن باران شود و بارانهای سخت بارد و بعطارد
متصل گردد اراجیف و سخنان دروغ و خصومت در بازارها و کسادی نرخها
خاصه که نظر عداوت باشد و تیر آنکه عطارد منحوس باشد و اگر طالع یکی ازین
دو اگر موصوف باشد بصفات غلات نرخها گران نشود خاصه که در طالع
و دهم باشد و اگر موصوف بود بصفات ارزانی نرخها ارزان شود و اگر
رب طالع یکی ازین دو زحل باشد و او دال باشد بر غلات گرانی کند خاصه که
آن طالع مقدم بود بر سال و اگر بجای زحل مشتری باشد و او دال بود نرخ
ارزانی شود و فراخی اطعمه انصراف قمر یکی ازین دو متصل شوند بمشتری و او دال باشد
بر ارزانی نرخها ارزان شود و اگر اتصال بزحل باشد و او دال باشد بر غلات گرانی
شود و اگر طالع یکی ازین دو نحوس با هم ناظر باشند بنظر عداوت یا ذنب
دلیل فتنه باشد و حرکت عسکر و ظلم مجاسده نحوس با سهمین نیرین یا با سهم
طرب دلیل حرب و غارت و قتل است احتراق مریخ یا بودن او در تحت الشعاع
با نحسین در طالع یا در عاشر یا یکی ازین دو دلیل بیماری و شبیخون و دزدیهاست

[illegible]

و آشوب

احکام اجتماع فی البروج

و آشوب هر چند که ذکر بعضی ازین دلایل مکرر مینماید جهت افاده صاحب مبتدی را
ا ا اجتماع در حمل دلیل کند بر رونق حال ملوک و سلاطین و آفت گوسفندان
و اندوه عوام و ضیاع و رز و سیم و تاریکی هوا در ثور دلیل کند بر خرابی نباتات
و شکوفه بهار پایان و حرکت مسافران و کثرت عمارت و زراعت و تغییر
هوا در جوزا دلیلست بر حرارت مزاج جوانان و زنان و جستن بادها و آفت
اشجار و گرمی هوا و اگر نحس ناظر باشد اندوه کتاب و عمال و خصومت با ارباب
و کثرت غلات در سرطان دلیلست بر بسیاری گیاه و رسیدن مسافران
دریا و بزرگی جستن دونان و زحمت زنان حامله و تیرگی هوا در اسد
دلیلست بر رونق احوال ملوک و التفات کردن با یکدیگر و فرستادن
فیج و رسول نزد هم و فراهم آمدن اکابر و گفتن اسرار و شدت حرارت
هوا در سنبله دلیلست بر تغیر هوا و میل مردم بتجارات و جمع آوردن حیوانات
و تقرب جستن عوام پیش بزرگان و وقوع نقل و سفر در میزان دلیلست بر
تفاوت نرخها خاصه آنچه تراز و فروشند و تردد خاطر ملوک و اکابر و محبوسی
عامه و کثرت باد و باران و وقوع نکاحها در عقرب دلیلست بر توقف مسافران
و گرفتاری جاسوسان و ملالت خلایق و آفت کشتیها و بارندگی و تاریکی
هوا و سرما در قوس دلیلست بر اندوه قضاة و اشراف و اهل علم و آفت
ستور و رغبت مردم بکار آتشی و تغیر هوا در جدی دلیلست بر شدت سرما
و برف و درماندن اهل سفر و رسولان و بسته شدن راهها و در خبر افتادن
عوام و ناسازگاری ازواج و فساد حیوانات در دلو دلیل کند بر کدورت
خاطر ملوک و اکابر و جستن بادها و ظلمت هوا و اندوه پیران عرب و زنان
و اهل صحرا و درماندن رسل و فیوج و اهل سفر در حوت دلیلست بر حرکت مسافران

دریا و مخاطره کشتیها و آفت حیوانات آبی و کثرت بارندگی و نخوت عوام و بسیاری — احکام مشتری با زحل
عمارت جویها و بستانها باحکام مسائل کواکب سیاره سدس مشتری و زحل دلیل — س ل
کند بر مودت میان ملوک و اکابر و نوازش یافتن علما و وزرا و رغبت حکام
بعدل و بسیاری خیرات و راحت مشایخ و دهاقین و صحت بیماران کهن
ع ل دلیل کند بر خصومت اکابر و ستم بر دهاقین و آفت اهل قلاع و جبال — ع ل
و اندوه ملوک و ویرانیها و ملال خاطر اشراف از ناکسان و مصادره توانگران
و رونق دار القضا و فتنه ت ل دلیل کند بر صلح میان سلاطین و اکابر — ت ل
و امن و آسایش رعیت و فراخی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات و رونق
دهاقین و اهل صحرا و توبه بدکاران له ل دلیل کند بر خصومت ملوک و اکابر و ظلم — له ل
و ستم بر رعیت و فتنه و آشوب و حرکت سپاه و خرابی در کوه پایها و تغیر در ملک — احکام مریخ با زحل
و بیماری بزرگان و گرانی نرخها تربیع ل دلالت کند بر الفت میان سپهسالاران — س ح ل
و دهاقین و ترحم اکابر بر رعیت و نوازش یافتن کتوالان و صحرانشینان و آبادان
و نهادن حصارها و رونق دار الاحتساب ع ح ل دلیل کند بر غلبه کردن دزدان — ع ح ل
و عیاران و قتل ایشان و حرب و فتنه و اندوه رعیت و اکراد و بیماریهای صعب
و زدن راهها و فساد و ستور و قلت آبها و آفت زرعها از موش و ملخ و نحو
لشکریان مح ل دلالت کند بر دوستی ملوک و بزرگان و آسایش خلایق — مح ل
و اتفاق دهاقین با اهل سپاه و مسلمان شدن کیش داران و جمع آمدن سپاه
در مشرق لح ل دلالت کند بر جنگی بزرگ و هلاک یکی از معارف ملوک — لح ل
و حرکت عسکر و مخالفت سلاطین و اندیشیدن غدر و مکر در حق یکدیگر — احکام شمس با زحل
و انتقال ملک و دولت و حیرت عوام و وبا لا گرفتن ظلم و ظهور شریران و گرانی
و گرفتاری ملکیان [illegible] اسر [illegible] دلیل کند بر نوازش یافتن دهاقین و قلعه داران — س ل

مرزبان

و بزرگان از پادشاهان و ترحم کردن بر رعیت و آبادانی مزرعها و قصرها
و فراخی اطعمه و تغیر هوا ع س ل دلالت کند بر خواست از رعیت و خشم ملوک — و خواست از رعیت
بر بزرگان رستاق و بدی حال برزگران و مردم کوهپایه و صحرا و وقوع — ع س ل
عداوتها میان اکابر و خرابی ضیاع و عقار و نقصان ارتفاعات و بیم از زلزله
و سرما اگر وقت بود ت س ل دلالت کند بر عنایت ملوک و سلاطین با — ت س ل
بزرگان و دهقانان و وقوع صلح میان اکابر و کم شدن ستم و آبادانی جایها
و بسیاری زراعت و بزرگ شدن دونان و تغیر هوا مناسب وقت — له س ل
له س ل دلالت کند بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرب و ستم و خروج سپاه
و آفت پیران و کشاورزان و اندوه اهل قلاع و جبال و فساد حیوانات و گرانی
نرخها و غارت در کوهپایها و نقصان غلات و عمارات و بارندگی و سرما — احکام زهره با زحل
اگر وقت بود و آفت از سموم گرما س ه ل دلیل است بر نیکی حال زنان — س ه ل
و ارباب و وقوع سودها در رستاق و نکاحها و موافقت میان ازدواج و غلبه
نشاط در پیران و دهاقین و [illegible] زنان قماش و زینت و شدت سرما در محل
خود و خشکی و سلامتی کشتیها ع ه ل دلالت کند بر بیماری زنان و بطلان — ع ه ل
و دشواری وضع حمل و اندوه خلایق و زیان رفتن کارها و ناسازگاری ازواج
و دل مشغولی اهالی جبال و صحاری و کمی غلات و تیرگی هوا و سرما و تشویش
ت ه ل دلالت کند بر شادی بزرگان و مردم صحرانشین و ارباب قلاع — ت ه ل
و جبال و بسیاری فضلها و ارزانی و اصلاح پذیرفتن کارها و رونق پیشکاران
و رواج بازارها و آرایش جور و ستم و اعتدال تابستان و برف جلید در زمستان
له ه ل دلالت کند بر اندوه رعیت و فرو بستگی کارها و ناله مردم از جور و ستم — له ه ل
و اسقاط اجنه و رسوایی زنان و خصومت اهل بازار و دهاقین و گوشه نشینان

احکام عطارد با زحل — وجدایی ازواج وتهمت بر پیران وخوف واطعمه واندوه مطربان وابر ودمه سیاه
س ل — وسرما در وقتش س ل دلیل کند بر حرکت رسولان وبستن عهدها و
کساد کارها وبسیاری عمارت وزراعت وبیع برده واملاک وسلامتی
ع ل — بزرگان وکوه نشینان وسرما وقحط وتیرگی هوا واراجیف ع ل دلیلست
بر ظهور خیانتها وتهمتها بر خلایق ودعویهای ناحق واندوه اهل دیوان وتجار واهل
ت ل — بازار وبیرونی دهاقین واهل صحاری وبدگشتن هوا واراجیف وبیماری حیوانات
وفساد نباتات وسرما در وقتش ت ل دلالت کند بر الفت میان بزرگان
وپیران ودهاقین وجستن بادهای خنک وپیوستن صلحها وارسال نامها
وفرح عاملان وعدول واصحاب اقلام وحرف وشده سرما در وقتش ورواج
له ل — بازار کتاب وبرده ورسیدن اخبار از هر نوع له ل دلالت کند بر خصومت
احکام قمر با زحل — میان خلایق وگرفتاری رسولان وجاسوسان وانتقال مردم بی اختیار
وستم بر حرف وبکار داشتن سحر وافسون وتهمت بر خلایق وظهور گدایان
ومردم منافق وآفت اهل رستاق وکوه نشینان وتیرگی هوا وبادهای ناخوش
س ل — س ل دلیلست بر اتفاق ازواج وپدر وفرزندان ورونق برزگران وصیادان
ورسیدن مسافران وتغیر هوا ع ل دلالت کند بر جنگ وبانگ میان
ع ل — عوام واندوه رسولان وخطا میان وبیخ اهل صحرا ت ل دلالت کند بر رونق
ت ل — مشایخ ودهاقین وصلح وسازگاری ازواج وسعادت کشاورزان وصیادان
وآب کاران له ل دلالت کند بر رنج مسافران وآفت کشتیها وخصومت
له ل — میان پدر وفرزندان وسرما وبارندگی در وقتش وبیماری اطفال وزنان
احکام مریخ با مشتری — م ح دلالت کند بر دوستی علما وقضاة با اهل سلاح وامرا وسرما
وباز ایستادن بدکاران از شر وشور وگرانی ستور وعزت اسب حرب وسیل

مردم تیر انداختن وسلاح وعمارت ابواب البروج وزندان وراه زنان
ع ح — ع ح دلالت کند بر فتنه میان سادات وقضاة واهل سلاح وغضب
بزرگان بر رنود واوباش وآفت اشرار وبیماری اهل سلاح از حرارت
ت ح — واستیلاء حدت بر مزاج اکابر وقتل وراحت بعضی که مشتری در وبود
ت ح ولالت کند بر مودت میان امرا ووزرا وحوت اهل سلاح ونوازش
این طایفه از بزرگان وبسیاری امر معروف ونهی منکر ورونق دار القضا
له ح — وتوبه بدکاران وکم شدن سرما وشده گرما در وقتش له ح دلیلست
بر قصد بزرگان وخصومت میان وزرا وامرا وبیماری ملوک وحکام ومصادره
احکام شمس با مشتری — توانگران وتشویش خلایق وهراس در مردم وتاختن وسوختن جاها وبیم
اسیر وخون ریزش وغدر با بزرگان وبیماریهای حاره وفساد خوردن
س س — س س دلالت کند بر قوت حال ملوک وحکام والفت این طایفه با علما و
ع س — وانصاف در خلایق وبسیاری خیرات اکابر وزیاده شدن مالها ع س
دلالت کند بر خصومت قضاة وائمه وغضب بزرگان برین طایفه وتهمت
ت س — بر علما ومجادله در دین ومذهب وگرما در وقتش ت س دلالت کند بر صلح
میان پادشاهان وازدیاد جاه وزرا واشراف وشادی توانگران وقضاة
وائمه وآبادانی مساجد ومدارس وعدل وانصاف ملوک ونقصان جور
وستم وبسیاری زر وسیم وبیع جواهر وخیرات بزرگان وفراخی وارزانی
له س — وگرمی هوا در وقت خود له س دلیلست بر اندوه وزرا وعلما واعیان وفراهت
از توانگران وحیرت این طایفه ومخوف بودن از ملوک وتنگی طعام وعلفها
احکام زهره با مشتری — وزحمات ونقود وگرمی هوا در وقتش س ه دلیلست بر شادی علما
س ه — واشراف وارزانی وایمنی ورونق قضاة وسادات وتن درستی خلایق وعزت بازاس

ع ه ب
وپیرایه وصلح میان مردم ع ه ب دلالت میکند بر تنگی کارها و نابکاری ازواج
وامر معروف و نهی منکر و تهمت قضاة و علما و طلب حقوق شرعی و ارزانی جامهای
ه ب
حریر و غمناکی هوا ب ه ب دلیلست بر قوت کار بزرگان و سعادت وزرا
و اشراف و صحت بیماران و بصلاح آمدن کارها و وقوع نکاحها و ساختن
زینتها و آرام گرفتن فتنها و حرمی خواتین و اهل طرب و آمدن خبرهای خیر و کثرت
ل ه ب
تصدق و رونق علما و فقها و ارزانی ل ه ب دلالت کند بر خصومت ازواج
احکام عطارد با مشتری
و بسیاری فسق و بدنامی اهل صلاح و طلب کابین و اندوه مردم از کثرت امر
معروف و بی رونقی مطربان و شرابداران و رسوایی زانیان و ظهور حیا نهادن
س د ب
و ناله اهل تقوی و علم از فساق و آمدن نم س د ب دلالت کند بر رونق پیران
و متصرفان و برده فروشان و تجار و اهل بازار و نوازش یافتن این
طایفه از وزرا و اکابر و میل مردم بعلوم و آمدن خبرها خوب و بادها معتدل
ع د ب
ع د ب دلالت کند بر جدل علما و وزرا و خصومت اهل بازار و اظهار حسد
ب د ب
در مردم و جستن بادهای تند و تزویر در عدول ب د ب دلالت کند بر قوت
حال دبیران و مستوفیان و علما و فضلا و جمعیت میان این طایفه و راستی
و دیانت در خلایق و سعادت پیشه کاران و کتاب و تجار و صحت کودکان
ل د ب
و عزت برده و باد و باران ل د ب دلالت کند بر خصومت و جدل میان علما
احکام قمر با مشتری
و فقها و نزاع صاحبت دین و مذهب و دادن فتاوی ناحق و ناراستی در مردم
و حیلها میان تجار و اهل بازار و اندوه پیشه کاران و بادهای مخالف و بیماری
س د ب
اطفال س د ب دلالت کند بر سلامتی مردم عامه و عفت زنان و رونق
ع د ب
بازارها و بر آمدن حاجتها از بزرگان ع د ب دلالت کند بر حدت بزرگان
ب د ب
بر فرومایگان و دل مشغولی عوام و زیان تجار و خصومت ازواج ب د ب دلالت

کند

کند بر اظهار امانت و دیانت در عوام و بسیاری خیرات و طاعات و سلامتی
مسافران و کشتیها و ارزانی و راست آمدن کارها و صحت بیماران و بارندگی
ل د ب
ل د ب دلیلست بر نفاق میان علما و قضات و ائمه و عوام الناس و مردم سفله
احکام شمس با مریخ
و افتادن دعاوی شرعی و اندوه مالداران و در ماندن مسافران و سوداگران
س ب ح
و کدورت هوا س ب ح دلالت کند بر قوت امرا و اهل سلاح و زیادتی جاه
این طایفه و غلبه حرارت بر مزاج ملوک و اکابر و عزت ستور و آلت حرب
ع ب ح
ع ب ح دلالت کند بر خصومت امرا با اکابر و آفت قصابان و صیادان
ب ب ح
و حیرت متعهدان و گرفتاری ایشان و بسیاری فصد و غمز ب ب ح دلالت کند
بر نوازش یافتن سپهسالاران از ملوک و رونق اهل سلاح و بازداران
ل ب ح
آلت حرب و رواج بازار اسلحه و زدن درمها و حرارت هوا در وقت ل ب ح
دلالت کند بر ظهور حرب و قتل و آشوب میان ملوک و امرا و پیران آمدن
خوارج و خرابی و غارت جایها و ناله خلایق از ظلم و ستم و هلاک بزرگان
احکام زهره با مریخ
و بیماری اکابر و زدن درمها قلب و غلبه کردن دزدان و راهزنان و آفت
س ه ح
ایشان س ه ح دلالت کند بر موافقت ازواج و آسانی وضع حمل و حرمت
ع ه ح
کوشت (؟) و کثرت نکاحها و تری هوا و بارندگی و رواج ستور ع ه ح دلالت
کند بر شوخی و سلیطگی زنان و کسادی بازارها و وقوع طلاقها و زرق و حیلت
میان ازواج و بیماری زنان و اندوه مطربان و دشواری وضع حمل و اسقاط
جنین میت و بسیاری فسق و زنا و گرفتاری و رسوایی زانیان و نکاحهای
بی رغبت و خواری لباس و قماش و بادهای مضر و جستن رعد و برق
ب ه ح
و ظلمت هوا و افراط بارندگی و حکم مقابله در مثل تربیع است ب ه ح
دلالت کند بر موافقت ازواج و بسیاری سورها و عزت برده و ستور و آلت

با مریخ احکام عطارد

حرب و خلاصی محبوسان و ایمنی راهها و کم شدن آشوب و ظلم و ارزانی و دست
کوتاه کردن اهل شر و بارندگی ب د د دلالت کند بر حرارت مزاج دزدان
س د ح
و محتالان و رواج آلت حرب و عزت راهداران و حمال ع د ح دلالت کند
ع د ح
بر گرفتاری دزدان و بیماری کودکان و محبت تجار و اهل بازار و تمرد غلامان
و آسیب رنود و اوباش و تباهی حال کتاب و متصرفان و اراجیف س د ح
س ح
دلالت کند بر محبت میان اهل دیوان و امرا و اهل سلاح و رونق ضیاع
و محترفه و رواج بازارها و سلامتی حال تجار و آمدن کاروانها و رونق دار الضرب
و آتش کاران و فسق فضلا و بیع برده و دواب و بادهای تند ل د ح دلیل
ل د ح
کند بر جنگ و جدل میان امرا و اهل دیوان و ستم اهل سلاح بر محترفه و حیرت
تجار و اهل بازار در معاملات و کثرت خیانتها و قصد و عذر بزرگان و ظهور قلابان

احکام قمر با مریخ

و اندوه خلایق و بادهای تند و گرمی هوا و رعد و برق و هر یک مناسب و تشویش
س د ح دلالت کند بر دوستی عوام با اهل سپاه و رنود و اشتغال مردم به خوردن
س د ح
و تیر انداختن و اسب تاختن ع د ح دلالت کند بر خصومت مردم و حدت در
مزاجها و وقوع قماربازی و دزدی و خیانت و دروغ گفتن س د ح دلالت کند
ع د ح
بر حرکت سپاه و شادی رندان و عیاران و میل مردم به سلاح و صید و کدورت
س ح
هوا و تازه کردن عوام عهدهای کهن ل د ح دلالت کند بر جنگ و جدل میان
ل د ح
عوام و اهل سلاح و حرکت لشکرها و قصد میان این طایفه و بیماری اطفال
و زنان حامله و بدی راهها و آفت بدان و تغیر هوا ب د س دلالت کند بر مودت
میان بزرگان و زنان و جمعیت دیوانیان و حاجیان و ازدحام مردم بر درگاه
پادشاه و خصومت توانگران و در توقف افتادن مهمات و تغیر هوا ب د س
دلالت کند بر حصول حاجات از بزرگان و اجتماع این طایفه با یکدیگر و عنایت اکابر

ع د ب و نفرت در عوام و اندوه خلایق دلالت کند ... زنان و ... با ... ع

باعامه

با قمر احکام زهره

با عامه مردم و ترحم ملوک و حکام بر رعیت و شادی خواجگان ل د س دلالت
کند بر ملامت میان بزرگان و اظهار خصومت در خلایق و رفتن بداوری
به دیوان و دادن جرم و در حبس افتادن عوام و طلب و خواست از مردم
و تغیر هوا و گرانی چیزها س د ر دلالت کند بر کثرت سودها و دوستی میان
س د ه
مادران و دختران و طرب در زنان و مطربان و رسیدن اخبار خوش
در راحت عوام و بسیاری خنده و لهو در خلایق ع د ه دلیل کند بر رنجش
ع د ه
و ماجرا میان مادران و دختران و ضعف حال عطاران و میل هوا به تیرگی و خنکی
و گفت و گوی در بازارها س د ه دلالت کند بر رواج بازار بزازان و عزت
س ه
امتعه و عطر و ساختن پیرایها و رونق زرگران و طرب خواتین و شادی زنان
ل د ه
و آسانی وضع حمل و نیکی حال اهل طرب و کثرت ضیافتها و سورها ل د ر
دلالت کند بر خصومت میان زنان و شراب داران و مطربان و بی رونقی

با زهره احکام عطارد

این طایفه و اندوه مجبران و آب کاران و اظهار فسق و امور ناشایسته
س د ه دلالت کند بر قوت ارباب دیوان و میل خلایق به شرب و طرب و بر
آمدن مهمات مردم و تعلق و تعشق میان زنان و امردان و رغبت مردم

احکام قمر با عطارد

به تماشا و خوشدلی تجار و اهل بازار و رواج عطر و لباس و کرباس و حریر و عزت
طعوم و دسوم و اشربه و باران و سرما در وقتش س د د دلالت کند بر دوستی
س د د
اهل قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها و باران اگر وقت بود ع د د
ع د د
دلالت کند بر منازعت تجار و اهل بازار و کتاب و عمال و کسادی و وقوع
سوگندها و دروغ س د د دلیل کند بر دوستی اهل دیوان با رعیت و تیزی
س د
بازارها خاصه برده و کتاب و کاغذ و آمدن اخبار خوش و فرح خلایق و تغیر
هوا ل د د دلالت کند بر بسیاری جنگ در بازارها و حدت اهل دیوان
ل د د

تحویل الکواکب فی الحمل اعنی زحل

بر عامه و اندوه خلایق و بی کاری و کسادی بازارها و اراجیف و نوشتن خطوط تزویر و ظهور مکرها و تغییر هواها و خرابی کاریز بل ب دلالت کند بر حرکت پادشاهان جهت محاربه و کثرت مقاتله و ظلمت هوا و بارندگی و نقصان سرما و ستم بر رعیت و انواع تشویش در ناحیت مشرق و سرما حلی و رنج چهارپایان خرد بل ا دلالت کند بر حرب و فتنه میان ملوک و آفت یکی از پادشاهان و هراس در مردم و مرگ گاو و گوسفند و شتر و آفت مزرعها و بیم زلزله و خرابی بقاع بل ب دلالت کند بر جستن بادهای خشک و عزت طعام و بیماری جوانان و آفت درختها و میوها و قلت باران و کثرت مقابله بل ج دلالت کند بر نقصان آبها و کمی بارندگی و سرما سخت در زمستان و آفت غلات و ریع ها و فتنه در زمین بلخ و ارمینیه صغری و بابل و غرق کشتیها و آفت حیوانات آبی بل د دلالت کند بر فساد زر و سیم و معادن و غلبه کردن سباع و آشوب در باب الابواب و دشت قبچاق و خراسان بل ه دلالت کند بر آفت علما و فقد ملکی و تنگ آمدن اغنیا از دست فقرا و مصادره توانگران و کثرت آشوب بل و دلالت کند بر گرانی اطعمه و بادهای مخالف و بیماری در نوع انسانی و قلت آبها و چشمه بل ز دلالت کند بر نقصان آبها و مخاطره کشتیها و شورش در آذربایجان و آمل و ساریه و تلف حیوانات آبی بل ح دلالت کند بر مستقر شدن پادشاهان بر رعیت و ظهور فتنه در شرق و بیماری در خلایق و آفت ستور و معادن بل ط دلالت کند بر شدت سرما و فتنه در زمین هند و چیلان و رنج حیوانات و برف در شتا بل ی دلالت کند بر بادهای خراب کننده و فتنه و حرب و عذر امرا و آفت ایشان و فقد ملکی و موت پیران و گرانی حیوانات و فوت زحلیان بل یا دلالت کند بر فتنه در عامه مردم و کم گشتن

آبها

تحویل المشتری فی البروج

آبها و آشوب در سواحل طبرستان و آفت کشتیها از سرما و سیلها خراب کننده و دروغ و چشم و خطر کشتیها بل یب دلالت کند بر حصول جواهر و قوت اهل معادن و ضیاع زر و سیم و سلامتی گوسفند بل ا دلالت کند بر فراخی نعمت و سلامتی ستوران و مزرعها و نهادن بناهای خیر بل ب دلالت کند بر جستن بادهای نافع و خوشی هوا و تندرستی در مردم و سلامتی اشجار و اثمار و نمناکی هوا و اندوه عوام و قضاه و اشراف بل ج دلالت کند بر قوت حال وزرا و اعیان و بارانهای مفید و سلامتی مردم دریابار و فراخی نعمت و امن راهها بل د دلالت کند بر رونق ملوک و سلاطین و کثرت نقود و آراسته شدن خزاین و ستم و جور بر رعیت بل ه دلالت کند بر سلامتی کشتیها و صحت خلایق و رواج بازارها و صفای هوا و اندوه اکابر و اعیان بل و دلالت کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت باد و باران و فراخی نعمت و کسادی بازارها و ارزانی بل ز دلالت کند بر فتنه و آشوب و جور و ستم بزرگان بر خلایق و قطع طرق و باد و بارانهای بی نفع و عزت طعام و تلف مالها بل ح دلالت کند بر خوبی حال بزرگان و خوشدلی ایشان و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و اعتدال هوا و اندوه سادات و قضاه بل ط دلالت کند بر تنگی حال خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و گشاده شدن کارهای بسته بل ی دلالت کند بر نیکی حال خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و گشاده شدن کارهای بسته بل یا دلالت کند بر خوشی هوا و آمدن بارانهای نافع و قوت حال سادات و علما و اشراف و سلامتی کشتیها بل یب دلالت کند بر قوت حال اهل

تحویل المریخ فی البروج

سپاه و نیکی چهارپایان و عزت طعام و حرکت سپاه بل ا دلالت کند

تحویل الشمس فی البروج

سانده و اهل سلاح و بیم زلزله و فساد نباتات لد ن دلالت کند بر ملالت
و بیماری خلایق و بدگشتن هوا و اظهار خیانت و آفت میوه‌ها لد نا
دلالت کند بر فتنه و حرب و غارت و نقصان آبها و تیره شدن رودها
و غرق کشتیها لد نب دلالت کند بر خشکی هوا و گرمی آن و تجارتهای بی
نفع و مضرت سباع لد نج دلالت کند بر فساد کشتیها و خرابی جایها و بیم
زلزله و تغییر هوا لد ند دلالت کند بر اندوه سران سپاه و اهل سلاح
و تفاوت نرخها و جستن بادهای گرم و خشکی هوا لد نه دلالت کند بر قوت
حال لشکریان و اهل حرب و فتنه در آذربایجان و حرکت سپاه و قتلهای
ناگهان ناحق و خصومت سپاه با اهل بازار و بیماری خونی و کثرت فسق
و فجور لد نو دلالت کند بر قلت آبها و خشکی هوا و خواست از رعیت و آفت
اکابر و حرب و رنج ستور لد نز دلالت کند بر اعتدال هوای زمستان
و فتنه در زمین سند و قوت حال امرا و ارباب شر لد نح دلالت کند بر فساد
حال اوباش و بادهای تند و ملالت حکما از اشرار و کثرت فسق و دزدی
لد نط دلالت کند بر حرب میان ملوک و اندوه عامه از قتل حکام و درد چشم
و موت بزرگان در شمال و نقصان چشمها لد س دلالت کند بر قوت
حال پادشاهان و عدل ملوک و اعتدال هوا و بارانهای نافع و شادی در خلایق
لد سا دلیل کند بر کسادی بازارها و عزت طعام و تغییر هوا و بسیاری غمها
لد سب دلالت کند بر بیماری کودکان و حصبه و آبله و قوت حال ملوک و حرارت
هوا لد سج دلالت کند بر سلامتی کشتیها و گرمی هوا و کثرت آبها و ارزانی
طعام لد سد دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و عدل ایشان
بر ضعفا و شدت گرما و ارزانی لد سه دلالت کند بر ارزانی غلات و رونق

حال

تحویل الزهره فی البروج

حال فضلا و غلبه خون در ابدان و یبوست هوا لد سو دلالت کند بر اعتدال هوا
و ارزانی نرخها و رواج بازارها و ملالت بزرگان لد سز دلالت کند بر کثرت
بارندگی و بی انصافی مردم و قوت حال معتمدان و عداوت میان خلایق و فتن
بادها لد سح دلالت کند بر جستن رعد و برق و سرما و قوت ملوک و سلاطین و
و میل نرخها بگرانی لد سط دلالت کند بر عزت اطعمه و ادویه و شدت سرما و کثرت برف
و جلید و رونق بازارها لد ع دلالت کند بر سرما و برف و عزت طعوم و سموم
و وقوع ظلم و بادهای سرد لد عا دلالت کند بر اعتدال هوا و بر گشتن آبها
و رغبت مردم بعمارت و زراعت باغ و بوستان و کثرت باران و رعد
و برق لد عب دلالت کند بر آمدن بارانهای نافع و سلامتی نباتات و
حیوانات و اعتدال هوا لد عج دلالت کند بر کثرت باران و رعد و برق
و صحت زنان و مطربان و سلامتی زرع و نباتات لد عد دلالت کند بر
صحت بیماران و خوبی هوا و آمدن بادهای معتدل و نمناک و سلامتی اشجار
و اثمار لد عه دلالت کند بر باران و ابرهای تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتیها
و آمدن مسافران دریا لد عو دلالت کند با اعتدال هوا و کثرت نشاط
در خلایق خاصه ملوک لد عز دلالت کند بر ارزانی و فراوانی و اندوه زنان و مطربان
و قلت نشاط در مردم و خشکی هوا لد عح دلالت کند بر سعادت خواتین
و رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت خلایق لد عط دلالت کند
بر اندوه زنان و وضع حمل و خصومت ازواج و رونق شرابداران و کثرت
فسق و فجور لد ف دلالت کند بر بارندگی بی نفع و خشکی هوا و سلامتی مستوران
لد فا دلالت کند بر فساد کشتیها و شدت سرما و عزت طعام و بیماری زنان
لد فب دلالت کند بر قوت حال پیران و حکیمان و فسق زنان و زیان ایشان

تحویل العطارد فی الحمل الحوت

ونابسازگاری ازواج وکثرت نشاط در مردم ید یا دلالت کند بر
بر قوت حال خواتین وارباب طرب ومیل علما واشراف بزنان و
واهل طرب وبار الناء نافع وحرکت کشتیها ید یب دلالت کند بر
جستن بادها ورعد وبرق وابرهای تیره واراجیف منلون ید یج
دلالت کند بر اعتدال هوا وکثرت باد وطلب خواست از رعیت و
ید ید دلالت کند بر رونق دیوانها وعمال وتجار واهل بازار وفرح کتاب
وتیزی بازارها وخبرهای نیک ید یه دلالت کند بر ابر وباران وبادهای
بی منفعت واعتدال هوا ید یو دلالت کند بر گرمی وخشکی هوا ونوازش
اصحاب دواوین ارباب شاهان ید یز دلالت کند بر قوت احوال فضلا
واهل دواوین وتجار واهل بازار وصفای هوا وبادهای نرم ید یح دلالت
کند بر بسیاری طعام وعدل حکام ورونق اهل حرف ید یط دلالت کند
بر سرما وبادهای خنک ومکر وفریب میان ازواج وبی انصافی خلایق
ید ک دلالت کند بر کسادی بازارها وشدت سرما وبادها خنک وزیان
در معاملات ید کا دلالت کند بر برف وباران وبادهای سرد خاصه
که درین برج راجع ومحترق گردد ید کب دلالت کند بر خشکی هوا وتنگی
بازارها وقلت طعام واندوه مردم ید کج دلالت کند بر زیادتی آبها وقلت
اطعمه واندوه تجار واهل بازار ید کد دلالت کند بر فرح بزرگ زادگان
وزنان حامله ورسولان ومسافران ید که دلالت کند بر بزرگی جستن
خلایق وحرمت خواتین وارزانی ید کو دلالت کند بر رواج بازارها و
وباران وکثرت اخبار ید کز دلیلست بر حرکت رسولان ومسافران
وخوشحالی خلایق وخواتین وباران وتفاوت نرخها ید کح دلالت کند

تحویل القمر فی البروج

بر تری

بر تری وسلوک وگرمی هوا ومنازعت میان خلایق ید کط دلیلست بر قوت
کشاورزان وسلامتی حیوانات ید ل دلالت کند بر اندوه مردم وفرو
بستگی کارها وفساد اطعمه ید .. دلالت کند بر کثرت منازعت وفتنه میان
مردم وبیماری وکثرت آبها ید .. دلالت کند بر تغیر حال اکابر وزنان وبحث
خلایق وتغیر هوا ید .. دلالت کند بر اندوه عامه ومحبوسی مردم وحیرت مسافران
ومسافران ید .. دلالت کند بر توقف در مهمات وبادهای بی نفع وظلمت
هوا ید .. دلالت کند بر سلامتی بزرگان وارزانی وبارندگی وسرور ها.

فی البروج
عقدتین
احکام عکس کواکب

عکس کواکب دلیل ضعف مدلولات کواکب است خاصه عکس در وبال وهبوط
وعکس عطارد بحوت بغایت بد است منسوبات او را وبارندگی وکدورت هوا وآفت
سفاین باشد وهمچنین عکس عقدتین را هم اثری هست خاصه ذنب در
مدلولات آن برج که ذنب در وی عکس کند ونقصان ورنج رسد چنانکه اگر
عکس بحمل کند گوسفند وبز را آفت رسد ودر مهمات طلب زنند وفساد ومیان
وصباغان زر وسیم واگر بثور عکس کند گاو وشتر را آفت وعلت رسد
وزرعها ونباتها تلف شوند وخرابی جایها وبیم زلزله بود واگر بجوزا عکس کند
آفت اشجار واثمار وبیماری خلایق وقطع دستها واگر سرطان عکس کند
خشکی هوا وخطر کشتیها وآفت برنج وحیوانات آبی بود وعکس راس
بر ضد اینها بود وباقی برین قیاس باید کرد
مبال احکام شرف کواکب اقبال چون قمر در شرف
دلالت کند بر قوت سلاطین وحکام وازدیاد جاه اعیان واشراف وعدل
بر رعیت چون قمر در شرف دلالت کند بر رونق احوال عوام ونوازش یافتن
از بزرگان وراست آمدن کارها وفرح رسل واهل سند چون مشتری در شرف
دلیل کند بر سعادت علما وائمه وسادات وقضاة ووزرا واعیان ومحظوظ

کشتن این طایفه از ملوک و صواب افتادن تدبیر و فراخی نعمت و فایده در
معاملات چون عطارد در قوس باشد دلالت کند بر رونق احوال وزرا و تجار و عمال
و اصحاب دواوین و طلب علم نجوم و ارباب اقلام و وقوع معاملات خیر
و سلامتی کودکان و کثرت بحث علوم دقیقه و رغبت مردم بنرد و شطرنج
و شعبده و حیل و ظهور مردم زراق و سالوس چون زحل در قوس باشد دلالت کند بر قوت
احوال ملوک قدیمه و مشایخ و دهاقین و سلامتی ضیاع و عقار و تنگی و گرانی
نرخها و بادهای مضر و سعی مردم در طلب معاش چون مریخ در قوس باشد دلالت کند بر شوکت
اهل سلاح و سرهنگان و حرکت عساکر و خوارج و دلیری مفسدان و دزدان
و عزت سلاح و ستوران و الم خلایق از اشرار و کثرت فسق و فجور چون زهره در قوس باشد
دلالت کند بر سعادت حال خواتین معظمه و کثرت نکاحها ظاهر و بزرگی زنان
بر شوهران و رواج حریر و پنبه و کرباس و عزت جواهر و عطریات و
رونق زنان و مطربان و امردان بیان احکام هبوط زحل در هبوط باشد دلالت کند بر
ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و جبال و صحرانشینان و بیماریها از سرما و آفت
کشتها و تباهی راهها چون مریخ در هبوط باشد دلالت کند بر خواری لشکریان و آفت
رنود و گرفتاری مفسدان و بدکاران و مرگ نابکاران و خونها ناگاه چون شمس در هبوط
رسد دلالت کند بر تباهی حال خواجه سرایان و خواتین و زنان و مطربان و
میل این طایفه بنا شایسته و گرفتاری زایشان و بیماریهای درد گرده و مثانه و
قلت نشاط و تولد بیماریها و خواری قماش و حریر چون شمس در هبوط باشد دلالت کند
بر ملالت خاطر ملوک و مهتران و فساد نقود و اظهار ظلم و ستم و خطا شدن
تدبیرات پادشاهان و آفت ستوران بارکش و ارزانی حبوبات چون قمر
در هبوط باشد دلالت کند بر مذلت عوام و نالیدن از جور و ستم و فساد و مهمات و گرفتاری

معاملات

رسولان

رسولان و درماندن مسافران و خصومت خلایق چون مشتری در هبوط باشد دلالت کند
بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضات و تباهی نرخها و خطا در تدبیرات تجارهای
بی نفع و بی رونقی ابواب البر چون عطارد در هبوط باشد دلالت کند بر بدی حال فضلا و وزرا و علما
و تجار و اهل بازار و اصحاب دواوین و خطا در معالجات و اراجیف و تهمت و بیماری
کودکان و بی رونقی دبیرستان و کسادی بازارها بیان احکام وبال کواکب چون زحل در وبال باشد
دلالت بر وحشت خلایق و قلت غلات و فساد زرعها و نباتات از موش
و ملخ و ضعف حال مردم دهقان و اهل قلاع و جبال چون مشتری در وبال بود دلالت
کند بر اندوه وزرا و علما و قضات و اطلاق تهمت بر این طایفه و عزت طعام
و بی رونقی دار القضا و مساجد و مدارس چون مریخ در وبال بود دلالت کند بر علالت
و پریشانی امرا و اهل سلاح و گرفتاری فرزندان و رسوایی بدان و آفت اهل شر
و خصومتها چون شمس در وبال بود دلالت کند بر غمناکی مهتران و ارباب حکومت و خصومت
میان این طایفه و کسادی جواهر و قلت شدن نقود و گرانی چون زهره در وبال بود
دلالت کند بر دلتنگی خواتین و ساده رخان و ضعف حال اسلامیان و نیز و
سستی کار مطربان و کسادی حریر و اقمشه چون عطارد در وبال بود دلالت کند بر
حیرت دبیران و عمال و مستوفیان و اهل فضل و اراجیف شیوع و اندوه
تجار و اهل بازار و فساد هوا چون قمر در وبال بود دلالت کند بر دلتنگی عوام و بیم زنان
حامله و گرفتاری جواسیس و رسل و فتوح و درماندن مسافران و خصومت
خلایق بیان احکام رجعت کواکب رجعت زحل دلالت کند بر ضعف حال پیران و مزارعان
و ارباب خاندانهای قدیم و فراخی طعام و کسادی حبوبات رجعت مشتری
دلالت کند بر حیرت وزرا و مدبران و علما و اشراف و سستی مردم در کارهای
خیر و عزت اطعمه رجعت مریخ دلالت کند بر درماندگی امرا و اهل سلاح و ستور

رجعت زهره دلالت کند بر رونق حال زنان و مطربان و خادمان و کسادی عطر و لباس
رجعت عطارد دلالت کند بر ضعف حال دیوانیان و اطبا و منجمین و تجار و عمال و کسادی
بازارها و اختلاف هوا و هراس در مردم و سهو در معالجات حال احکام
استقامت کواکب استقامت زحل دلالت کند بر استقامت احوال مشایخ و
دهاقین و فقرا و انبارداران و گرانی نرخها استقامت مشتری دلالت کند بر قوت
حال وزرا و اعیان و قضات و علما و ارزانی و رونق ابواب البر استقامت مریخ
دلالت کند بر سعادت حال امرا و اهل سلاح و سران سپاه و اوباش و رفتن
و باز آمدن از حیرت استقامت زهره دلالت کند بر رونق زنان و خواجه سرایان
و اهل ساز و طرب و ساده رخان استقامت عطارد دلالت کند بر قوت حال
تجار و عمال و محترفه و اطبا و اهل تنجیم و رونق بازارها و کثرت اخبار نیک و کشادی
هوا اکنون چون از بیان قانون احکام و طریق استخراج آن فارغ شدیم
صلاح وقت چنان نمود که هر یک را بمثالی جداگانه باز نماییم تا مبتدی را دستوری
باشد بوقت احکام کردن بر چیزها اما شرط آنست که دلایلی که استخراج کرده
باشند در حساب سهو نرفته باشد و نیز از کتابی استنباط کرده باشند
که معتمد علیه باشد و راصدان آن بهنگام رصد مساهله نکرده باشند چنانکه
در عصر ما اعتماد بر کتاب محقق سلطانیست که وضع آن بر اصول رصد جدید
ایلخانی کرده اند نه بر زیج ایلخانی چه آن بر اصول رصد نیست بلکه بر ارصاد قدیمه است
از آنست که هرگز محسوب آن موافق مرئی نیست و تفاوتها فاحش مشاهده
میشود و در طول و عرض و احکامی که از آن دلایل می سازند اکثر خطا می افتد
و این از بی بصری ارباب این فن است درین روزگار چه غرض ایشان
کسب نانست نه فضیلت و تحقیق حال و کسانی نیز که بتقاویم ایشان التفات

مینمایند

مینمایند مطلوبشان بجز موضع [illegible] و دانستن ایام و شهور اگر هندی
سعد از احتمال زحمت بسیار نسخه کامل که متضمن انواع لطایف و فواید این فن
باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخصی کامل و نفسی زکی آنرا در شرف مطالعه آورد
چندان ذوق و حظ روحانی از آن او را حاصل آید که در حد حصر نیاید طعنه
زنند که این را فایده چیست و از آن مطروح سازند بر سبیل طنز و استهزا گویند
که مستخرج اظهار هنر و فضیلت کرده است و اینقدر ندانسته اند که بزرگان
این همه رنج و مشقت چرا کشیده اند و اینها را چرا وضع کرده اند هر آینه عبث
نباشد و آنچه مفید و ضروری نبود حکما بدان ملتفت نشده و اوقات شریف
خود را ضایع نساخته اند القصه غرض آنکه چون طالع سال بتحقیق حساب کرده
باشند و مواضع کواکب و سهام و غیرها ضبط کرده و طالع اجتماع یا استقبالی
که سابق باشد بر آن و هر یک را از آنچه [illegible] زنند و در وی تامل کنند از سر
فراغت خاطر و اهتمام تمام و قوت و ضعف هر یک را تمامی بدانند و فضل
هر یک بر دیگر بشناسند و اتصالات و ممازجات کواکب با هم بهر نوع که باشد
از انواع مذکوره فرق کنند آنگاه دلایل هر امری از امور خمسه که اول اصناف
الناس اند دوم آشوب و امن سیم صحت و مرض چهارم قحط و خصب
پنجم خشکی و تری و ما یتبع ذلک جدا کنند پس آن همه را با هم مقابله و مخالطه
باید کرد و راجح و مرجوح جدا باید کرد و مقوی و مضعف را شناختن و مناسب
هر یک احکام ساختن امید که اکثر موافق واقع آید ان شاء الله تعالی چنانکه در
تاریخ ۷ ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائة الهجریة موافق اول
فروردین ماه جلالی سنه ثلاثه و اربعین و ثلثمائه الملکشاهیه طالع تحویل سال
عالم برافق دار الامان لاهیجان حرسها الله تعالی عن الطوارق و الحدثان

استخراج کردیم با دلایل و شواهد و قوت و ضعف هریک و طالع اجتماعی که سابق
بر سال است زایجه هریک و جدول قوت و ضعف کواکب و تقسیم دلایل
باصناف حوادث و مقابله و جمیع و تفریق هریک چنانکه نموده میشود کلمه
چند در احکام موافق آن دلایل گفته می آید ان شاء الله وحده العزیز که بصواب
مقارن و از خطا و خلل سالم باشد این صورت زایجه اجتماع مقدم بر سال که
وقوعش در ساعت پنجم از شب سه شنبه بیست و نهم ماه مبارک صفر ختم
بالخیر و الظفر موافق بیست و هشتم اسفندارمذ ماه جلالی سنه اثنی
و اربعین و ثمانمائه ملکشاهیه زایجه اینست



چون قمر بعد از انصراف از زحل متصل میگردد و او مستولی بر طالع دلیل
کند بر قوت حال اهل مغرب و رونق دهاقین و سلامتی کشتها و ملالت
عامه از جلیان و چون زحل در زایل است و راجع ممکن که بعضی از ایشان
کرفتار کردند و زوال ایشان باشند و چون کواکب باران در بروج باراند دلیل بارندگی
و ابر و منع است اما چون ذنب با ایشانست و دران برج با ایشانست

منع میکنند و فعل ایشان را ضعیف میسازد تا آنگاه که دلیل دیگر بدید که دافع این
مانع گردد و چون زحل ضعف ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوت ذاتی و عرضی
دلیلیست بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه که زحل در سنبله است و نهم و قمر
تحت الارض متصل بکوکب فوق الارض که زحلست و او مایل بر خص و چون
مریخ موبل است و روبه بهبوط دلیل ضعف آن و اهل سپاه است و اهل
مشرق اما نحوست از زحل دلیل فتنه و شر انگیزی و زدن راهها است و تبه
شدن راهها است و چون نظر دوستیست تحت بالاکثر و چون مشتری در
شرفست و وتد دلیل قوت اکابر و اشراف و علما و قضاة است و غلبه کردن
خارجی و چون صاحب هشتم در مقابله زحلست و آفت آفتاب از این نظر است دلیل
کند بر بیماری که از کثرت یبوست متولد شود و درد چشم و دل و دماغ و امراض
زمن خاصه چون حمی ربع و صرع و وسواس و توحش و چون عطارد موبل
و باطلست و مع ذنب نیز هست دلالت کند بر شدت و محنت اصحاب دیوان
و عمال و متصرفان و اهل فضل و کثرت اخبار اراجیف و اطلاق تهمتها و ضعف
تجار و اهل بازار اما مشتری ناظر بدفع طبیعت از اکابر و وزرا امداد یابند خاصه
که نظر دوستیست والله اعلم بالصواب صورت زایجه طالع عالم بمبارکی و سعادت
متحد میشود طالع تحویل سال در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک
ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه موافق شب دوازدهم آذرماه
رومی سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه والف اسکندریه مطابق شب دوازدهم
تیرماه قدیم سنه ستین و سبعمائه یزدجردیه مسارق شب اول فروردین ماه جلالی
سنه ثلاث و اربعین و ثلثمائه ملکشاهیه مناسب با شب اول ارام ای خانی
سنه عشرین و مائه غازانیه و سال هجدهم باشد از قران آخر در مثلثه هوایی

وصورت زایچه مبارک این بود



دلالت کواکب بر علا در حصه اول سال دلالت زحل بر غلا بیت عاشر ۷ صعود فلک

اوج ۶ صعود فلک تزویر ۶ عرض شمال ۵ برج مستقیم الطلوع ۱

بهره این جمله بیت پنج جزو است دلالت زحل در خص و ناقص العدد ۵ ناقص

الحساب ۵ ناقص النور ۵ ناقص القدر ۵ رجعت ۸ بهره این جمله

بیت و هشت جزو است پس زحل مایل باشد بصفات رخص دلالت مشتری بر غلا

برج شرف ۸ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمال

۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهره این جمله بیست و شش جزو است دلالت

مشتری بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص العدد ۵ ناقص النور

۵ بطوالسیر ۶ بهره این جمله بیست و شش جزو است پس مشتری میانه حال

باشد دلالت مریخ بر رخص بر غلا سرعت سیر ۶ صاعد در فلک اوج ۶ صاعد

در فلک تدویر ۶ عرض شمال ۵ بهره این جمله بیست و سه جزو است

دلالت مریخ بر رخص ناقص النور ۵ ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵

ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع دلالت شمس بر غلا برج شرف ۸ صعود فلک

۶ زاید الحساب ۵ بهره این جمله نوزده جزو است دلالت شمس بر رخص ناقص

العدد بهره این پنج جزو است پس آفتاب دلالت کند بر غلا دلالت زهره بر غلا

سرعت سیر ۶ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ بهره این جمله

پنج جزو است دلالت زهره بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص

النور ۵ ناقص القدر ۵ بر معوج الطلوع ۵ بهره این جمله بیست و یک

جزو است پس زهره مایل باشد بر رخص دلالت عطارد بر غلا سرعت سیر ۶ صاعد در

فلک تدویر ۵ زاید العدد ۵ زاید النور ۵ زاید القدر ۵ پس

این جمله بیست و شش جزو است دلالت عطارد بر رخص برج هبوط ۸ عرض جنوبی

۵ ناقص الحساب ۵ هابط ۵ فلک اوج ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهره

این جمله بیست و چهار جزو است پس عطارد مایل باشد بغلا دلالت قمر بر غلا

صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک تدویر ۶ زاید الحساب ۵ زاید

النور ۵ زاید القدر ۵ برج کثیر المطالع ۱ بهره این جمله بیست و هشت جزو است

دلالت قمر بر رخص بطوالسیر ۶ ناقص العدد ۵ عرض جنوبی ۵ بهره این جمله سی و نه

جزو است پس قمر دال باشد به غلا دلالت کواکب بر تغیر هوا

زحل

صعود و فلک · مایل بشد (؟) · ربع مذکر گرم و خشک
هبوط شمالی · برج مؤنث سرد و [illegible]

مشتری

صعود شمالی گرمی و تری · مایل بجنوب

ربع مؤنث سرد و تری
ربع مذکر گرم و خشک

المریخ

هبوط · صعود و فلک · ربع مذکر گرم و خشک
سرد و تری · ربع مذکر گرم و خشک

الشمس

صعود و فلک · صعود و شمال
گرم و خشک · گرمی و تری
ربع مذکر گرم و خشک

الزهره

العطارد

القمر

[illegible]

متواتر سعادت و کامرانی و تظاهرات و شادمانی متجدد میشود طالع طبیعی عالم
بوصول مرکز نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد و میمون و خجسته
و همایون بر کافه اهل اسلام خصوصا بر پادشاهان دادگر و حکام عدل گستر و امرا
و وزرا و رعیت پرور در احسن ازمان و امین اوان در ساعت ششم از شب
چهارشنبه ختم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه بطالع
سعد برج قوس بحد و در رکان مشتری و صورت ونه عطارد ارد جان قمر
هفت بهر مریخ نیم بهر شمس اثنی عشریه زحل از دلو نحوت ارباب مثلثات
مشتری و شمس و زحل نیز نوبت قمر سالخداه از طالع سال مشتری سالخداه
از طالع برج قران شمس از طالع سال قران عطارد با دیگر دلایل و شواهد چنانکه
در صورت زایچه مثبت و مسطور است بر طریق معروف و عادت مالوف اهل
تنجیم الفروع فی الاحکام چون نیر نوبت قمر بود و بهرها قوتش فاصل بر ضعف بمقدار
بود و بحر و مسعود مشتری که سالخداه است دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک
و سلاطین و فرمان دهان و چون بر تربیع آفتابست پادشاهان با هم اظهار
مخالفت کنند و هر دو در برج منقلب انتقال فرمایند جهت دفع اعادی و خصوم و معارکه

نیر نوبت

نیر نوبت با مشتری در حصول اموال مولع و ساعی باشند و بعدل و انصاف
راغب و نحوست عاشر بر زحل موجب بطالت این طایفه است از اعدا
حال وزرا و مدبران و اکابر و اعیان و قضاة و سادات هر چند مشتری در شرف اما
اجزای ضعفش بر قوت غالب است و سقوط از طالع در ثامن و بجادی
عشر مایل بعقوبت اما در زایل دلیل توسط احوال این صنف باشد و در بعضی
اوقات در تدبیرات خطا واقع شود و توسط اموال و خزاین چون مشتری
مقارن نیر نوبت است بنظر قبول از ملوک نوازش بینند حال امرا و اهل سلاح
چون مریخ قوی حالست و قصل قوت او بر ضعف بمقداری و پنج جزو غالب اکثر
فوتها او عظیم الاثر و رفیع القدر واقع شده است دلیل قوت و رغبت این
طایفه باشد چون بر زحل منحوس است در هر دو طالع و مقارن سهم القتال
شر و شور انگیزند و بغارت و راهزنی اشتغال نمایند و بعضی بقتل آیند
و در میانه سال کار سخت باشد چون بنظر عداوت عطارد دست بکر و حیل
کنند ممکن که بجای رسد چون نظر دوم طبیعت است حال خواتین و دولتمندان
چون زهره قوی حالت و مستولی بر یازدهم سعدین دلیل رونق احوال این
طایفه باشد و تبدیر کارشان نیکو گردد حال کتاب و حجاب و دیوانیان و اصحاب
دیوان و متصرفان چون عطارد در اتصال ضعفش بر قوت بقدر پنجاه جزو فاضل
است دلیل ضعف این جماعت باشد خاصه که محاسد ذنب است و این دلیل
تلف اموال و عرض ایشانست بوجه مصادره و حبس و درماندگی چه موبل
و مابطاست اما چون مستولی بر یازدهم سعدین اند امید سلامتی و خلاصی
است حال زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب بمشتری اند متوسط الحال باشند
مایل بنیکی اما کم قدر بواسطه سقوط او حال تجار و اغنیا و ارباب ثروت از سقوط مشتری و استیلاء

سلطان

زحل بر درجه دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال علما و قضاة هم بواسطه مشتری
میانه بود و چون عطارد در سهم بد حال و بد است خالی از تشویش نباشند
هرچند که زهره اصلاح آن کند حال زنان و ازواج نیک حالی زهره دلیل خوبی
حال ایشانست اما چون مریخ در دهم است میانه ازواج و غیر کار خصومت
باشد و قلت نکاحها و آنچه واقع شود بی رغبت حال مطربان و سازندگان و ارباب
لهو چون منسوبات زهره اند نیک حال باشند اما چون مستولی بر سهم مریخ
است میان این طایفه نزاع و خصومت باشد و قلت عیش و طرب در
مردم حال رعایا و عوام الناس چون قسم نیک حالست و نیز نوبت این صنف
مردم نیک حال باشند اما چون شعاع مقابله مریخ در طالعست خوفناک باشند
و بعضی را زحمت رسد و بقدر از رعیت مطالبت نمایند و این طایفه را حوف در
دماغ پدید آید و بزرگی طلبند لیکن بجای نرسند حال فقرا و اهل کلیچون منسوب قمر اند
نیک حال باشند و چون قمر در برج منقلب است اکثر او [illegible] در تردد باشند
حال قلعه داران وصحرانشینان و اهل کوهپایها چون زحل راجعست و مایل بضعف
کاران قوم و تراجع باشد و حیرت برایشان غالب گردد حال تجار و اهل بازار
دباغان چون منسوب عطارد اند و او ضعیف و صاحب دوم راجع دلیل ضعف
این طایفه است و زیان در معاملات جهت نحوست عطارد و ذنب و مریخ
و خوف از قطاع الطریق و اهل شر باشند حال اقربا و خویشان چون جزو اجتماع در
در سهم طالع اجتماعست و عطارد منحوس در سهم طالع سال دلیل خصومت و
منازعت این طایفه باشد باهم اما از بودن زهره در سهم طالع سال
موجب صلح است بنابر غرض نه از سر اخلاص حال عبید و خدام چنین استیلا زحل بر خانه
بر ششم دلیل تمرد و سرکشی این صنف است خاصه که زحل در عاشرست اما

اوتاد

چون

چون او راجعست بجای نرسد و سبب گرفتاری و حیرت بود حال مخدومان و راه
زنان چون منسوب مریخ اند در راهها زحمت رسانند و اکثر منکوب گردند
حال ملاحان چون قسم نیک حال و نهم پاک از نحوست است خبر سلامت
باشند و میل خلایق بحرکت و سفر باشد حوادث علوی تاثیر کسوف درین کست
دلیلست بر وقوع آنچه وعده کرده بود آن کسوف بحسب دلایل اویس در بین الملک
آذربایجان و همدان را آفت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و آشوب خیزد
غارت و اسیر واقع شود و توانگران مفلس شوند و انواع زحمات بخلایق رسد
احکام تغییر هوا تقریب مریخ و تشریق زهره بوقت تحویل آفتاب بجدی دلیل
اعتدال برسماست مگر در آخر این فصل که بقدر دلیل سرما و برفست از
اتصال کواکب حاره با ایشان اما وقت قابلیست ممکن که بفعل آید
مریخ در برج هوایی خاصه در وتد دلیل فساد هواست اما زهره مانع و مصلحت
خاصه نیز در برج بادیست بودن جزو اجتماع در درجه رابع دلیل زلزله است و خرابی
جایها از آب زیرا که در برج آبیست خاصه جایهای که بر کنار سواحل و رودها باشند
و نیز عطارد با ذنب درین برج اند دلیل نقصان آبها چشمه است و غرق شدنها
اما بودن مشتری در سرطان و قمر مقارن او بقدر اصلاح این حال کنند
و از بودن کواکب باران در بروج باران دلیل بارندگیها مخلصست خاصه در آخر بهار
و اول تابستان که عطارد در سرطان بطی و راجع میشود و اما کم ضرر جهت مانع
مصلح که گفته شد ممازجت عطارد بمریخ احیانا بادهای تند وزد و رعد و برق
جهد پوشش ماه سنبله بوقت تحویل آفتاب در بیست و یکم درجه عقرب
دلیل کثرت بارندگیست در دو فصل آخر بودن زحل در عاشر و برج خاکی دلیل
یبوست و برودت هواست در اول سال امراض تخمین و اخر ای ایشان

دربرج میزان دلیل بدگشتن هواست وبادها سخت اتصال زهره با ایشان
بعد مصالح است **احکام اسعار** بودن زحل در سنبله راجع ومایل بر حضیض ومشتری
در شرف مستقیم مایل بر حضیض دلیل ارزانی غله بود قیر و آهن و قلعی و سرب و
اطعمه وحبوبات مانند گندم وبرنج وماش وکنجد وارزن وجو خاصه که صاحب
سهم گندم وبرنج وکنجد هابط است وموبل ومشترف در شرف وقابل تدبیر
قمر نظری دارد میکند وقوی تر آنکه قمر بعد از انصراف اجتماع مقدم بنحس
متصل میگردد وهرچند تحویل زحل بمیزان موجب گرانی اطعمه است چون
مانع بسیار دارد دیگر گرانی کند در بهار وتابستان ارزانی بیشتر باشد
چه انتهاء قمر بعاشر وطالع میرسند **مریخ** چون منبر است وصاحب
بیت مستولی ومتصل باهم وهر دو دال بر غلا چیزها که بدین کوکب منسوب
باشد ساوج باید مانند زر وسیم وجواهر نفیس واسلحه وبرده ولحوم خاصه در تابستان
که انتها انتهاها بهم میرسند وپاییز که جوزهر بهم میرسند **چون کوکب** دالست بر غلا
اما در ثالث مع ذنب منسوبات او ارزانتر رواجی بود خاصه کتاب وآنچه کتابت را
شاید وعطریات خاصه وقتی که مشتری بپوندد چه او رب طالع است ودر میان
آخر سال اثرش بیشتر باشد از رسیدن انتهاء او بعاشر وطالع ورسیدن
جرم او بعاقب **چون زهره** دال است بر رخص خاصه در مراکز شوم است دلیل
ارزانی لباس وقماش حریر وپیرایه باشد خاصه وقت اتصال بمشتری ودر خزان
وزمستان ظاهرتر باشد که در عطارد گفته شد **احکام علل وامراض** چون ششم برج
ثور است ونیرین در اجتماع مقدم منحوس بزحل دلیل وقوع امراض است که
در سر ودماغ ودل وگردن باشد وسستی اعصاب ودرد چشم ودندان وامراض
لسان اما چون صاحب ششم سالمست از نحوس وششم ورب او مسعود دلیل

سلامتی

سلامتی خلایق است وآنچه واقع شود سلیم الحال وسریع الزوال گذرد انشاء الله
تعالی **احکام نحوست** عطارد وضعف او دلیل خبط اطباست در معالجات **چون قران**
نحسین مع احتراق ایشان در میانه سال در برج هوایی ونحوست خداوند ششم
دلیل حمیات وامتلاء [...] یبوست بر طبایع واسراع خلایق وجرب وخارش ابدان
وابله وسعال چون هر دو باینها سنت امید که سالم گذرد **احکام حرب وفتنه**
چون در اول سال دلیلی نیست که دال بر فتنه باشد وحرب عظیم مگر احتراق نحسین
وقران ایشان در میانه سال دلیل آن آشوب است وشبیخون وآفت بعضی از [...]
نهانی ودر معارف خاصه سیما از زهره نظرات با اینها سنت ومحظوظ دفع ومانع
قویست وچون قسم زحل راست در قران زحلیان غالب آیند بر مریخیان
بودن مریخ در تحت الارض در اول سال یا سهم القتال دلیل شبیخون ومغافله
خاصه در حدود مصر وشام وکرکان وگیلان واردبیل وقزوین واز [...] وصفاهان
احکام انتها وقران رسیدن انتها ببرج قران در پنجم وصاحب خمس منحوس وهمچنین صاحب
دور شش ودر اصل تیر نحسین بوده است دلیل کند بر دشواری وضع حمل وبرباد
رفتن توالد وتناسل وپریشانی عاشقان ومعشوقان وکثرت اراجیف ودروغ
رسولان وقاصدان **احکام خوف** چون مدبر بر طالع وجز وخسوف نحسین اند
شرکت مشتری وشمس ونحسین باهم در تربیع وآفتاب وذنب دلیل فتنه وخصومت
است درمیان بزرگان وقتلها وضعف خواتین ونوابان وبیماری قوم [...]
در این طبقه وآفت زنان حامله واسقاط اجنه وظهور مفسدان ودزدان وتشویش
درعوام وخصومت در بازارها ونقصان آبها ومحبوسی قاصدان ورسولان ودرماندن
مسافران ومخالفت انواع وجزع وفزع اطفال شیرخواره **چون عطارد** با ذنب
در رابع است دلیل زلزله است چون برج هوایی است دلیل آفت اشجار است وظهور

و بد شدن هوا و جستن بادها و غیر آن است و موت پیران و سیاهان و چون مریخ
در جدی است آفت مرغ و ماهی باشد و عمارتهای عالی و چون خسوف در عقرب است
اثرش عامست خاصه در شهرها که بعقرب و اسد منسوب باشند چون بلاد
ترک و خراسان و سرخس و خوارزم و اهل دیلمان و سمرقند و حجاز و یمن و نهاوند
و ری و تبریز و هر حکمی که در و بنت نزدیک‌تر باشد از آنچه ذکر رفت چون قتل
و بیماری بعد از سه ماه و کسری ظاهرتر باشد که زمان معظم تاثیر خسوف است والله
اعلم بحقایق الامور احکام کسوف چون درین سال کسوف واقع میشود برای سال کسوفی را
الحکام کرده میشود که واقع شد در روز یکشنبه بیست و نهم ماه صفر سنه اثنی و عشرین
و ثمانمائه الهجریه در برج حمل بعقده ذنب مقدار چهار دانگ طالع وسط کسوف دهم
درجه اسد مدبر عطارد و مشتری دلیل مدت تاثیرش دو ماه و دو سال تقریبا خمس
بعد از تحویل نیم بردن زحل در طالع و بمریخ متصل در عاشر و هر دو وبال و عطارد
محترق و نیرین در برج زایل دلیل کند بر مخالفت میان ملوک و سلاطین و نکبت
بعضی ازین طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت رسانیدن اهل
شر و فساد ملک مشرق و اقلیم رابع و بیماری در سر و دماغ و دوش و روی و آبله
و تغییر لون و نقصان چشمها خاصه چشم راست و چون خسوف در مرکز نهم است دلیل کند
بر قطع طرق و رنج مسافران و خرابی عباد تجار و راه زدن در رهها و قلب و شدت
حرارت و جستن رعود و بروق و سمومها و بدی حال پیران و عمال و تجار و اهل
بازارها و کسادی چیزها و بسیاری حیف و مکر و تزویر در خلایق و ظهور سخنهای دروغ
و آفت گوسفندان و شکوفه و فساد معادن و بیشتر تاثیرش در شهرهایی بود که بحمل
و اسد منسوب بود چون بابل و فارس و آذربایجان و مازندران و خراسان و عراق
و باب الابواب و بنت صحاق و الحکام این کسوف را مشاهده کردیم اکثر موافق بود چنانکه

درمدو

در مدو حال ویس والله و آفت شکوفه و تاریکی چشمها پدید آمد و درین سال اذکو جبار
هروی در دست برکه بهلاک شدند و بعد از آن یکسال و نیم قرا یوسف که والی
آذربایجان و اکثر اقلیم رابع شده بود مرد و شاه اویس که والی بابل زمین از نسل
سلطان اویس درین سال کشته شد و لشکرها در خراسان و ارمنیه در حرکت آمدند
و در مازندران فتنه برخواست و کسانی که والی و حاکم بودند عاجز شدند و بگریختند
و گوسفندان رنجور گشتند و بسیاری تلف شدند و در رهها قلب زدند و عبا و تختها
بی رونق گشت و مسافران متحیر شدند و بسیاری تلف گشتند و همچنین تا این غایت
باقیست والله اعلم بالصواب چون از آنچه مقصود بود درین کتاب فارغ شدیم
خواستیم که ختمش بر لطایف و قواعد چند کنیم که خاتمه کتاب باشد فایده زحل
دلیل محنت و کارهای دنیاویست و شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و گرانی و
بیماری و اندوه و خرابی و دشواری کارها و مذلت و خساست و جهل و هر فساد که
در دنیا سبب محنت و زوال گردد مریخ محنت کارهای دینی است مانند فسق
و فجور و قتل و سرق و حرق و کذب و نمیمه و هزل و هذیان و کثرت غضب و ضرر
رسانیدن و نهب و غارت و هر فساد که در آخرت سبب عقاب و عذاب
گردد زهره دلیل سعادت دنیویست مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آشامیدن
و شرب نبیذ کردن و لباسها پوشیدن و زینت بکار داشتن و کثرت نکاح
و مباشرت و ساختن قصر و ایوان و دوست داشتن عطرها و رود و سرود
و استماع ساز و نوا و قمار و هر حظی که در دنیا از و لذت و تمتع توان برداشت
مشتری دلیل امور دینی است چون آگاهی از معاد و خیرات و مکارم اخلاق و
امانت و دیانت و اصلاح ذات البین و زهد و ورع و راستی و طاعت و حسن
اعتقاد و هر چه سبب سعادت آخرت گردد و موجب رستگاری باشد ماه دلیل

امور عالم کون و فساد است بکلی و سبب تغیرات هر یک خاصه در نفوس انسانی
و سهم سعادت بدو منسوبست و او دلیل سعادت خارجیست چون مال و جاه و عدت
و اسباب و آفتاب دلیل امور آخرت است و معنی رسانیدن موجودات را بکمال
خاصه نفوس انسانی را و سهم الغیب بدو منسوبست و او دلیل سعادت داخلی است
چون علم و رای و تدبیر و اندیشها صواب و موضوعات عالم از اعیان و مواسم و اوقات
مختار و که و مه که مبنی بر اودار این دو نیرست عطارد شریک و معاون آن دلیلست
بر انچه ممازج او باشد یا در خانه او لطیفه آفتاب که نیر اعظمست و حشر و سیارات
و ثوابت و کواکب تابع او و قارست و بطبع گرم و خشکست اسد را موافق مزاج
خود یافت بیت خود ساخت و پنج برج را بر توالی و الی گشت و ماه که عدیل
و نظیر اوست و سریع الحرکت و متغیر الحال و بطبع سرد و تر سرطان را که موافق
حال اوست و جوار اسد به بیتیت قبول کرد و پنج برج باقی ولایت او شد
و اینان هر یک از ولایت خود خانه بکوکبی دادند از کواکب پنجگانه متحیره چنانکه
معلومست بحسب مناسبت پس هر دو کوکب را که خانهاشان دوازدهم یکدیگر
افتد مانند زهره و عطارد و مریخ و مشتری دشمن یکدیگر باشند و همچنین اگر
بر تربیع و مقابله یکدیگر باشند چون نیرین با نحسین و بعضی سعادت و نحوست کوکب
را نسبت و وقوع سویت ایشان با نیرین نهاده اند یعنی اگر بشکل دوستی باشند
سعد بند و اگر بدشمنی نحس مانند مشتری که بر تثلیث است گویند سعد اکبرست و مریخ
که بر شکل تربیع است گویند نحس اصغر است اما حقیقت حال در شرح سی فصل خواجه
گفته لطیفه گویند طالع عالم سرطانست و بر چهار وتد او برج منقلب و آفتاب و سه
کوکب علوی را اشراف در اوتاد است مشتری را که کوکب حیاتست و بقا در طالع
و آفتاب را در عاشر و زحل را در رابع و مریخ را در سابع بحسب مناسبت و ماه که خلیفه و معین

آفتابست

آفتابست در حادی عشر که دوم عاشر است و زهره را بتاسع که کوکب صلاح و دیانت
و لطافت است و عطارد را در ثالث که کوکب عقل و فهم و فراست و علم است
و کیاست و برج اشتی و در تقسیم درجات شرف سخن بسیار گفته اند نیک در خاطر
نمی نشیند لیکن حقیقت آنست که هر کوکبی را در درجه که قوی یافتند یعنی فعل او
انجا ظاهر تر می باشد از ا درجه شرف او خواندند و نوعی دیگر دوستی و دشمنی کواکب
بحسب وقوع اشراف ایشان گرفته اند چنانکه در تقسیم بیوت گفته شد لطیفه
عطارد کوکب نطق و عقل است در طالع او را فرح باشد و زهره که کوکب طرب و
عیش و عشق و فرزند معشوق است در پنجم و ماه که کوکب خویشان و حرکتست
در سیم و مریخ که کوکب بیماری و شر و اندوهاست در ششم و زحل که کوکب
نیستی و سعادت و ستوران بارکش و بند و زندان است و انواع مشقتها در
در دوازدهم و مشتری که کوکب سعادت و دوستان و امیدهاست در
یازدهم و آفتاب که کوکب امور آخرت و سعادت و دوستان و سعادتهای
عقبی است در نهم پس هر چه اصغر است از نحسین و سعدین فرح او تحت
الارض است و هر چه اکبر فرحش فوق الارض و فرح سعدین و نیرین بر تسدیس
و تثلیث طالعست و از ان نحسین ساقط لطیفه زحل در هر جزو که احتراق کند
بعد از سی سال باز در ان جزو محترق گردد و مشتری در دوازده سال و مریخ در
یازده سال و زهره در هشت سال و عطارد در بیست سال و قمر در هر جزو که اجتماع
کرده باشند بعد از بیست سال باز در ان جزو اجتماع کند لطیفه کوکب مذکر را
در برج و ربع و نیمه مذکر قوت تذکیر او مضاعف گردد و همچنین باز ان کوکب
مونث در برج و ربع و نیمه مونث لطیفه کوکب مذکر در برج و ربع و نیمه مونث
افتد خنثی گردد و کوکب مونث بعکس و هر یک دلیل شری عظمست از دو وجه یکی انکه

لطیفه [illegible]

شش کوکب بیک دفعه محترق کردند ثانی آنکه نحس غلبه کنند بر دو سعد یعنی نحوست
نحسین ظاهر است و بیشتر بحکم نحس اند و عطارد و هر مزاج که بشید آن مزاج گیرد پس
چهار نحس را امزاج غالب تر از دو سعد باشد و این نادر افتد لطیفه از سعد ساقط
خیری نیاید الا امید چنانکه از نحس ساقط ضرری نرسد مگر خوف لطیفه مضرت نحس
رکنو بر رجعت و احتراق و هبوط و وبال بیشتر باشد زیرا که بمنزلت مار دم بریده بود
و ضرر نحس بخانه و شرف و استقامت کمتر بود بدان سبب که بمنزلت گرگ
دست آموز باشد لطیفه سعد اندک سعادت نحس را قبول کند چه او کرمیت و نحس
نکند چون لسمیت فایده هر نحس که خداوند هشتم و ششم و دوازدهم و هفتم و چهارم
و سیم باشد ضرر او زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم و یازدهم و دوم
و پنجم و نهم باشد نفع او بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاجی و ذاتی و عرضی فایده
هر برجی و هر کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر نحس در حمل و عرضی چون اثر
عطارد در سنبله در امور ملکی و زیرکی چون حاضر باشد فایده هر گاه که قوت
سعدی و نحسی برابر باشد اثر نحس زودتر پدید آید بدان واسطه که زحل قوی تر
از مشتریست و مریخ قوی تر از زهره بسبب اعتلاء فلک و بطوء سیر و عظم جرم
و باز عالم تاثیر عالم کون و فساد است و فساد غالب بر کون فایده مدار احکام
در طالعها بر کواکب معتبر است پس بر مستولی پس بر صاحب طالع پس بر قابل تدبیر
هر یکی پس بر قابل تدبیر قمر پس بر صاحب بیت هر یک برین ترتیب اگر اول
یافت نشود دیگران شریک باشند و اگر هیچ یک یافت نشود آن طالع را اثری
نباشد چه تنی باشد بیجان فایده ارباب مثلثات طالع و نیرین را اثری قوی است
در سعادت و نحوست تا آن حد که سعادت ایشان نحوست هر دو نحس را دفع کند
اگرچه در طالع قران کرده باشند فایده چون درجه طالع زیادت از پانزده درجه
باشد

باشد در احکام خداوند دوم شریک او باشند یعنی صاحب طالع و اگر از بیت و
پنج درجه بیشتر باشد حکم آن طالع از دوم باید کردن مطلق بر خلاف انچه دیگران
گفته اند این جهت که هر برج را اثری دیگر است و بیت را اثری دیگر فایده بر جیت
دلیل ظاهر است و تسویه دلیل باطن یعنی پنج درجه آخر را از هر خانه درجات مردار
منسوبه با حشر خوانند اگر کوکبی یا دلیلی دران درجات باشند ایشان را اعتبار نکنند و ضایع
خوانند و اگر بعد شش بیشتر از پنج درجه باشد بصورت در ان خانه بود و بسوبه در دوازدهم
آن خانه پس ظاهرش را حکم از ان برج کنند و باطنش را از ان خانه که در درجات
او باشد فایده ضرر آفتاب از قران مریخ مقابله زحل است و ضرر قمر از قران
زحل و مقابله مریخ لطیفه هر گاه ثابته عظیم القدر بر درجه طالع جاشر یا در درجه نیری
نوبت یا بر درجه سهم السعاده افتد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت
اصل او باشد اگر آن حال در طالع سفله بچه افتد حاکم یا والی گردد و اگر در طالع شاه زاده
واقع شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر آن کوکب بر مزاج سعدین باشد
اوایل و اواخر آن شخص نیک گذرد و اگر مزاج سعدی و نحسی باشد چنانکه سعد مقدم باشد
اول عظیم نیکو گذرد و آخرش بفساد آید لطیفه از روی تشبیه زحل در احتراق مانند
سنگیست که تفته شود و پاره پاره گردد و یا چون آهنی که نرم گردد و مشتری او جست
شود و مشتری چون رزی که بگدازند و ب او ظاهر شود و مریخ چون مسی که
تابد و وبال او بریزد و زهره چون سیماب که باتش سد و مستهلک گردد و عطارد چون
انگشت که باتش اصل سد و افروخته گردد و ضعیف شود و قمر در اجتماع چون
نقره زرانده و باشد که از دود رش باطل گردد فایده رفتن کوکب در زیر شعاع
آفتاب دلیل پیری و کهنی است و بیرون آمدن دلیل جوانی و نوی و تحت الشعاع
دلیل خفا و ضعف و مرض است و احتراق دلیل مرگ و هلاکت زیرا که احتراق مزاج

کوکب را باطل سکند مانند تحت الشعاع لطیفه استادان این صنعت شریف سهمی ثبت
آورده اند جهت حوادث عالم واو نتیجه سه کوکب است که یکی بغایت بلند رتبت
و گران حرکت است و یکی میانه حرکت و میانه رتبت و یکی پست رتبت در غایت
سرعت چه امور عالم ترکیب سه حال بیش ندارد یا آنکه بغایت کثیر المدت
اند و رفیع القدر چون طوفان و ملت و دولت یا آنکه متوسط القدر و میانه مدت چون
امارت و ریاست یا آنکه حقیر قدر و اندک مدت اند چون ضیاعت و زراعت
و معاملت و تغیر هوا پس سهم مذکور بحسب هر مرتبه مثل آن نتیجه دهد چون مراد ما
اینجا نوع آخر است گوییم هر گاه فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم و حرکت زحل را بران
افزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم و اگر راجع باشد حاصل حرکت آن سهم بود در آن
شبانروز پس موضع شمس از موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل بر باقی افزاییم
تا موضع سهم الحوادث بیرون آید و دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد
و در استقبال بر مقابله او ناچار درین وقت بیدی کند و آنکه نحوست اجتماع و استقبال
ازینجاست و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع نیرین حاصل سخن آنست که هر گاه این
سهم مسعود بود بجرم مسعود یا بشعاع مسعود و در خانهاء ایشان میان خلایق اتحاد
و مودت و بر آمدن مهمات بآسانی و اگر منحوس بود در خانهای نحسان باشند حکم بر
عکس بود و نیز گفته اند اگر در خانهاء زحل بود دلیل کند بر فرو بستگی کارها و شدت سرما
اگر موسم سرما بود و بادها ناخوش وزند خاصه در دلو واگر در خانه مریخ بود خصومت
افتد میان خلایق و بادهای سخت وزد و در موسم گرما گرمی کند واگر در خانهاء
زهره بود مردم مایل شوند بلهو و لعب و طرب و غلبه نشاط در خلایق و بارندگی واگر
در خانه آفتاب بود هوا خوش گند و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند
و با اهل دیوان اختلاط بسیار کنند واگر در خانه قمر باشد باران آید در دوش

دکن دلی

وکن دلی سوا کار عوام و چیزها رسد مردم را واگر خانهای مشتری باشند هوا گشاده
باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا واگر در خانهای
عطارد بود کثرت حنث و گوی باشد میان مردم و تهمت و غیبه خاصه در جوزا و میل
مردم بحساب و کتاب و خصومتهای دیوانی لطیفه هر برج که بیک طبیعت اند
مانند سه برادر ند در حقیقت و هر چهار برج که بر تربیع یکدیگر اند مانند چهار شریک اند
در یک خوی و مزاج اند فایده کوکب چون در خانه خود باشد دلیل کند بر قوت
و فراغت و امن واگر در شرف باشد دلیل کند بر عزت و حرمت و ازدیاد جاه
و ثروت واگر در اوج باشد دلیل کند بر رفعت و زیادتی مرتبت اگر در اوتاد
باشد خاصه طالع و عاشر دلیل کند بر زیاده شدن منصب و رسیدن بمرادها
و امیدواری واگر مسعود باشد دلیل کند بر سعادت و سلامت و فرح و خرمی واگر
سریع باشد دلیل کند بر جرات و جلادت در کارها واگر مستقیم باشد دلالت
کند بر استقامت احوال و استوار بودن در مهمات واگر در وبال بود دلیل
کند بر ضعف و عجز و دلتنگی واگر در هبوط بود دلیل کند بر خواری و تذلل واگر
در حضیض بود دلالت کند سقوط و خمول واگر در خانه زایل بود دلیل کند بر عزل از
مراتب و بی وجودی واگر منحوس بود دلیل کند بر آفت و نکبت واگر بطی بود
دلالت کند بر تکاهل و تعویق در کارها واگر راجع باشد دلالت کند بر بیماری
و حیرت و ندامت واگر محترق باشد دلالت کند بر آسیب و موت و خوف
و غفلت فایده دلایل امن را چون اتصالات نحوس و خسوف و کسوف و در اوقات
فتنه و تشویش اثر ظاهرتر بود برای آنکه وقت قابل و مایل باشد و این دلایل
معوق و معطل کردند قمر چون از نحسی منصرف شود و بعطارد پیوندد نرخها بالا گیرد و کار
بر مردم دشوار شود و اراجیف بسیار گویند و اگر نظر عداوت بود خصومتها خیزد

بیان عوام وقوع خیانت و تزویر و تهمت بر یکدیگر و گرانی و اگر سعدین منحوس شود و بد و بیم نیند خبرهای خوش و صلحها افتد و رواج بازارها باشد و انواع ... شادیها در عوام و ارزانی نرخها خاسته و در طالع یا عاشر پادشاهان و ولایت اگر آن برج منسوب بود آفت رسد و ملکش را دیگری فرو گیرد و اگر قران مریخ و مشتری باشند در شهرهای آن برج ملکی آفت رسد و مصیبت عام باشد و اگر قران زهره و مریخ باشد پادشاه روم را آفت رسد و اگر قران زهره و زحل بود قحط شود و اگر قران عطارد و بود با مریخ آفت منسوبات عطارد بود و انواع آشوب و بدیها و اگر قران عطارد و زحل باشد بلا و تنگی عظیم باشد و موت خلایق قران سعدین باشد راحت و فراخی و نعمت و آسایش خلایق باشد والله اعلم بالصواب

عقد العبد من ملا محمود ارزرومی

مشتری را صفحه نموده در میان قرع گذاشته ... و همچنین یکبار مشتری و یکبار ... بعد از آن تقطیر نماید آب سیاه می آید چون آب منقطع شود برداشته صفحه نموده با کوچ کرد ... باشد تقطیر نماید آب زرد می آید باز ... نموده آب سفید می آید سفید را به جیوه زده در ... حل ... شود

حلقوس را
دویست مرتبه سرخ مرتبه نموده بر دو عن ریت اندازد
مجربست

از لفوند ملا حسین همدانی

عقاب جدید زجاج ... عقاب را با براده جدید
۵ در ۵ در ۵ در
... سلاید نموده و زجاج را بالای او ریخته بگدازد حل یا مجمر میکرده یک برج صریحا طرح میکرده

ترکیب مجبوب
زهره قمر ...
... زرد و دیگر ... باز زده ...

از ... ملا ...

گرفتن ... هر دو آتشی ... سیزده ...

باب من الاعمال المشهورة المجربة ...
احیا ... وهی ... علته بیدی وطرف ... ان ... خمسة من الصبغ و ... من ... ونکلس الصبغ بها ... تحی الصبغ المطلب بالطعام و ... من القشان ویصبح شمسا خالصا بالمجلد ... الملک المنان

واذب من ها ... الحلقوس وتطهرها ... الزیت او ... ثم تذوبها مع المشورة والملح ... تخرج جسد نقیا زهرونیا ... الشمس الاحمر ثم تمة بالمجلد ... للستغا ...

اقرها النحر الثابت بالنحاس ولا بد بینهما من البت ... حتی لا ینحلطا و الحد الحاتج فضیا ما نح الذهب

اما طلبه ... ایله
جبه ... خط و ... نوادر ... کنور
تکرار ...
تا صبغ الذہب ...
یکی ... غنچه عنبر ...
یکی بلبل حام ... سیم قنبر
بلبل ... و قنبر زر شد ...
یکی ...
...
یکی حصود حام ... سیم کافر
حصود ... کافر ... شوند
...

دعای قربان

وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض
حنیفا مسلما وما انا
من المشرکین ان صلوتی ونسکی
ومحیای ومماتی
لله رب العالمین لا شریک له
وبذلک امرت
وانا من المسلمین

[illegible]

محمد از طرف زن وکیل گردیده

بکو [illegible] متعه نفس [illegible] من الان الی [illegible] ایام
بالمبلغ المعلوم از طرف [illegible] قبلت لنفسی

[illegible]

[illegible] ۱۲۳۳